



www.prayerhelpers.com

رازهای نماز

آیت الله جوادی آملی

کاری از وبلاگ یاوران نماز: www.prayerhelpers.blogfa.com

فهرست عناوین

۳.....	سخن ناشر.....
۴.....	سخن مترجم.....
۶.....	مقدمه.....
۱۲.....	سر آغاز : اسرار مقدمات نماز.....
۲۴.....	بخش یکم : اسرار تکبیرهای شروع نماز.....
۳۱.....	بخش دوم : راز نیت.....
۴۰.....	بخش سوم : راز قرائت.....
۵۶.....	بخش چهارم : راز قیام ، رکوع ، سجود و.....
۷۱.....	بخش پنجم : راز قنوت ، تشهد ، سلام و.....

• سخن ناشر

از ساحت قدس ربوبی و از ناحیه نزه الهی، هر آنچه فیضان دارد، جز زیبایی و لطافت و غیر از پاکی و طهارت نیست، و هر چه درجه فیض نزدیک تر و به مبدا لطف قریب تر باشد، جمال فزون تر و کمال کامل تری را با خود دارد.

گرچه آن مبدع غیب و شهود و خداوند ودود در افاضه و روشن داشتن چراغ جهان لحظه ای درنگ ندارد، بلکه اقتضای وجود آن خالق یکتا این درخشش و فروغ است؛ الله نور السموات و الارض، (۱) لیکن هر فیضی از خزانه لایزال حکمت و علم الهی گذر می کند، گوهرهای ناب بلکه بهترین و برترین آنها تنها به بهترین و کامل ترین انسانها سپرده و عطا می شود و همواره توصیه به حفظ و نگاهداری و پرهیز از سستی و ضعف در مورد آن را همراه دارد.

وقتی پروردگار عالم عطیه کوثر را به برترین رسولش، بلکه حبیبش عطا می کند؛ انا اعطیناک الکوثر (۲) او را به صلات و نحر توصیه می کند؛ فصل لربک وانحر (۳) تا با استعانت از صلات و استمداد از نحر بتواند آن عطیه برتر را تحمل و بهره برداری کند.

یکی از بارزترین مصادیق و کامل ترین موارد لطف تام الهی ارمغان والای نماز است که در معراج نبوی با همه لوازم و مقدمات و مقارنات یک جا به حبیبش عطا فرمود و آن را به فلاح مطلق تسمیه کرد؛ حی علی الفلاح و از آن به بهترین عمل یاد کرد؛ حی علی خیر العمل و از باب اهمیت و تاکید، هم در اذان و هم در اقامه، و در هر کدام دوبار مورد توجه قرار داد.

از آنجا که نماز عمود دین است؛ الصلاة عمود الدین (۴) و با توجه به این که محور تمامی اعمال و طاعات انسانی است که اگر نماز قبول شود، عبادات دیگر مورد پذیرش قرار می گیرد و اگر نماز پذیرش نشود، دیگر اعمال و طاعات عروج نمی کنند و مقبول واقع نمی شوند؛ ان قبلت قبلت ماسواها و ان ردت ردت ما سواها (۵)، بسیار شایسته است که راجع به آن معرفت و ایمان را فزونی بخشید و تا حدی در این راستا کوشید که لذت گفت و گو و مناجات با خدا را چشید؛ ان المصلی یناجی ربه (۶) و به حق هنگام گفتن تکبیر الاحرام احساس پرواز و صعود به ساحت الهی داشته و هنگام تسلیم هم احساس مراجعت و بازگشت از کوی دوست که در این رفت و آمد نقص ها و ضعف ها رفته و کمالات و فضایل آمده باشد.

یکی از بهترین شیوه ها در جهت تقویت ایمان و افزایش برهان، همانا بیان اسرار و حکم احکام دینی و خصوصا نماز و توجه به حقایق و معارف بلندی است که در این حرکات موزون و آهنگین و نمکین وجود دارد. بزرگان

از حکمت و عرفان با توجه به چنین امر مهمی کتابی مستقل با عنوان اسرار الصلاة تالیف کرده و زوایایی از این لطیفه ربانی را تبیین نموده اند.

آیت الله جوادی آملی با بهره گیری فراوان از بحر قرآن و به تبع آن عرفان و به دنبال آن حکمت ، به نگارش کتابی با عنوان اسرار الصلاة به زبان عربی همت گماشته و با رویکردی تازه که یکی از مهم ترین آنها بحث ارتباط وثیق عالم اعتبار با عالم تکوین است ، به بیان بخشی دیگر از دریای معارف این حقیقت والای الهی پرداخته اند.

این کتاب در پنج بخش در سال ۱۳۷۳ با عنوان اسرار الصلاة ، توسط مرکز نشر اسراء منتشر شد و از آنجا که بسیاری از علاقمندان و آشنایان با آثار استاد اظهار علاقه کردند که با ترجمه فارسی ، نفع این معارف را عمومی تر کرده تا همگان از آن بهره گیرند، به جناب حجة الاسلام آقای علی زمانی قمشه ای که از اساتید و فضیلتی حوزه علمیه قم بوده و سالیان متمادی در مباحث استاد شرکت داشته و با مبانی و اندیشه های معظم له آشنا و مسلط هستند، پیشنهاد ترجمه آن داده شد که ایشان نیز با بزرگواری پذیرفته و بر این مرکز منت نهادند و با ترجمانی مناسب ، زمینه این اثر مطلوب را فراهم نمودند که همین جا از آقای زمانی به عنوان ترجمان و همچنین محقق گرامی جناب آقای حسین شفیعی که در بازبینی و ملاحظات نهایی دقت شایانی انجام دادند و ویرایش این اثر را پذیرفتند، سپاس و تقدیر می نمایم .

امید است خداوند عالم همه ما را جزء نماز گزاران واقعی قرار داده و با پذیرش نماز، نه تنها اعمال و طاعات ، بلکه جانهای ما را بعد از نزهت و طهارت ، از هر آنچه غیر اوست ، شستشو داده و قبول فرمایند.

مرکز نشر اسراء

• سخن مترجم

نیایش انسان و گرایش او به خداوند، ارمغانی الهی و معمایی رازدار است ، فطرت انسان آمیزه ای از رازجویی و شعوری است که هیچ گاه از او جدا نمی شود.

نه تنها انسان ، بلکه سراسر جهان هستی سرود نیایش دارند و تسبیح گوی حق اند:

تسبیح گوی او نه بنی آدم است و بس

هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد

هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید

بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه

اگر انسان این ندای فطرت را پشت سر اندازد و عنان خویش گسسته سرکشی کند، در کوران گمراهی و پیچ و خم های سردرگم، باز این منادی الهی است که او را به چالش می گیرد و به او هشدار می دهد و به راه راست فرا می خواند: و اذا غشیهم موج کالظلل دعوا الله مخلصین له الدین . (۷)

هنگام آسیبها، و بن بستها، بدترین گرفتاریها و زیانهای که احتمال می رود جبران ناپذیر باشد و نیز در حال غفلت کامل انسان، بار دیگر این ندای درون اوست که وی را به نیایش عبودیت فرا می خواند: و اذا مس الانسان ضر دعا ربه منیا الیه (۸).

خداوند حکیم چون گوهر گرانبهای عشق به مبداء هستی را در نهاد انسان قرار داده، آشکارا فرموده است: ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون (۹). تجلی گاه آن ندای درون و این خطاب بیرون و فرآیند آن، رویش شجره طوبای عشق به محبوب و معشوق مطلق است که در بوستان معارف، سر از خاک بندگی برون می آورد، بزرگ و تناور می شود و گاه تکلیف به ثمر می نشیند، گلبانگ عشق سر می دهد و زیباترین نغمه ها، حرکتها و چمیدنها را در قالب نماز عرضه می دارد، گاهی به رکوع سر خم می کند و زمانی به سجود، جبین بر آستان ربوبیت می ساید و پیوسته این گلوآژه های مقدس را ترنم می کند که: ایاک نعبد و ایاک نستعین .

تنها تو را می پرستیم و بس

به جز تو نجویم یاری زکس

انسان در پی آن است که با شهر نماز خود را به اوج ملکوت برساند و به خدای محبوب نزدیک سازد؛ زیرا نماز معراج مؤمن است .

باری، کتاب گران سنگ اسرار الصلاة که گنجینه ای بس گرانبها از نهان خانه ملکوت را به عرصه ناسوت عرضه می دارد، اثری سودمند و دلنشین از حضرت استاد معظم، علامه جوادی آملی مد ضله العالی است که به پیشنهاد مرکز نشر اسراء ترجمه و به نام رازهای نماز ارائه می شود. این ترجمه نه ترجمه ای آزاد است و نه از قد و قامت محتوا کوتاه . به منظور خارج نشدن از حریم کتاب در پا نوشتها از حد ضرورت فراتر نرفتیم و به قدر لزوم اکتفا کردیم . به امید آن که جانها با مطالعه آن به فضای ملکوت سرکشند و در آستان قدس آشیان گیرند. و من الله التوفیق .

علی زمانی قمشه ای

ستایش خداوندی را سزااست که بر نهان و نهان تر داناست و درود بر پیامبر صاحب راز او، که گاه معراج، به مقام دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی نایل گردید، و بر اهل بیت او، آنان که راز پیامبر بدانها سپرده شده نگهبانان فرمان و گنجینه های دانش او هستند، کسانی که شریعت او را بیانگرند و کتابهای او را نگهبان، و چون کوه های افراشته، دین او را پاس می دارند (۱۰). دوستی ایشان را به جان می پذیریم و از دشمنانشان بیزاری می جویم، به سوی خداوندی که هر پنهانی نزد او آشکار است.

سپس چنین گوید، این بنده نیازمند به عطای خداوند بخشاینده، عبدالله جوادی طبری آملی، که رساله حاضر، نوشته کوتاهی است درباره رازهای نماز و در آن، داده هایی را که از سلف صالح به وراثت بردم، و نیز آنچه را به خاطر رسید، به نگارش آورده و به وراثت بر خلف رستگار، باقی گذاشتم، تا یادآوری باشد برای کسی که قلب هوشیاری دارد یا گوش دل به کلام خدا فرا دهد؛ لمن كان له قلب او القى السمع و هو شهيد (۱۱). به امید آنکه خدای سبحان از هر آموزه ای جز خداجویی محفوظش دارد و آن را خالص برای وجه خود قرار دهد - که چیزی جز وجه او پایدار نیست - و نیز امید است عیب آن را اصلاح، نقص آن را جبران، قصور آن را تمام و بعد آن را به قرب مبدل سازد، تا کلمه ای طیبه ای شود که به سوی او بالا می رود. الیه یصعد الکلم الطیب.

چون نماز ستون دین است و با پذیرفته شدن آن سایر اعمال نیز پذیرفته خواهد شد و اگر رد شود، بقیه اعمال نیز مردود خواهند گشت، و نیز چون هر عملی پیرو نماز است (۱۲)، لذا اسرار آن نیز ستون رازهای دین است، اگر اسرار نماز به دست آمد و مشاهده شد، رازهای سایر اعمال نیز مورد دست یابی و مشاهده قرار خواهند گرفت، پس سزاوار است سالک بکوشد و عارف تلاش کند تا به ستون رازهای دین دست یابد و سرانجام به همه زوایای دین برسد و همه آن را مشاهده نماید، و در روزی که هیچ سایه ای جز سایه خداوند - جل شانه - نیست، تحت سایه ولایت او بیارمد.

باید دانست که سر در برابر علن قرار دارد، آن سان که غیب در مقابل شهادت است و راز بر دو قسم است:

یک. راز محض رازی که هیچ گاه آشکار نمی گردد مانند غیب مطلق.

دو. راز مقید و بالقیاس، مانند غیب مضاف (۱۳) رازی که امکان آشکار شدن را داراست. همان گونه که علن نیز به دو قسم مطلق و مقید بالقیاس تقسیم می شود و چون معنا و مفهوم سری که در برابر علن قرار می گیرد روشن است، دیگر نیازی به تفسیر ندارد، گرچه ژرفای آن در نهایت پنهانی است.

لیکن هر گاه وجود چنین رازی احراز شد، بحث و کاوش های منطقی و صناعی شکل منظم به خود می گیرد، که حقیقت راز چیست و پیرامون چگونگی آن پرسش می شود: هل هو؟ و سخن از شماره و عدد آن به میان می

آید: کم هو؟ بنابراین، تا وقتی وجود ثابت نشود سخن از تقسیم آن درست نیست چنان که سایر متفرعات بر وجودش را نیز نمی توان بر آن مترتب نمود.

آنچه بر وجود راز برای نماز دلالت دارد دو امر است:

یکم. دلیل فراگیری که وجود راز برای نماز و غیر نماز را ثابت می کند.

دوم. دلیلی که یا ویژه نماز است، و یا به هر امر عبادی، اعم از نماز و غیر نماز، اختصاص دارد.

اما دلیلی که می گوید برای همه پدیده ها رازی وجود دارد، یا عقلی همراه با نقلی است و یا تنها دلیل نقلی است و با دلیل عقلی تایید می شود. بنابراین، بحث در دو مقام است: مقام نخست: در بیان دلیل عقلی. مقام دوم: در بیان دلیل نقلی.

مقام نخست: دلیل عقلی همراه با نقلی

هر چیزی که در جهان طبیعت یافت می شود، وجودهای دیگری در عوالم سه گانه پیش از خود نیاز دارد؛ این عوالم عبارتند از عالم مثال، عالم عقل و عالم اله؛ بدین معنا که هر چه در جهان موجود است، دارای وجودی مثالی است که با صورت مثالی مشاهده می شود، و وجودی عقلی دارد که به حقیقت عقلی او می توان دست یافت، و نیز دارای وجودی الهی است؛ زیرا حق تعالی دارای ذات بسیط است، و ذات بسیط او - از ناحیه خود - همه اشیاء است، (۱۴)، گرچه از ناحیه ماهیت هیچ یک از آنها نیست. بنابراین، جنبه وجود الهی اشیاء جز برای ذات خداوند و نیز کسی که در او فانی شده قابل دستیابی نیست، چنین کسی هم می تواند - هنگام فنا - وجود الهی اشیاء را، بدون مشاهده تعین و تشخیص آنها مشاهده کند، چنان که تعین و تشخیص خود را نیز - به علت فنا - نمی بیند.

چون قاعده بسیط الحقیقه کل الاشیاء نزد برخی از اهل حکمت روشن نبود عوالم را به سه قسمت تقسیم می کردند: طبیعت، مثال و عقل؛ ولی پس از نگرش شهودی بعضی از نام آوران حکیم و با روشن ساختن قاعده بسیط الحقیقه عوالم وجود به چهار قسم تقسیم شد، بر این اساس، هر عالی سری برای دانی است، همچنان که برای آن غیب است، تا برسد به سر خالص که همان حضرت غیب الغیوب است.

عالم مثال حق، گاهی مقید و زمانی مطلق است؛ یعنی گاهی مثال به نفس انسان متصل و پیوسته است چنان که در عالم رؤیا و گاهی از نفس منفصل و گسسته است مانند تمثیل فرشته بر حضرت مریم علیه السلام فتمثل لها بشرا سويا (۱۵).

عقل نیز گاهی مقید و زمانی مطلق است، و همه اینها در صورتی رازمندند که در نفس الامر و حاق واقع موجود باشند و نفس بر اثر حرکت جوهری به آنها دست یازد، نه آنچه بافته های دست خیال است، که اینها همه باطل اند و راز نهانی ندارند.

از آنجا که بیان عرفانی با بیان برهانی موافق است، عوالم را چهار قسم دانستن، نزد دانشمند و اصل، معروف و مشهود است، آن گونه که پیش حکیم کامل و فرهیخته، معقول و برهانی است.

شرح و تفصیل این بخش بر عهده حکمت متعالیه و عرفان نظری است، چنان که به زودی دلیل قرآنی به عنوان مؤیدی بر گفته های برهانی و مشاهدات عرفانی خواهد آمد.

مقام دوم: دلیل نقلی به پشتوانه دلیلی عقلی

۱ نماز چون سایر عبادات، از اموری است که قرآن حکیم آن را به روشنی بیان کرده است و هر چه را قرآن بیان کند تاویل دارد، چنان که دارای تفسیر، باطن و ظاهر است و ناچار باید تاویل با تفسیر همخوان بوده و باطن با ظاهر موافق باشد.

تاویل، امر عینی است نه ذهنی و مصداق خارجی است، نه مفهوم درونی که وقتی پرده ها کنار رفت آشکار می گردد، چنان که خدای سبحان فرمود: هل ينظرون الا تاويله يوم ياتي تاويله يقول الذين نسوه من قبل قد جاءت رسل ربنا بالحق (۱۶)

نتیجه ای که بیان قیاس اقترانی - یعنی شکل اول که در نتیجه دادن بدیهی است - (۱۷) بخشید این است که نماز دارای تاویل است و این عینیت و تاویل در روز قیامت خواهد آمد. از آنجا که برای هر امر ظاهری درون و لایه های مترقی تری وجود دارد و برخی از این درون ها در مرتبه، فوق برخی دیگر هستند، برای نماز نیز درون ها و تاویلاتی است که درجه بعضی فوق دیگر است. این مطلب، بر آنچه برهان نظر داده و عرفان مشاهده می کند، منطبق است.

۲ از جمله ادله ای که می گوید: برای نماز چون سایر عبادات راز وجود دارد این است که نماز جزئی از آسمان ها و زمین - نظام خارجی موجود - شمرده شده و هر موجودی که پاره ای از نظام عینی و خارجی شمرده شود، برای او جنبه غیب و نهانی است، چنان که برای او شهادت است و خداوند سبحان در این باره فرموده: ولله غيب السموات والارض واليه يرجع الامر كله (۱۸)

منظور آیه خصوص چیزهایی نیست که از آسمان و زمین نهان است بلکه مقصود، نهان و درون آسمانها و زمین نیز هست.

نتیجه قیاس پیش گفته نیز این است که نماز، راز و نهانی دارد، چنان که برای آن ظاهر و شهادتی است و از آنجا که هر ظاهر چند درون دارد - و هر باطن نهانی برای ظاهر است - برای نماز نیز نهانهایی است که بعضی بر بعضی دیگر برتری دارد. این سخن با سخن پیش، که نتیجه برهان عقلی با شهود عرفانی همراه است، انطباق دارد.

۳ نیز از چیزهایی که با همان تقریب استدلال، دلالت می کند نماز و غیر نماز دارای راز نهانی است کلام خدای سبحان است که می فرماید: و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم (۱۹) و نیز این آیه: ولله خزائن السموات والارض (۲۰)؛ به این بیان که نماز پدیده ای خارجی است - چنان که خواهد آمد - پس گنجینه، بلکه گنجینه هایی دارد؛ زیرا ظاهر آیه این است که برای تک تک اشیا گنجینه های وجود دارد، نه این که برای همه اشیا جمعا گنجینه هایی باشد، تا مجموع در برابر مجموع دیگر باشد. بنابراین، برای هر یک از آنچه در جهان طبیعت موجود است، گنجینه هایی است که برخی از آنها فوق بعضی دیگر قرار دارند. این سخن با تعدد عوالم که گفته شد، انطباق دارد.

چون قرآنی که در بر دارنده نماز و غیر نماز است، در جهان طبیعت یک شیء خارجی است، پس برای قرآن با محتویاتی که دارد نیز گنجینه هایی الهی است که از آن نازل شده است، گنجینه هایی که در طول یکدیگر قرار دارند، چنان که نماز و غیر نماز جزء نظام کیانی است که از آن به آسمانها و زمین تعبیر شده است، پس نماز نیز گنجینه هایی دارد، زیرا برای آسمانها و زمین گنجینه هایی است.

از آنجا که همه آن گنجینه ها نزد خداوند است و هر آنچه نزد خداست ماندگار، و آنچه نزد غیر خداست فانی شدنی است چنان که فرمود: ما عندکم ینفذ و ما عندالله باق (۲۱)؛ پس اسرار آسمانها و زمین - که از جمله آنها نماز است - موجوداتی خارجی هستند که از هر گونه پایان پذیری و فنا محفوظ اند، و جز با دست کشیدن از چیزی که پایان پذیر و نابود شدنی است، صعود به سوی آنها قابل دستیابی نیست، چون به امر پایدار، جز پس از دوری از امر فانی نمی توان رسید؛ زیرا امر فناپذیر حجاب است و چاره ای جز ترک آن نیست.

۴ نیز از چیزهایی که دلالت می کند، نماز - مانند غیر آن - نهان و رازی دارد، این کلام خداوند متعال است: فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء (۲۲) از آیه استفاده می شود که برای هر چیزی ملکوتی است که با تسبیح فسبحان الذی... مناسبت دارد، بر خلاف ملک و فرمانروایی که با تبارک بزرگواری و خجستگی مناسب است، چنان که فرمود: تبارک الذی بیده المملک (۲۳)؛ زیرا تبارک از اسمای تشبیه (۲۴) و سبحان از اسمای تنزیه (۲۵) است و چون برای هر چیز ملکوتی است - ملکوت امری است فراسوی ملک و کسی که ملکوت را به شهود بنگرد از اصحاب یقین است، چنان که خداوند متعال درباره حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض و لیکون من الموقنین؛ (۲۶) و این گونه ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم

نمایانندیم تا از جمله یقین کنندگان باشد - پس برای نماز ملکوتی است که نهان و راز آن است . این ملکوت ثابت و پایدار است ، چون به دست خداست نه نماز گزار، و به این ملکوت نهایی نمی توان دست یافت . جز پس از سفر و هجرت از جهان ملک .

شاید این آیه به پاره ای از آنچه گذشت اشاره داشته باشد: قل انزلہ الذی یعلم السر فی السموات والارض ؛ (۲۷) زیرا وصف خداوندی که قرآن را فرستاده به این که او به نهان آگاه است ، اشعار می دارد که قرآن - کتابی که مشتمل بر معارف ، اخلاق و احکام است - دارای راز نهانی است ، پس همه آنچه در قرآن است نیز اسراری دارد. آری ، فرق است بین این که گفته شود: خداوند به نهان آسمانها و زمین آگاه است و بین این که گفته شود: او در آسمانها و زمین به نهان آگاه است ؛ زیرا گفته نخست دلالت می کند که آسمانها و زمین اسراری دارند، بر خلاف گفته دوم . لیکن اگر گفتیم : خدای نازل کننده قرآن دانای نهان است . این جمله ، بیانگر آن است که قرآن راز و نهانی دارد. گرچه سخن گذشته را بر این مطلب کفایت است .

نکته ای مهم باقی ماند، و آن این اشکال که محدوده این دلیل که رازدار بودن پدیده ها را دلالت داشت و نیز ظاهر بسیاری از آیات گذشته خصوص موجود تکوینی است ؛ زیرا ظهور آیات درباره موجود خارجی و عینی است ، و چون نماز و سایر عبادات همه از امور اعتباری و تاءلیف یافته از اشیا بی است که وحدتی برای مجموع آنها نیست ، پس چیزی هم که از چند امر اعتباری ترکیب یافته ، وجود عینی ندارد؛ زیرا وجود، مساوی با وحدت و دایر مدار آن است و هر گاه این مرکزیت وحدت و یگانگی منتفی شود، طبعاً وجود نیز در آنجا منتفی می شود، و چون وحدت و یگانگی حقیقی در نمازی که از اموری اعتباری چون رکوع ، سجود، قرائت ، قیام ، ذکر، نیت و مانند آن ، تاءلیف یافته وجود ندارد، دیگر وجودی بر اصل نماز تاءلیف یافته از اینها نیز نخواهد بود. بنابراین ، امری اعتباری چون نماز مشمول دلیل عقلی قرار نمی گیرد و دلیل نقلی نیز شامل آن نمی شود؛ زیرا دلیل عقلی و نقلی ویژه چیزی است که وجود عینی داشته باشد.

حل اشکال : امر اعتباری دو قسم است : اعتباری محض ، که خاستگاهی برای آن نیست جز اعتباری که اختیارش به دست اعتبار کننده است و گاهی امر اعتباری وابسته و مستند به موجودی تکوینی است که آن را درست می کند.

قسم اول از دو بخش اعتباری از بحث خارج است ، چنان که از چهار چوب دلیلی که می گوید: هر چیزی نهانی دارد نیز خارج است .

قسم دوم در بحث داخل است چنان که در دلیل یاد شده نیز مندرج است ؛ زیرا هر چیزی که اسنادش به امری تکوینی و عینی باشد، در گستره و محدودیت نیز محکوم به حکم همان امر عینی است . بنابراین ، نماز وحدتی

حقیقی دارد که وجود حقیقی آن را همراهی می کند، از این رو به روشنی برای آن نهانی تکوینی وجود دارد. گاهی نیز برای اثبات راز نهانی نماز ممکن است از بیان دیگری کمک گرفت، و آن این که نماز مشتمل است بر قرآنی که خداوند متعال بدان تکلم کرده، و چون سخنگو در سخن و کتابش تجلی کرده است - چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

فتجلی لهم سبحانه فی کتابه من غیر ان یكونوا راوه بما اراهم من قدرته - (۲۸) پس چنین سخنگویی که تجلی کرده، در کلام خود نهان، غیب و باطن است و نماز گزار وقتی در قرآنی که در نمازش قرائت می کند تدبر نماید، و خود را از چرک و آلودگی معصیت و نافرمانی پاک سازد و از زنگ و تیرگی گناه منزّه دارد، بلکه از آلودگی تعلق و وابستگی به غیر خدا دور نگه دارد، خدا را با قلب خویش می بیند، و یا به پایه ای می رسد که گویا او را می بیند، و می داند که اگر او خدا را نبیند خداوند قطعاً او را خواهد دید.

این بیان، اختصاص به نماز ندارد، بلکه در هر عبادتی که در آن قرآن تلاوت می شود، تحقق می یابد و نیز همه حالات نماز را نیز شامل نمی شود، یعنی به جز قرائت فاتحه الکتاب و سوره و موارد دیگری که قرآن خوانده می شود در جای دیگر جاری نیست.

تا اینجا امر اول که مشتمل بر پاره ای از ادله عقلی یا نقلی در این باره بود که عبادات و از جمله نماز دارای سر و نهانی است پایان یافت، بدون این که دلیل ها تنها ویژه نماز باشد.

امر دوم که از ادله خاص نماز بحث می کند و می گوید برای خصوص نماز، راز نهانی وجود دارد، به زودی در لابلای این رساله خواهد آمد.

حاصل مسائلی که در مقدمه روشن شد، چند چیز بود:

یکم. سر که در مقابل علن است، یا مطلق است و یا مقید.

دوم. دلیل بر این که نماز دارای نهان و رازی است، عام و خاص است.

سوم. دلیل عام، عقلی و نقلی است.

چهارم. آن امر اعتباری که از تکوین و خارج پشتوانه دارد، محکوم به امر خارجی و حقیقی است، بر خلاف آن امر اعتباری که از پشتوانه پیش گفته عاری و بی بهره است.

پنجم. خداوند سبحان در کتاب و کلام خویش تجلی نموده است.

ششم . نماز گزاری که از آلودگی تعلق به ما سوی الله پاک گردد یا خدا را به چشم دل مشاهده می کند و یا به مقام احسان نایل می شود. (۲۹)

هفتم . برخی از ادله رازدار بودن نماز، ویژه حال قرائت در نماز است .

چون نماز را مقدماتی است که پیش تر از خود نماز است و دارای تعقیباتی است که پس از نماز آورده می شود، و هر یک از ماهیت نماز و حاشیه های آن رازهایی ویژه دارد، از این رو چینش این نوشته کوتاه بر اساس یک سرآغاز و چند بخش و یک خاتمه تنظیم می یابد، بدین گونه که سرآغاز عهده دار پاره ای از اسرار مقدمات ، و هر فصلی از فصلها در برگیرنده برخی اسرار ارکان و اجزای اساسی نماز است ، اما خاتمه مشتمل بر شماری از اسرار تعقیبات آن است . اینک به یاری خداوند متعال ، سخن را آغاز می کنیم .

• سرآغاز : اسرار مقدمات نماز

شاید تفاوت میان راز، حکمت ، و ادب به گوش شما خورده باشد، چون راز عبادت - همچون نماز - چیزی است که به عالم ملکوت و برتر از آن بر می گردد آنچه به درون و باطن عبادت مربوط می شود. اما حکمت عبادت ، همان هدف و نتیجه ای است که بر آن مترتب می گردد، از قبیل عروج ، نجات از ناشکیبایی ، و... اما ادب عبادت - مانند نماز - مسائلی است که به اوصاف و احوال نمازگزار بازگشت می کند که باید حضور قلب و خشوع قالب داشته باشد، پیوسته در ذکر باشد و از توجه به غیر معبود خود را حفظ کند و همچنین سایر صفات ظاهری معهود و لازم را از لباس و مکان و... مراعات نماید و روشن است که این امور از اسرار نیست ، پس میان آداب و اسرار نماز تفاوت است .

بله جز به حفظ آداب نماز نمی توان به اسرار آن دست یافت . بنابراین ، آداب نماز همان علت های آماده ساز و اسباب کمک رسان در رسیدن به پاره ای از اسرار نماز است ؛ زیرا رسیدن به باطن ممکن نشود جز برای کسی که خاطر او پاک و درون او صاف و دل او سالم باشد. همان گونه که ظاهر قرآن را جز آن کس که از حدث پاک باشد نمی تواند مس کند، و باطن قرآن را جز کسی که از آلودگیهای گناه منزّه باشد مس نمی کند، ظاهر نماز را نیز جز با وضو یا غسل نمی توان بجا آورد، و باطن آن را نیز نمی آورد جز پاک چشمی که در نماز از آلودگی توجه به غیر معبود مبرا است . زیرا میان شاهد و مشهود تناسب لازم است ، و کسی که در حجاب و پنهانی فرو رفته در نشئه ای است که نمی تواند مافوق آن را بنگرد، از این رو حس نمی تواند آنچه را خیال مشاهده می کند بنگرد، و خیال نیز آنچه را عقل مشاهده می کند نمی نگرد.

چون راز نماز از آداب آن جداست ، مانند جدا بودن راز نماز از حکمت آن ، لازم است از خصوص رازهای نماز بحث شود نه از آداب آن . گرچه غزالی خود را به زحمت انداخته و بسیاری از بزرگان چون زین الدین حلّی ،

مشهور به شهید دوم (۹۶۵-۹۱۱ ق) و مولی محسن کاشانی ملقب به فیض و جز آنها از متاءخران، با وی موافقت نموده اند و در سلسله اسرار نماز از حضور قلب، اخلاص نیت و سایر چیزهایی که یا به آداب نماز بر می گردد و یا به اوصاف نمازگزار بحث کرده اند، ولی اینها کجا و بحث از اسرار نماز و جوانب آن کجا؟ زیرا راز راه همواری که به نماز ختم می شود، غیر از سر راه پو و نماز گزار است، و به راز نماز جز باطن نماز گزار راه نمی پوید، زیرا در عمل بین راه و راه پو تناسب لازم است، مانند لزوم تناسب میان عالم و معلوم در نگرش و نظر.

باری گرچه این سخن در مقدمه گذشت که عقل را در اثبات اسرار، مانند نقل و کشف، دخالتی است ولی محدوده دخالت و راه یابی عقل جایی است که به مسئله عام، کلی، مطلق و خالص بر گردد. اما در موارد خاص، جزئی، مقید و موارد مخلوط، دخالتی برای عقل نیست، زیرا براهین عقلی که از مقدمات کلی گرفته می شود در امر جزئی و خاص جاری نمی گردد.

بله، عقل می تواند خطوط اساسی را بیان کند، تا امور جزئی که از طریق نقل و شهود به دست می آید، نتواند آن را بشکند. آنچه در اثبات راز ویژه برای هر عبادت مخصوصی مهم است، نقل معتبر است و یا کشفی که از آمیزه تمثیل شیطانی یا نفسانی، خالص باشد؛ اهل کشف، برای آن میزان مخصوصی دارند که کشف را با آن می سنجند، همان گونه که اهل نقل را برای نقل، میزان درستی است که نقل را با آن می سنجند.

نقش علت

چینش و تنظیم نظام هستی، اعم از واجب و ممکن، با قانون علت و معلول، صورت گرفته است و این نظام، در اصل وجود، و کمال آن هیچ گاه از این قانون تخطی نمی کند. در جای خود روشن شده که آنچه در مرتبه ای پایین قرار دارد، در چیزی که در مرتبه بالاست اثر نمی گذارد، چنان که ظاهر نمی تواند علت باطن باشد؛ گرچه ممکن است نشانه یا علت اعدادی باشد. بلکه تنها مؤثر در عالی مرتبه بالاتر از آن است، و نیز علت برای باطن، چیزی است که از آن باطن تر است و بر آن برتری دارد.

اسرار طهارت

۱ از آنچه گفته شد راز سخن ماءثور درباره طهارت، که از مقدمات نماز است، روشن می شود، بنابر آنچه ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد برقی (م ۲۷۴ یا ۲۸۰) (۳۰) به اسنادش نقل می کند، امام صادق علیه السلام فرمود: روزی امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بود و هر پسرش محمد با او بود به پسرش فرمود: ای محمد برای من ظرف آبی بیاور تا از آن وضو بگیرم، محمد آب آورد، حضرت با دست چپ آب بر دست راست ریخت و فرمود: بسم الله الذی جعل الماء طهوراً و لم یجعل نجساً سپس به آن استنجا کرد و این دعا را خواند: اللهم حصن فرجی و اعفه، و استر عورتی و حرمنی علی النار؛ بعد از آن آب در دهان مضمضه کرد و فرمود: اللهم لقنی

حجتی یوم القاک و انطق لسانی ؛ خدای در روزی که تو را ملاقات می کنم ، حجت و برهان قطعی به من القا کن و زبانم را بدان گویا گردان . آن گاه استنشاق کرد و آب را در بینی کشید و عرض کرد: اللهم لا تحرمني ریح الجنة ؛ خدایا بوی بهشت را بر من حرام مفرما، و از جمله کسانی قرارم ده که بوی بهشت و نکهت پاک آن را می یابد. سپس حضرت صورت خود را شست و گفت : اللهم بیض وجهی یوم تبیض وجوه ، و تسود وجوه ، و لا تسود وجهی یوم تبیض وجوه و تسود وجوه ؛ خدایا روزی که چهره هایی سفید و صورتهایی سیاه می شود، روی مرا سفید گردان ، و صورتم را سیاه مدار در روزی که چهره هایی سفید و صورتهایی سیاه می شود. آن گاه دست راست خود را شست و عرض کرد: اللهم اعطنی کتابی ییمینی والخلد فی الجنان ییساری ؛ خدایا نامه کردارم را به دست راستم عطا فرما و برات جاودانه زیستن در بهشت را به دست چپم ده . سپس حضرت دست چپ را شست و گفت : اللهم لا تعطنی کتابی ییساری ، و لا تجعلها مغلوله الی عنقی ، و اعوذ بک من مقطعات النیران ؛ خدایا نامه اعمالم را به دست چپم مده و به گردنم مبند و به تو پناه می برم از تکه پاره های آتش . آن گاه مسح بر سر کشید و عرض کرد: اللهم غشنی برحمتک و برکاتک و عفوک ؛ خدایا به رحمت و برکات و بخشایش خود مرا فرا بگیر. سپس بر دو پا مسح کشید و گفت : اللهم ثبتنی علی الصراط، یوم تزل فیہ الاقدام ، واجعل سعیی فیما یرضیک عنی ؛ خدایا روزی که پاها بر صراط می لغزند مرا ثابت قدم بدار، سعی و تلاش مرا در چیزی قرار ده که تو را خرسند می سازد. آنگاه سر خویش به جانب محمد، پسرش بلند کرد و فرمود: ای محمد هر کس مانند من وضو بگیرد و چون من این اذکار را بخواند، خداوند در برابر هر قطره آب ، برای او فرشته ای می آفریند که تقدیس و تسبیح و تکبیر گوید و ثواب آن را تا قیامت برای او می نویسد.

فهم حدیث

خدای سبحان با وضوی کسی که بخواهد نماز بگزارد، فرشتگان فراوانی می آفریند که او را تقدیس ، تسبیح و تکبیر می گویند. این در صورتی است که وضو مانند وضوی علی بن ابی طالب علیه السلام و دعا در حال وضو چونان دعای او باشد؛ یعنی دعاها همان دعاهایی باشد که علی علیه السلام با حال و حضور می خواند، نه هر وضویی و نه هر گفته و دعایی ، بلکه هر گاه فعل و قول همان کردار و گفتار علوی باشد، موجب می شود خداوند سبحان آن اثر مهم را بر آن مترتب نماید، و یا آن فعل و این قول - بنابر تمثل اعمال - به صورت فرشته تمثل یابد.

بنابراین ، مجرد شستن صورت و دو دست ، و صرف کشیدن مسح سر و پاها به روش اهل بیت علیه السلام و تنها تکلم به کلماتی که از آنان وارد شده در لحظه شستن و مسح کشیدن ، سبب نمی شود خداوند در برابر هر قطره آب ، فرشته ای تقدیس و تسبیح و تکبیر گو بیافریند، و این نیست جز برای این که وضو از آن جهت که سبب طهارت است نهانی عینی و درونی خارجی دارد، و هر کس که در عمل ، با اخلاص به جانب خداوند رو کند، بدان دست می یازد، و آن کس که دل خویش را تسلیم خدا کند، به او می رسد به گونه ای

که از هر آلودگی و پلیدی پاک می گردد و گوهر طهارت او تقدیس و تسبیح و تکبیر می شود، از اینجاست که شایسته است خداوند از قطره آب وضویش فرشته ای بیافریند که دارای آن آثار ملکوتی باشد، و یا کردار او را به مثال فرشتگان تسبیح گو تمثیل بخشد.

حدیث دوم

از روایات بیانگر این نکته که وضو - چون انسان را از پلیدی می سازد - دارای نهانی خارجی است ، حدیثی است که از علی علیه السلام نقل شده است ، حضرت فرمود: هیچ مسلمانی نیست که وضو بگیرد و هنگام وضو این دعا را بخواند: سبحانک اللهم و بحمدک ، اشهد ان لا اله الا انت ، استغفرک و اتوب الیک ، اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین جز این که عمل وی در برگه ای نوشته می شود و بر آن مهر نهاده و زیر عرش الهی قرار می گیرد تا روز قیامت که سر بسته و به او باز می گردد. (۳۱)

از این حدیث به دست می آید که نماز، جز عنوان اعتباری ، دارای صورت ملکوتی خارجی است که از مجموعه حرکاتها همراه با نیت تاءلیف یافته است ، و آن صورتی که تا زیر عرش بالا می رود همان نهان و راز وضوی معهود نزد مردم است ، و مانند چنین وضویی که راز تکوینی دارد، وضویی است که در احادیث نصف ایمان خوانده شده است . (۳۲)

حدیث سوم

از روایاتی که تایید می کند وضو را سری است که در باطن وضو گیرنده جویای طهارت تاءثیر می گذارد، روایتی است که شماری از اصحاب ، آن را چنین نقل کرده اند:

گروهی از یهود خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسیده و مسائلی چند را از حضرت پرسیدند، از جمله گفتند: یا محمد صلی الله علیه و آله برای ما بگو: این چهار عضو برای چه باید شسته شود با این که از تمیزترین مواضع بدن به شمار می آید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شیطان آدم علیه السلام را وسوسه کرد، آدم به درختی که از آن نهی شده بود نزدیک شد، وقتی به آن نگریست آبرویش رفت ، سپس ایستاد و به طرف درخت رفت - این نخستین گامی بود که به طرف گناه برداشته شد - سپس دست برد و از میوه درخت بر گرفت و خورد، در این هنگام ، زیور و پوشش خود را از دست داد، دست بر سر گذاشت و گریست ، و چون خداوند - عزوجل - توبه او را پذیرفت ، بر او و فرزندانش واجب کرد که همین اعضا را بشویند، پس خداوند به او فرمان داد که چون به آن درخت نگریسته روی خویش را بشوید و چون با دو دست تناول کرده آن دو را نیز تا آرنج شستشو دهد، و چون دست بر سر گذاشت ، فرمان به مسح سر داد و نیز امر به مسح دو پا فرمود، زیرا با آنها به سوی گناه رفته است . (۳۳)

بحث در جوانب داستان آدم علیه السلام از چهار چوب این نوشته کوتاه خارج است. آنچه اهمیت دارد این است که صفات نفسانی اموری تکوینی و خارجی هستند نه اعتباری، از این رو اوصاف نفسانی وضع و رفع نمی شوند جز به امر تکوینی که آنها را وضع یا رفع نماید. بنابراین، زنگار و تیرگی گناه که بر نفس عارض می شود جز با امری تکوینی، که سر و باطن مجموع شستن ها و مسح کشیدن هاست، بر طرف نمی شود، در این هنگام است که باطن وضو شایستگی می یابد، رافع یا دافع امری نفسانی گناه و پلیدی خارجی باشد.

چون آنچه زنگار گناه را از بین می برد خود باید از هر پلیدی پاک باشد، و روشن است که ستم، دروغ و امثال آن، همه از پلیدی های نفسانی بوده و وضو با آنها جمع نمی شود، پس در فن معرفت شناسی راز، این پلیدیهای نفسانی به منزله شکننده وضو به شمار می روند، چنان که در فن فقه، حدث وضو را از بین می برد.

بنابراین، روایاتی که می گوید: وضو جز به خواب یا حدث و... نمی شکند (۳۴)، به صنعت فقه مربوط می شود، و روایاتی که می گوید: شعر باطل یا ستم یا دروغ وضو را می شکند (۳۵)، حمل بر فن راز کاوی و درون جستاری است؛ یعنی به هنگام گناه و نافرمانی، اگر باطن و نهان ملاحظه شود، دیگر برای وضو اثر تکوینی نخواهد ماند اما اگر به ظاهر توجه شود، هنوز اثر اعتباری آن باقی است، و شاید بر این معنا حمل شده روایتی که سماعه در این زمینه، بر استحباب اعاده وضو نقل کرده است، و نیز احتمال می رود که واژه ینقص به غلط ینقص نوشته شده باشد (۳۶).

به هر تقدیر، از پاره ای نصوص استفاده می شود که وضو با دروغ، یا ظلم یا شعر باطل و مانند آن نقض می شود یا از ثواب آن کاسته می شود، و این معنا جز با توجه به سر وضو و باطن آن فراهم نمی آید.

از سخن بالا این مطلب آشکار می شود که حکمت و سر وضو، تحصیل طهارت کبری از هر گونه زشتی و پلیدی است، (۳۷) پس بر کسی که وضو می گیرد، لازم است خود را از هر چیزی که گفته شده ناپاکی، پلیدی و قذارت دارد و نیز از چرک گناه و آلودگی پاک سازد، مانند شرک که ستمی بزرگ و پلیدی است، چنان که خدای سبحان از شرک به ستم بزرگ یاد کرده است: ان الشرک لظلم عظیم (۳۸) و نیز فرموده است: انما المشرکون نجس (۳۹)؛ مشرکان پلید و نجس اند، باز فرموده است: و ما یومن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون (۴۰)؛ یعنی بیشتر مؤمنان مشرک اند، پس بیشتر شان به نجاست باطنی آلوده اند، گرچه در ظاهر پاک به شمار آیند؛ زیرا جز خدای متعال، دیگری را دیدن و تکیه و اطمینان به غیر او داشتن و استناد در گفتار و کردار به غیر او، در باطن، شرک است و با توحید خالص مخالف. پس بر وضو گیرنده است که خود را از پلیدیهای درونی نیز پاک سازد تا برای مناجات با پروردگارش، یکتاپرستی خالص و صالح گردد و در پی آن شایستگی پیدا کند

که خدا با او به مناجات پردازد. چنین جوینده پاکی مؤمنی است که هیچ چیز او را پلید و نجس نمی گرداند، چنان که برقی در کتاب المحاسن از امام باقر علیه السلام نقل کرده است (۴۱).

پاک و پاک تر

چون نافرمانی ها و گناهان متفاوتند، زیرا برخی پلیدتر از بعض دیگر هستند، و نیز پاکی ها از یکدیگر تمایز دارند و برخی پاک تر از پاره ای دیگرند، فرشتگانی نیز که خداوند آنان را از هر قطره آب وضوی خالص می آفریند، و یا قطره های آب را به شکل آنان صورت مثالی می بخشد، در برتری و فضیلت برخی برتر و والاتر از بعض دیگرند؛ زیرا فرشتگان همه در یک سطح و درجه نیستند، و هر فرد یا گروه جایگاهی ویژه دارد: و ما منا الا له مقام معلوم (۴۲). از این رو هر کس پاکی او کامل تر باشد. فرشتگانی که به شکل پاکی او در می آیند نیز کامل ترند و بر این پایه

برخی از فرشتگان، به امور علمی گمارده شده اند، و برخی دیگر مأمور به امور عملی و اجرایی هستند، و برای علم، پایه ها و برای عمل درجه هایی است، پس هر چه طهارت کامل تر باشد فرشتگان علمی یا عملی تمام تر خواهند بود، تا برسد به کسی که جامع بین پایه های علم و درجه های عمل است.

راز و نهان طهارت کامل

پیش از این گذشت که برای هر موجودی در جهان طبیعت وجودی تام و کامل نزد خدای سبحان است، گواه بر این سخن روایتی است در خصوص نماز و مقدمات، ارکان و شرایط آن این حدیث را علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه از امام صادق علیه السلام نقل کرده که ایشان خطاب به ابن اذینه فرمود: این ناصبی ها چه چیز روایت می کنند؟ گفتم: فدای شما شوم در چه زمینه ای؟ فرمود در اذان و ذکر رکوع و سجودشان؟ گفتم: اینان می گویند: این مسائل را ابی بن کعب در خواب دیده است. فرمود: دروغ می گویند دین خدا عزیزتر از آن است که در خواب دیده شود. راوی می گوید: آن گاه سدید صیرفی گفت: فدایت گردم پس برای ما در این باره سخنی بیان فرما، امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عزوجل چون پیامبرش را به آسمانهای هفت گانه بالا برد....

سپس به من گفته شد: ای محمد سرت را بلند کن، چون سر را بلند کردم، طبقات آسمان شکافته شد و پرده ها بالا رفت، گفتند: سر فرود آور بنگر چه می بینی! چون نگاه کردم خانه ای دیدم مانند بیت الله شما، و حرمی دیدم چون این حرم مسجدالحرام چنان که اگر چیزی از دستم رها می کردم جز بر این حرم نمی افتاد، آن گاه به من گفته شد: یا محمد، این حرم است و تو محترم هستی و برای هر صورتی مثالی است، سپس به من وحی کرد که ای محمد: به صاد نزدیک شو، اعضای سجده خویش را بشوی و آنها را پاک گردان و بر پروردگارت نماز

بگذار؛ پس رسول خدا به صاد نزدیک شد - صاد، آبی است که از ساق راست عرش جاری است - و با دست راست آب را برگرفت، بدین سبب وضو با دست راست انجام می گیرد. سپس خداوند به او وحی فرستاد: صورت خود را بشوی، که عظمت مرا خواهی نگریست، پس از آن دو ذراع راست و چپ را بشوی که با دست کلام مرا خواهی گرفت، سپس با باقی مانده همان آب دست، سر و پاها را تا برآمدگی، مسح کن که من بر تو فرخنده می گردانم و گامهایت را به جایی می رسانم که جز تو هیچ کس آنجا گام ننهاده باشد. این است علت اذان و وضو (۴۳).

فهم حدیث

این حدیث شریف عهده دار شماری از معرفتهای دقیق نهانی است که شاید در اثنای این رساله روشن بشود، ولی نکاتی را که اکنون به آن اشاره خواهیم داشت عبارت از چند چیز است:

یک. برای وضو و نیز برای آب وجودی کامل در عرش است، آب همان است که از نهر صاد جاری است و یکی از سوره های قرآن بدین نام شناخته شده است.

دو. این وضو دارای حکمتی است که به بخشی از آن اشاره می کنم: چهره خرم و زیبای کسی که قصد نگریستن به عظمت پروردگار را دارد، باید با آبی شسته شده باشد که از ساق عرش جاری است و یا از آن فرو می ریزد.

سه. دستهایی که کتاب و کلام خداوند را دریافت می دارد، باید با همان آب جاری و فرود آمده از عرش الهی شستشو شده باشد.

چهار. سری که به برکت خدا مبارک و فرخنده شده و نیز پاهایی که بر جای مبارک قدم می گذارند نیز باید با رطوبت همان وضویی که از آب عرش فراهم آمده مسح گردند.

بدون شک بین سر، حکمت و ادب وضو فرق است؛ زیرا سر همان وجود غیبی برای وضو است که در عرش است، حکمت عبارت از فایده ای است که بر وضو مترتب می شود، چنان که در حدیث معراج به پاره ای از آن اشاره شده است و ادب وظیفه کسی است که برای نماز وضو می گیرد، چون رعایت اخلاص و مانند آن؛ زیرا چیز غیر خالص پاک و طاهر نیست، و آنچه بر سالک لازم است این است که طهارت خالص تحصیل کند، به گونه ای که حتی اخلاص در طهارت را ننگرد؛ زیرا کسی که نیت خود را برای خدا خالص کند لیکن اخلاص خویش را بنگرد مخلص نیست، چنان که مثلاً اگر کسی اخلاص ورزد، بدان امید که چشمه های حکمت از قلب او بجوشد، چنین کسی نیز مخلص نیست، چون غیر خدا را از نیت گذرانده و امری به جز او را که همان جوشش حکمت باشد قصد کرده است.

بنابراین ، طهارت جوی مخلص افزون بر این که جز خدا را قصد نمی کند، جز او را نمی بیند، و گرنه - طبق آنچه در حدیث معراج گذشت - هنوز توجه خود را منحصر به عظمت و بزرگی خدا نکرده است .

راز طهارت از خاک (تیمم)

چون راز طهارت با آب وضو و حکمت آن روشن شد، تحصیل طهارت از خاک تیمم نیز برای شما روشن خواهد شد، که هدف نهایی آن تواضع به پیشگاه عزیز محض ، و فروتنی در ساحت بلند پایه صرف ، و خشوع نزد قدرت مطلق خداوندی است ، مانند آنچه درباره تروک احرام وارد شده که بهتر است حاجیان و عمره گزاران ، ژولیده موی ، پریشان و گردآلود باشند، و بر این پایه خداوند متعال درباره حکمت طهارتی که از خاک حاصل آمده - مانند طهارتی که از آب تحصیل شده - می فرماید:

ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید لیطهرکم و لیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون (۴۴)؛ زیرا طهارت ظاهری که با آب حاصل می شود و طبق آنچه فرمود: و ینزل علیکم من السماء ماء لیطهرکم به و یذهب عنکم رجز الشیطان از بین برنده پلیدی شیطان است ، (۴۵) گرچه با تیمم بر خاک فراهم نمی آید، لیکن فروتنی و بندگی را به ارمغان می آورد، پس از این جهت ، آب و خاک با یکدیگر یکسانند، و چون لازم نیست کمیت و کیفیت تیمم ، که بدل از وضو است مانند وضو باشد، مسح سر و پاها در تیمم لازم نیست ، نه برای این که خاک بر سر نهادن ، علامت فراق و جدایی است ، در حالی که منظور از نماز، پیوند و ارتباط است ، چنان که برخی از بزرگان فرموده اند؛ (۴۶) زیرا این سخن ، به مسح پا نقض می شود، چون با این که خاک بر پا نهادن و مسح پاها با خاک ، نشانه فراق و جدایی نیست ، انسان در تیمم ماء مور به مسح آن نشده است .

افزون بر این ، اصل سخن خالی از توهم و اشکال نیست ؛ زیرا دلیل عقلی و یا نقلی معتبر وجود ندارد که مسح سر با خاک نشانه جدایی است .

چون در نماز، معتبر است بین طهارت بیرون و پاکی درون جمع شود، دستور بر این است که نماز جز با طهارت پنج عضو و پاک ساختن دل با توبه ، جایز و روا نیست . (۴۷)

مراد از توبه بازگشت از گناه به فرمانبرداری و از دشمنی به دوستی خدا و از ما سوی الله به جانب او، و از کثرت به وحدت و... است .

راز طهارت لباس ، بدن ، سجده گاه و...

از آنچه گذشت تو را ممکن شود تا راز لزوم طهارت از نجاست ، و راز پاک سازی بدن ، لباس و سجده گاه و... را از نجاست بیابی ، همچنین ممکن است راز لزوم حلال بودن لباس و مکان از این که حق دیگران بدان تعلق

گرفته باشد، به دست آید؛ زیرا کسی که مخاطب به خطاب لزوم ادای حق غیر است، دل مشغولی دارد و آسوده خاطر نیست تا بتواند سخن بگوید و با خدای خویش مناجات کند، چه رسد که پروردگار با او مناجات نماید.

با تاءمل در آنچه گذشت می توان به راز وقت و استقبال قبله نیز پی برد و این که نزد معبود حقیقی، نه بامدادی تصور می رود نه شامگاهی، از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله در معراج، نماز ظهر به جای آورد با این که شب بود؛ زیرا معراج به دنبال اسراء و سیر شبانه ای صورت گرفت که در پاسی از شب اتفاق افتاد، چنان که فرمود: سبحان الذی اسرى بعبدہ من المسجد الحرام الى المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله (۴۸)؛ همان گونه که حضرت معبود در جهت خاصی نیست که جایی باشد و جای دیگر نباشد چنان که خود فرمود: فاینما تولوا فثم وجه الله (۴۹)؛ و به هر جا روی بگردانید همانجا روی خداست.

چون عرصه تنگ است و دل فارغ نیست و سردرد امان نمی دهد، برادران سالک و پوینده مرا معذور می دارند که از بسط به قبض و از شرح و توضیح به اصل و متن، و از تفصیل به اختصار بسنده کردم؛ لعل الله یحدث بعد ذلک امرا (۵۰).

اموری که در سرآغاز روشن شد

یک. طهارت دارای نهان، حکمت و آدابی است و هر یک از اینها از دیگری جداست و برای هر یک درجاتی وجود دارد، به درجه خاصی از نهان نمی توان دست یازید جز به وسیله کرداری که با حکمت و آداب برابر و معادل باشد و...

دو. طهارت، به اشکال فرشتگان علمی یا عملی تمثل می یابد که تقدیس، تسبیح و تکبیر می گویند.

سه. طهارت و دعاهاى آن در برگه ای نوشته شده و تحت عرش قرار خواهد گرفت.

چهار. طهارت، به موجب تطهیر آدم علیه السلام از خطایی که در بهشت مرتکب شد نازل شده است.

پنج. گناه، شکننده وضو و طهارت درونی است، گرچه ناقض طهارت ظاهری، که در فقه از آن بحث می شود، نیست.

شش. چگونه وضو گرفتن و کیفیت تحصیل طهارت با وضو، در معراج پیامبر اکرم بیان شد.

هفت. اخلاص محض آن است که شخص مخلص، جز خدا سبحان را ننگرد، و این همان کمال توحید است، چنان که امیر موحدان علی علیه السلام فرمود: ...و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه (۵۱)؛ یعنی کمال اخلاص الهی نفی صفات زاید بر ذات از خداوند متعالی است.

هشت . اسرار، حکمت و آداب طهارت بر گرفته از خاک ، یعنی تیمم ، چونان طهارت به دست آمده از آب ، یعنی وضو است .

چون در این سرآغاز برخی از رازهای بعضی از مقدمات نماز آشکار شد، هنگام آن رسید که به وعده خویش رد بیان رازهای نماز وفا کنیم . اکنون برخی از این اسرار را در بخشهای پیوسته ای که حاوی بعضی از رازها، حکمتها و آداب باشد می آوریم .

باز یادآور می شویم که اصل در عبادت ، همان سر و نهان آن است ، و حکمت و آداب از فروعاتی است که به وسیله آنها می توان به این اصل رسید.

باید دانست که بیان کردن رازهای جهان هستی گرچه سخت و دشوار است ، ولی حل ناشدنی نیست ، چون هر یک از آنها امری حقیقی و تکوینی است و برگرداندن پاره ای از امور حقیقی را به برخی دیگر - در قوس نزول یا صعود - و برخی را نهان دیگری شمردن ، چندان پیچیده نیست تا دست یابی به چنین راز نهانی را حل ناشدنی بدانیم .

تنها سخن در بیان راز و نهان امور اعتباری است ، چون که امر اعتباری را نمی توان به میدان امر حقیقی کشاند و از آن راز نهانی را کشف کرد، چنان که امر تکوینی و حقیقی ، بسیار برتر از آن است که در جولانگاه اعتبار قرار گیرد، با این حال ، امور عبادی همه اعتباریاتی هستند که اسراری حقیقی دارند.

تنها چیزی که می تواند این مشکل را حل کند این است که انسان موجودی جامع تکوین و اعتبار است ، یعنی موجودی تکوینی است و نیروها و شئونی حقیقی دارد و نیز بر هر گونه امر اعتباری توانمند است ، بلکه اساسا زندگی و مرگ او در عرصه های مختلف اعتبار است ، پس اگر بنا باشد در جایی حقیقت و اعتبار گرد آیند، انسان بهترین محل اجتماع این دو است ، چنان که او بهترین جامع است . بنابراین ، اگر اراده شود که امری حقیقی به اعتبار تنزل کند ممکن است این مسئله در محدوده انسان تحقق یابد، چنان که اگر امری اعتباری بخواهد به سوی امر حقیقی صعود کند، این کار در ساحت انسان میسر و فراهم می گردد. منظور این که انسان بارویی است که درونش تکوین و حقیقت و برونش تشریع و اعتبار است .

آگاهی به این نکته نیز لازم است که امر اعتباری - چون طهارت ، نماز و سایر افعالی که حکم فقهی دارند - جوهر و عرض نیست ؛ زیرا جوهر و عرض از احکام وجود حقیقی به شمار می روند و امر اعتباری موجود حقیقی نیست که به عرضیت و جوهریت وصف شود. این سخن را نیز نمی توان گفت که آنچه در دنیا عرض است در آخرت تبدیل به جوهر می گردد، و اعمال اختیاری انسان ، یعنی طاعتها و نافرمانی های او در دنیا عرض و در آخرت جوهرند؛ زیرا عنوان های اعتباری ای که متصف به طاعت و عصیان می شوند، موجودی حقیقی نیستند،

و حرکت‌های خارجی چون ایستادن ، نشستن و امثال آن تا وقتی عنوانی اعتباری بر آنها عارض نگردد متصف به اطاعت و معصیت نمی شوند.

حاصل این که موجود حقیقی گرچه به وصف عرضیت یا جوهریت موصوف می گردد، ولی نه طاعت است و نه عصیان ؛ و موجود اعتباری که به وصف طاعت و عصیان موصوف شده ، نه به عرضیت متصف می گردد نه به جوهریت ، پس این سخن که امر عرضی دنیوی به جوهریت اخروی منسوب می گردد جایگاهی نخواهد داشت .

آری ممکن است یک چیز به حمل اولی جوهر باشد و به حمل شایع صناعی عرض گردد، (۵۲)؛ چنانکه در حل مشکل وجود ذهنی چنین گفته شده است .

نیز ممکن است یک وجود عرضی به واسطه حرکت جوهری از شئون جوهر شود؛ بدین معنا که یک حالت سا، کم کم ملکه شود و در پی اشتداد حرکت ، به فصل مقوم جوهری تبدیل گردد، چنان که در جای خود مقرر است ، ولی این سخن هیچ ربطی به این مقوله ندارد که اطاعت یا معصیت که در دنیا عرض است در آخرت به جوهر تبدیل گردد. غرض این که ، وصف نفسانی ممکن است در یک نشئه و خاستگاه ، عرض و در خاستگاه دیگر جوهر باشد، ولی عمل اعتباری (چون طهارت و نماز) خارج از این مقوله اند.

نسبی بودن راز و غیب

باید به این نکته توجه داشت که نهان و راز، امری نسبی است نه نفسی ، بدین معنا که نهان ، حتی نسبت به خودش مطلق نیست ، چنان که غیب نیز این گونه است ، چون غیب و نهان مطلق ، که ذات خداوند سبحان است ، برای خود ذات مقدس ، نه غیب است و نه نهان ؛ گرچه همین ذات خداوندی بر صفاتش نهان به حساب آید، و مادر و ریشه اسمای الهی چون الله ، الرحمان نهان سایر اسما قرار گیرد، و اسمای ذات چون عالم ، قادر نهان اسمای افعال باشند و... این نکته می بایست در مدخل ذکر می شد.

چون ثابت شد که نماز نیز مانند سایر عبادات ، در قوس نزول دارای نهان است ، و در قوس صعود تکوینا تمثل پیدا می کند، و در عالم اعتبار وجودی اعتباری دارد که محفوف به دو وجود حقیقی نزولی و صعودی است ، و روشن شد که داشتن سر ویژه نماز نیست ، بلکه عمومیت دارد، و مقدمات و تعقیبات آن را نیز شامل می شود و نیز برخی از رازهایی که به مقدمات بر می گردد گفته شد، پس به یاری خداوند متعال طی بخشهای متعدد، شروع می کنیم به شمارش اسرار نماز، از آغاز آن تا انجام .

www.prayerhelpers.blogfa.com

• بخش یکم : اسرار تکبیرهای شروع نماز

باید دانست که صورت نماز همه نمازگزاران یکسان است ، لیکن سیرت و سر آن تفاوت دارد، از این رو نمازگزاران متفاوت هستند، چنان که از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین روایت شده است : ان الرجلین من امتی یقومان فی الصلاه ، و رکوعهما و سجودهما واحد، و ان ما بین صلاتیهما مثل ما بین السماء و الارض ؛ (۵۳) یعنی دو نفر از امت من به نماز می ایستند و رکوع و سجودشان یکی است ، حال آن که تفاوت بین نمازشان برابر با فاصله آسمان و زمین است .

آنچه در این تفاوت اهمیت دارد، تفاوت در آداب نماز است که متفرع بر حکمت نماز، و حکمت نماز نیز برابر با راز و نهان آن است .

چون نماز و آداب آن در معراج تشریع شده و نهان نماز در آنجا تجلی یافته است ، پس هنگام توجه به آنچه در معراج به وقوع پیوسته ، چندین راز آن روشن می گردد:

حدیث اول

حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام علت تکبیرهای افتتاحی نماز را چنین بیان فرمود: ان النبی صلی الله علیه و آله لما اسری به الی السماء قطع سبعة حجب ، فکبر عند کل حجاب تکبیراً فاوصله الله عزوجل بذلک الی منتهی الکرامه (۵۴)؛ نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله چون شبانگاه به آسمان برده شد، از هفت حجاب گذشت و نزد هر حجاب یک تکبیر گفت ، از این رو خداوند - عزوجل - او را به نهایت بزرگواری رساند.

باید دانست که حجاب گاهی تاریک و گاهی نورانی است ؛ حجاب تاریک عبارت است از جهان ماده و مادیات و حجاب نوری همان وجود نورانی است که نور چیره آن مانع از ادراک آن یا ادراک فرا سوی آن است . انسان سالک ، وقتی از ماده و شئون مادی به فراز آید و برتر از موجود نوری گردد، ادراک آن حجاب و دست یازی به فراسوی آن برای وی آسان می گردد، و این همان معنای دریدن حجاب است ، زیرا دریدن هر حجابی ، متناسب با همان حجاب است .

چون معراج در فضای نور و همسایگی نزدیک پروردگار به وقوع پیوسته است پس در آنجا حجابی جز حجاب نوری نبوده ، و حجاب نوری نیز جز بانور چیره درهم نمی شکند، و چون نور مانع در آنجا امری موجود و تکوینی بود، ناچار باید چیزی نیز که آن حجاب را در می نوردد موجودی تکوینی باشد که دست جعل اعتباری بدان راه نیافته باشد.

تکبیر در آنجا نقش دریدن حجاب نوری دارد، لذا دارای حقیقتی عینی است که بر غیر خود چیره است، و چون تعداد این حجابها هفت تاست و در طول هم قرار گرفته اند، نه در عرض هم، و هر گاه حجابی پاره شود، مرتبه ای از تقرب حاصل می آید که پیش از آن نبوده، لاجرم میان تکبیرهای هفتگانه نیز که نقش پاره کردن حجاب ها را دارند تمایز و جدایی طولی وجود دارد، نه تمایز عرضی. پس، هر گاه نماز گزار تکبیر می گوید درجه ای در مناجات به مولایش نزدیک می شود، نزدیکی که پیش از این حاصل نشده بود؛ بنابراین، درجات قرب به خداوند متعال نیز طولی است.

چون حجاب موجودی خارجی و پاره کردن آن نیز خارجی است، و روشن شد که نظام هستی، همان نظامی است که بر پایه علت و معلول استوار شده و در جای خود ثابت است که باید علت قوی تر از معلولش باشد، از این رو ممکن نیست تلفظ به تکبیری که اعتباری است بتواند اثر بگذارد، و یا تصور تکبیر که موجودی ذهنی است بتواند تأثیر گذار در موجود خارجی فراتر باشد، بلکه مؤثر در آن همان راز تکبیر است که خود موجودی خارجی و تکوینی است. به این راز جز با رعایت آداب نماز نمی توان دست یافت، آدابی که فراهم آمده از حضور قلب است و حضور قلب، در پی خضوع و فروتنی اعضا و جوارح به دست می آید.

حدیث دوم

آنچه در حدیث معراج آمده ویژه معراج و مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست، بلکه غیر آن وقت و غیر رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را نیز شامل است، دلیل این سخن، حدیثی است که جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است، وی گوید: با مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام بودم، مردی را در حال نماز دیدم او فرمود: ای مرد! آیا تاءویل نماز را می شناسی؟ در پاسخ گفت: آقای من، آیا نماز تاءویلی جز عبادت دارد؟ فرمود: آری سوگند به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت مبعوث فرمود خداوند، پیامبرش را به کاری از کارها برنینگیخت جز آن که آن کار کار نمونه، تاءویل و تفسیر دارد، و همه اینها نشانه تعبد و بندگی است مرد گفت: آقای من! اینها را به من بیاموز، فرمود: هنگام تکبیره الاحرام و شروع به نماز، تاءویل نخستین تکبیر تو از تکبیرهای هفتگانه شروع نماز این است که وقتی الله اکبر گفتی به ذهنت چنین خطور دهی که خداوند برتر از آن است که به وصف ایستادن یا نشستن آید، و در گفتن الله اکبر دوم، برتر بودن او را از حرکت یا ایستایی به خاطر آوری، و در تکبیر سوم، برتر بودنش از جسم یا تشبیه به مانند، یا سنجیدن به قیاس را به ذهن خطور دهی، و در تکبیر چهارم، چنین خطور دهی که وی برتر از آن است که اعراض در او حلول کنند یا بیماری ها او را بیازارند، و در تکبیر پنجم، از ذهن بگذرانی که او از وصف شدن به جوهر و عرض منزّه است، و از حلول در چیزی و یا حلول چیزی در او مبرا است، و در تکبیر ششم، به خاطر آوری چیزهایی که بر پدیده ها رواست، از قبیل نابودی، انتقال، تغییر از حالی به حال دیگر، همه بر آن ذات مقدس نارواست، و در تکبیر هفتم، به ذهنت

خطور دهی که حواس پنجگانه در او حلول نکرده است . اما تاءویل کشیدن کردن در رکوع ، آن است که به ذهن خویش چنین خطور دهی : خدایا به تو گرویدم هر چند گردنم را بزنی ، و تاءویل سربلند کردن از رکوع وقتی گفתי سمع الله لمن حمده ، الحمد لله رب العالمین این است : آن کسی را سپاس می گویم که مرا از نیستی به هستی آورد، و تاءویل سجده اول این است که در حال سجده به ذهنت خطور دهی خدایا مرا از زمین آفریدی ، وقتی سر از سجده برداشتی تاءویلش آن است که مرا از زمین بیرون آوردی ؛ تاءویل سجده دوم آن است که مرا دگر بار به زمین بر می گردانی ؛ و تاءویل سر برداشتن از سجده دوم آن است که به قلبت خطور دهی بار دیگر هنگام قیامت مرا از خاک بیرون می آوری .

تاءویل نشستن هنگام تشهد بر جانب چپ و بالاتر قرار دادن پای راست و بر نشیمن گاه چپ نشستن آن است که به قلبت بگذرانی بار خدایا حق را بپا داشتم و باطل را میراندم ؛ و تاءویل تشهد تو، تجدید ایمان ، بازگشت به اسلام و اقرار به برانگیخته شدن پس از مرگ است ، و تاءویل قرائت ذکر تشهد، بزرگوار شمردن پروردگار سبحان و بزرگ تر دانستن اوست از آنچه ستمگران و الحاد پیشگان می گویند، و تاءویل سلام در السلام علیکم و رحمه الله و برکاته خواستن رحمت از خدای سبحان است ، پس معنای سلام چنین است : برای شما از عذاب روز قیامت ایمنی است . امیر مؤمنان علیه السلام سپس فرمود: کسی که تاءویل نمازش را این گونه نداند، نمازش کمبود دارد و ناقص است . (۵۵)

چهره ملکوتی حدیث

اوصاف جمال (۵۶) حق تعالی عین اوصاف جلال اوست ؛ زیرا تکبیر گرچه از صفات ثبوتیه و جمال است ، ولی بازگشت آن به وصف سلبی جلالی است - چنان که عکس آن ، یعنی بازگشت صفات سلبی به ثبوتی نیز تصور دارد - بدین گونه که تکبیر عبارت از منزّه دانستن خدا از اوصاف ممکنات است ، و بدون شک اوصاف الهی اموری تکوینی و خارجی است ، اما اوصافی که از آنها به عنوان تاءویل تکبیرهای هفت گانه تعبیر می شود، به شکل تکبیرهای افتتاحی تجلی و تنزل یافته است ، بنابراین ، سر و نهان آنها امری حقیقی است نه اعتباری .

نماز گزار باید پس از شناخت نماز و هدف والای آن ، جان را به آداب نماز بیاراید تا به آن تاءویل دست یازد، و آگاه گردد که تعدد آن تکبیرات از باب تاکید یک تکبیر نیست ، بلکه هر یک از آنها معنای ویژه ای دارد که غیر از معنای دیگری است ، چنان که تعدد واژه وحده وحده وحده در دعا، برای تاکید نیست ، بلکه هر یک از آنها ناظر به مرتبه ای خاص از توحید ذاتی ، صفاتی و افعالی است .

اما بحث از سایر فقره های حدیث ، چون اسرار رکوع ، سجود و...، به زودی در جای خود خواهد آمد.

مقصود این که تکبیرهای هفتگانه آغازین نماز دارای رازهایی است که در معراج تحقق یافته است ، و سپس به عالم تشریع و اعتبار تجلی کرده و فرود آمده است .

این رازها مختص به رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست ، بلکه شامل هر مکلف نماز گزار می شود و نماز کسی که از تاءویل این تکبیرات بی خبر باشد، ناقص است .

حدیث سوم

برای تکبیرهای هفتگانه آغازین نماز، اسباب ، جهات و چهره های ملکی نیز وارد شده که منافاتی با اسرار ملکوتی گذشته ندارد؛ زیرا چهره های ملکی در طول چهره های ملکوتی قرار دارند، نه در عرض آن . از جمله روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز بود و در کنارش حسین بن علی علیه السلام قرار گرفته بود. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله تکبیر گفت ، حسین علیه السلام نتوانست تکبیر بگوید، پیامبر صلی الله علیه و آله بار دوم تکبیر گفت : حسین علیه السلام همچنان از گفتن تکبیر باز ماند، برای بار سوم پیامبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفت و حسین علیه السلام همچنان از تکبیر گفتن ناتوان ماند، بر این منوال پیامبر پیوسته تکبیر می گفت و در صدد بود حسین نیز بتواند تکبیر بگوید، تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله هفت تکبیر کامل کرد، در مرتبه هفتم بود که حسین علیه السلام نتوانست تکبیر بگوید، امام صادق علیه السلام فرمود از این رو گفتن هفت تکبیر مستحب گردید. (۵۷)

گواه بر هماهنگ بودن و منافات نداشتن چهره ملکوتی و ملکی حدیث این است که واقعه معراج در مکه پیش از تولد حسین علیه السلام رخ داد، و آنچه از داستان حسین علیه السلام نقل شده نیز پس از حوادث معراج واقع شد و از ناحیه زمان نیز متاخر از معراج بود. بنابراین ، حدیث مزبور از دو ناحیه وجود و زمان در عرض حدیث معراج نیست ، پس تناقضی با یکدیگر ندارند، چون جمع و صادق بودن هر دو امر ممکن است .

حدیث چهارم

حدیث دیگری که با حدیث اول منافات ندارد، روایتی است که درباره سبب مشروعیت تکبیرهای آغازین نماز است . این روایت را فضل بن شاذان با بیان علت دیگری برای تشریع تکبیرهای هفتگانه از امام رضا علیه السلام نقل کرده است ؛ امام علیه السلام می فرماید: تکبیرهای اول نماز، از آن رو هفت عدد است که اصل نماز دو رکعت است و با هفت تکبیر گشوده می شود: تکبیره الاحرام ، تکبیر رکوع ، دو تکبیر سجده های رکعت اول ، تکبیر رکوع رکعت دوم و دو تکبیر سجده های رکعت دوم ؛ پس وقتی انسان در آغاز نمازش هفت تکبیر گفت و بعضی از تکبیرهای بین نماز را فراموش کرد و یا به طور کلی از آنها غافل ماند نقصی به نمازش وارد نمی شود . (۵۸)

دلیل عدم تنافی دو حدیث این است که یکی از دو سببی که در این روایات آمده تکوینی است و پیش تر از سبب دیگر در شب معراج بیان شده ، و سبب دیگر که تشریعی است در عالم اعتبار، تنزل یافته است .

شگفت آور نیست که هر یک از دو سبب را به مبادی ویژه خود مستند کنیم ؛ زیرا خاستگاه اصیل در - یک ، همان تکوین است که هنگام معراج ، برای پاره کردن حجابهای هفتگانه نوری تحقق یافت .

از آنجا که اساس کار، توحید الهی است و باید همه حجابهایی که مانع از شهود اوست پاره شود و تکبیر سببی توانمند بر پاره کردن حجابهاست ، از این رو اذان و اقامه با تکبیر آغاز می شود و با کلمه پاک توحید لا اله الا الله پایان می پذیرد. با تامل در تاءثیر تکبیر، راز نهان مکرر آمدن آن در آغاز اذان و اقامه آشکار می گردد؛ شاید راز متعدد آمدن کلمه توحید، در پایان اذان و یک بار آمدن آن در پایان اقامه ، رسیدن به انتهای مراتب توحید است که دیگر آنجا مجالی برای تعدد نیست ؛ زیرا اسمای افعال در اسمای صفات ادغام شده و اسمای صفات نیز تحت الشعاع و مقهور حضرت غیب الغیوب گردیده است . پس این نکته را نیک بیندیش .

آنچه در این بخش روشن شد

اول . این که روح تکبیر، چیزی جز تسبیح و تنزیه نیست ؛ زیرا معنای تکبیر این است که خداوند برتر از آن است که به حس ، تخیل ، توهم و یا به تعقل آید، چون او نه جسم است و نه چیزی که با جسم سرو کار داشته باشد، نه صورت و معنای جزئی است و نه مفهوم کلی ، و نیز خدا برتر از آن است که کسی بتواند حقیقت بی پایان او را به کشف و شهود بنگرد؛ زیرا حقیقت بی پایان موجودی ازلی ، ابدی و سرمدی فراتر از آن است که کسی بتواند به کنه او پی ببرد، پس خدای تعالی برتر از آن است که کنه او شناخته شود لذا معرفتش همراه با اعتراف به عدم اکتناه اوست . زیرا حق تعالی گرچه در شناخت خویش ، تا آنجا که باید، بر دیده خردها پرده نینداخته ولی بر چگونگی صفات خویش نیز آگاه نساخته است ، چنان که بزرگ موحدان ، حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام چنین فرموده است . (۵۹)

دوم . حجاب ، به حجاب ظلمانی و حجاب نورانی تقسیم می شود.

سوم . راز تکبیر، همان پاره کردن حجاب است .

چهارم . راز هفت تکبیر، آن است که حجابها هفت عددند.

پنجم . سبب ملکی تعدد تکبیر، با سر ملکوتی آن ، همچنین سبب تشریعی آن با راز تکوینی آن هیچ گونه تنافی ندارد.

ششم . این راز در معراج تحقق یافت ، یعنی سخن در این نیست که تکبیر تنها در رفع حجاب تاءثیر دارد، بلکه در این است که در شب معراج ، با تکبیر رسول خدا صلی الله علیه و آله حجاب در خارج پاره شد.

هفتم . این راز نه به معراج اختصاص دارد و نه به رسول خدا صلی الله علیه و آله ، بلکه غیر معراج و غیر رسول الله صلی الله علیه و آله را نیز شامل است ، به گونه ای که نماز کسی که بدین راز آگاه نیست و به آن دست نیازیده ، ناقص است . از اینجا معراج بودن نماز برای مؤمن روشن می شود، پس هر کس که نمازی مانند نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله بگزارد، به معراج رفته است ، چنان که هر کس چون امیرمومنان علیه السلام وضو بگیرد و ذکر ی چون ذکر او در حال شستن و مسح کشیدن داشته باشد، خداوند متعال در برابر هر قطره از آب وضویش فرشته ای می آفریند که او را تقدیس و تسبیح و تکبیر گوید و....

هشتم . اذان و نیز اقام با تکبیر آغاز می شود و با توحید لا اله الا الله پایان می پذیرد، و تکرار تکبیر در هر یک برای پاره کردن هر حجابی است که فرض شود.

نهم . آنچه حجاب نوری را برمی دارد همان باطن و سر تکبیر است که امری تکوینی و غیر اعتباری است ، و گر نه از هر کس که می خواست این حجاب را برطرف کند، چه فرشته و چه انسان ، امکان صدور داشت ، با این که چنین کاری در گستره وجودی برخی از فرشتگان گرامی نیز نیست . چه رسد به انسان عادی ، و گر نه تا جایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب معراج بالا رفت ، جبرئیل نیز به همراه او می توانست اوج گیرد.

وضو نیز چنین است ، چنان که خدای سبحان در وضوی معراج فرمود:...سرت را مسح کن ...من گامت را به جایی می رسانم که هیچ کس جز تو بدانجا نرسیده باشد (۶۰). بدیهی است وضوی اعتباری از دست هر نمازگزاری که وضو می گیرد ساخته است ولی بدان مقام دست نمی یازد.

دهم . لازم است نمازگزار پیش از نماز همه حجابها را پاره کند، و این کار صورت نمی گیرد جز پس از آن که انسانی که می خواهد در نهان با خدا مناجات کند، جز خدا هیچ کس ، حتی خود و شهود خویش را ننگرد، رازهای پیچیده ای در اینجا وجود دارد که هر کس در برخی از روایات این باب تاءمل کند، برای او روشن می شود.

امیر مؤمنان علیه السلام در شان پارسایان و تقوا پیشگامان می فرماید: عظم الخالق فی انفسهم فصغر ما دونه فی اعینهم (۶۱). این نگرش گرچه سبب بزرگ و متعالی دانستن خداوند و اذعان به کبریایی اوست ، ولی این بزرگ دانستن از اوصاف جمال است ، زیرا در این نگرش ، پارسایان برآنند که غیر خدا یعنی دیگران نیز وجود دارند، ولی کوچک اند، و خداوند است که بزرگ و کبیر است ، لیکن این کجا و تکبیری که محتوایش تسبیح است کجا؟ چنان که گذشت .

گواه بر این که این مقام به مرتبه مقام کسی که سر را می جوید نمی رسد این است که متقیان هنوز به مقام یقین و شهود تام نرسیده و در مقام احسان قرار دارند، از این رو امیر موحدان در شان آنان فرمود: فهم والجنه کمن قد رآها فهم فیها منعمون ، و هم والنار کمن قدر رآها فهم فیها معذبون (۶۲)؛ یعنی در مقام گویا آن را دیده هستند، نه در مقام کسی که تحقیقا آن را دیده است .

کسی که غیر خداوند را بزرگ می داند و کبیر می شمرد، از جمله کسانی است که تکبیر حقیقی از او صادر نشده است ، گرچه در نماز و غیر نماز آن را بر زبان جاری کند.

• بخش دوم : راز نیت

مراد از نیت در اینجا قصد عنوان در باب عبادات نیست ، مانند این که نیت می کند نماز ظهر یا عصر بخواند و نیز نیت در باب معاملات مراد نیست ، مانند نیت در پرداخت بدهی یا هبه و بخشش . چنان که مقصود از نیت در اینجا قصد وجه ، مانند قصد وجوب و استحباب نیز نیست ، بلکه مراد از نیت در اینجا، تنها خصوص قصد قربت و نزدیکی به خدای سبحان است . زیرا محور سخن در بحثهای عرفانی ، کلامی و اخلاقی که درباره شایستگی قلب و رستگاری آن است ، تنها قصد قربت است .

در خصوص نیت و اهتمام آن ، آیات و احادیثی فراوانی وارد شده است ، مانند: لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی کالذی ینفق ماله رءاء الناس (۶۳) و مانند و مثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله و تثبیتا من انفسهم کمثل جنه بر بوء اصابها و ابل ... (۶۴) و همچنین قول خداوند متعال در این آیه : قل ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا اول المسلمین (۶۵).

نیز همچون احادیثی که از هل بیت علیه السلام نقل شده است : علی بن ابی طالب علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: لا عمل الا بنیه و لا عبادة الا بیقین و لا کرم الا بالتقوی (۶۶) به مضمون این روایت روایات فراوانی وجود دارد که از کثرت و معروفیت نیازی به ذکر آنها نیست ، مفاد همه آنها این است که برای عامل ، نصیبی جز به نیت ، و اندازه و چگونگی آن نیست .

گواه این سخن ، روایتی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: انما الاعمال بالنیات پاداش کردار انسان جز بر اساس نیتها نیست و: لكل امرء ما نوى ؛ برای هر کس همان می ماند که نیت اوست ، کسی که برای کسب آنچه نزد خداست پیکار می کند، پاداشش بر عهده خداست ، و کسی که برای رسیدن به متاع دنیا و به نیت غنیمت به پیکار برخیزد پاداشی برای او جز آنچه در سر داشته نیست . (۶۷)

همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله در وصیت به ابوذر می فرماید: و لیکن لک فی کل شیء نیه حتی فی النوم والاکل (۶۸)؛ باید برای تو در هر چیز نیتی باشد، حتی در خواب و خوراک .

بنابراین ، نیت به معنای قصد نزدیکی به خداوند سبحان ، روح عمل است ، عمل با آن زنده می شود و بدون آن می میرد، و پیداست که مرده هیچ اثری ندارد، عبادت با قصد تقرب ، صحیح می گردد و بدون آن باطل است ، و چون نیت دارای درجاتی است صحت نیز مراتبی دارد، گرچه این مراتب در اصل فرمانبرداری و امتثال ، و در سقوط اعاده و قضا شریک اند، لیکن بر هر یک از مراتب یاد شده ثواب مخصوصی است ، و تقرب ویژه ای که از آن فراهم می آید. این ثواب و تقرب بدون رسیدن بدان مرتبه حاصل نمی شود.

عبادهای سه گانه

چون ایستگاه های مهم در روز قیامت سه موقف است : آتش دوزخ ، بهشت و بهشت رضوان ، چنان که خداوند با اشاره به این سه موقف می فرماید: و فی الآخرة عذاب شدید و مغفرة من الله و رضوان (۶۹) شئون کرداری نفس انسان نیز سه تاست : خشمی که بدیها و ناخوشایندیها را دفع می کند؛ شهوت و میلی که خوشیها را جذب می نماید، و عقل عملی که شوق کمال تام مجرد معقول را دارد. از این رو پرستش سه قسم و پرستش کنندگان نیز سه دسته اند: گروهی خدای سبحان را از روی ترس از آتش دوزخ می پرستند؛ چنین عبادتی از نوع عبادت بندگان است ، گروه دیگر خداوند متعال را بر پایه آرزوی بهشت عبادت می کنند؛ این عبادت حریصان و آزمندان است ، و گروهی خداوند متعال را از روی محبت و عشق عبادت می کنند، این نوع عبادت ، عبادت آزاد مردان و کریمان است .

هر یک از این سه نوع پرستش صحیح است ، گرچه صحیح بودن - آن گونه که اشاره شد - مراتب متفاوتی از ثواب را داراست ؛ زیرا هر یک از این سه قسم برای خداوند متعال انجام گرفته ، نه این که خالص برای غیر او صورت گرفته باشد، و نه مشترکا برای او و برای غیر او، مثلاً برای نجات یافتن از آتش ، یا برای لذت جویی از بهشت .

تفاوت این سه قسم در این است : آن کس که خدای را از روی ترس عبادت می کند جز خدای را نمی پرستد، ولی چون هنوز از بند غضب رها و آزاد نشده نمی داند که باید از معبودش چیزی غیر از نجات یافتن از آتش را طلب کند. نیز کسی که بر اساس بهشت جویی عبادت می کند، و غیر خدا را نمی پرستد، ولی چون هنوز از قید و بند شهوت نرسته ، نمی فهمد که باید از مولای معبودش چیزی فرا سوی رسیدن به بهشت را آرزو کند، و اما خردمندی که شوق خشنودی مولای خویش را دارد، او آزاد مرادی است که می فهمد چه می طلبد.

دلیل صحت عبادت قسم اول و نیز قسم دوم این است که روایت از فعل این گروه به عبادت تعبیر کرده و آنان را عبادت پیشگانی دانسته است که خدا را پرستش می کنند، چنان که این روایت ، عبادت گروه سوم - یعنی عبادت آزاد مردان - را برترین نوع عبادت شمرده است ، پس اگر عبادت غیر آنان صحیح و با فضیلت نباشد، عبادت آزادگان و احرار افضل نخواهد بود، شاهدی نیز در اینجا وجود ندارد که واژه افضل حمل بر تعیین شود، نه ترجیح (۷۰).

نظرات کلامی و فقهی

حکیمان آزاد مرد، آنان که در بندگی به موالیان معصومشان اقتدا کرده و در عبادت خویش جز خشنودی خدا را جستجو و دنبال نمی کنند، حکم به صحت عبادت کسی کرده اند که در عبادت خود، از خدا تنها خشنودی او را

می طلبد، مثلاً نجات از آتش را می خواهد. چنان که شیخ رئیس، ابو علی سینا - قدس سره - می گوید: والمستحل توسط الحق مرحوم (۷۱)؛ یعنی عابد و زاهدی که روا می دارد حق تعالی را واسطه در رسیدن به ثواب و یا در رسیدن به ثواب و یا ترسیدن از عقاب قرار دهد، مورد رحمت حق تعالی قرار می گیرد. شیخ نمی گوید چنین کسی از رحمت خداوند محروم است.

استاد ما حضرت علامه طباطبایی - قدس سره - در رساله الولاية نیز به پذیرفته شدن عبادت آنان اشاره کرده است که حق تعالی بر پایه تفضل و کرامت خویش، عبادت این گونه افراد را می پذیرد، گرچه آنان در معرفت و تقرب مقصر هستند.

اگر قصد چیزی جز خدا، باطل کننده عبادت باشد، باید عبادت کسی نیز که به قصد شکر، تحصیل رضا و محبت خدا را می پرستد باطل باشد؛ زیرا همه این موارد از ذات واجب مطلق خارج اند. بنابراین، کلام حق همان است که شیخ بهایی - قدس سره - در کتاب اربعین فرموده که عبادت این گروه صحیح است. (۷۲)

آیت برجسته و حجت حق، حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی - قدس سره - می گوید: سخن از بطلان عبادتی که برای ترس از عقاب و یا طمع در بهشت صورت گرفته است، گرچه از برخی بزرگان صادر شده، لیکن از روی غفلت بوده غفلت بوده و گریزی از وقوع این گونه غفلتها و لغزشها از بزرگان نیست، چون حکمتی الهی در مبتلا شدن ایشان به امثال این غفلتها وجود دارد. (۷۳)

شاید مراد این مرد بزرگ، از برخی بزرگان جناب رضی الدین علی بن طاووس - قدس سره - باشد، بر اساس آنچه شیخ بهایی از او در اربعین نقل کرده است (۷۴).

حاصل این که: نیت این گروه از عبادت کنندگان خالص و بدون شائبه است، ایشان خداوند متعال را عبادت می کنند و هرگز غیر او را نه مستقلاً و نه مشترکاً نمی پرستند، و نه بدان گونه که برای خدا پشتوانه ای لحاظ کنند، و لی چون شناخت آنان کم است نمی دانند از معبود خویش چه چیزی بخواهند که بالاتر از رهایی از آتش دوزخ و یا نیل به بهشت باشد. چه بسیار فرق است میان این نظر، و بین این گفته که اگر خوف از دوزخ و یا میل به بهشت نبود، هرگز عبادتی تحقق نمی یافت، چرا که این شق به طور کلی از کلام خارج است.

اما آنچه سید بحر العلوم در کتاب الدرّة النجفیه سروده است:

و کل ما ضم الی التقرب

من غایه یبطله فی الاقرب

هر آنچه در عبادت ضمیمه قصد قربت شود، از قبیل غایت و هدف، اقرب آن است که عبادت را باطل می کند. منظور سید از ضمیمه، همان چیزی است که در فقه بحث می شود که اگر مثلاً وضو را به قصد خنک شدن و مانند آن بگیرد، نه آنچه در اینجا بحث می شود.

علامه نراقی - قدس سره - که میان فقه ظاهر و باطن را جمع کرده در کتاب مستند فتوا به صحت عبادتی داده است که هدف آن نجات از آتش و یا رسیدن به بهشت باشد، وی دلیل کسانی را که قایل به بطلان این عبادت بوده اند مردود دانسته است. (۷۵)

باز گشت به سخن

پاره ای مباحث کلامی یا فقهی در این اثنا راه یافت که از مقصد رساله ای که از راز نهان نماز بحث می کند خارج بود.

غرض این که، نیت به معنای قصد قربت، روح و قلب عمل، بلکه برتر از آن است؛ زیرا جان عمل به نیت بستگی دارد، چنانچه از روایت کلینی - قدس سره - از سفیان بن عیینه از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه استفاده می شود: لیلوکم ایکم احسن عملاً (۷۶) حضرت فرمود: به این معنا نیست که یعنی بیشترین عمل را دارا هستید، بلکه به این معناست که پسندیده ترین عمل را دارید، درستی کردار به ترس از خدای عزوجل و نیت راست و نیکو است. - سپس فرمود - پایداری بر عمل تا به مرتبه اخلاص برسد، سخت تر از عمل است و عمل خالص آن است که نخواهی جز خدای عزوجل کسی تو را بر آن سپاس گوید، و نیت از این هم برتر است، بدان که نیت همان عمل است (۷۷)، سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود: کل يعمل علی شاکلته؛ یعنی هر کس بر پایه نیتش عمل می کند (۷۸).

از این بیان، جمع بین دو اصل روشن می شود؛ اصلی که حکم می کند: افضل الاعمال احمزها (۷۹)؛ یعنی برترین اعمال دشوارترین آنهاست؛ و اصلی که می گوید: نیة المومن خیر من عمله (۸۰)؛ نیت مومن از عمل وی بهتر است. بدین گونه که چون نیت، روح عمل، برگزیده و مغز آن است، از این جهت بر عمل برتری دارد، چنان که نیت به ناچار باید خالص باشد؛ زیرا ریا که وارد عمل می شود جز از رهگذر نیت نیست، و تحصیل اخلاص در نیت دشوارتر و مشکل تر است، از این رو افضل از عمل است.

اما راز این که نیت کافر بدتر از عمل اوست (۸۱)، بدین سبب است که نیت، اصل است، چنان که گذشت، اصل یعنی همان چیزی که فرع بدان قوام می یابد و شاخه بر آن تکیه دارد، و هر چه غیر آن است بدان بر می گردد، پس او مهم تر است؛ خواه در ناحیه خوبی باشد یا بدی.

نقش ریا و کم خردی در تباهی عمل

نیت چون امری قلبی و درونی است و مردم بر آن آگاهی نمی یابند، ریا و سمعه و مانند آن بدان راه نمی یابد؛ زیرا از دیدگاه و شنودگاه مردم خارج است، اما عمل چون دیده و شنیده می شود پذیرای نفوذ ریاست، از این رو امام صادق علیه السلام بنا به نقل کتاب علل الشرایع از روایت زید شحام، این معنا را علت برای این که چرا نیت مؤمن از عمل او بهتر است قرار داده است. (۸۲)

لیکن تاءمل در آنچه گذشت مقصود را روشن می سازد، چون ریا جز از راه نیت به عمل سرایت نمی کند. نیت، چون از چشم و گوش مردم پوشیده و پنهان، به لباس و پوشش عمل تنزل می یابد تا دیده و شنیده شود.

عقل عملی، با توجه به شئون و آثاری که دارد، مانند اراده، اخلاص و... نوری است که خدای بخشاینده به وسیله آن عبادت می شود و بهشت به دست می آید، لذا هر گاه این نور پرتو افشان باشد، و به گرفتگی و انخساف نگراید، ایمان و اخلاص حاصل می شود، و هر گاه بر اثر پیروی از هوی و هوس منخسف نگراید، ایمان و اخلاص حاصل می شود، و هر گاه بر اثر پیروی از هوی و هواس منخسف گردد نتیجه آن کفر یا ریاست. این سخن از روایت کلینی - رحمه الله - از امام صادق علیه السلام استفاده می شود که فرمود: میان ایمان و کفر جز کم خردی چیزی فاصله نمی شود، گفته شد یابن رسول الله صلی الله علیه و آله راز این سخن چیست؟ فرمود: بنده خدا خواسته خود را نزد مخلوق می برد، اگر نیتش را نزد خداوند خالص سازد، خداوند خواسته اش را زودتر برآورده می کند. (۸۳) نزدیک به مفاد این حدیث روایتی است که برقی از حضرت ابوجعفر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: بین حق و باطل، جز کمی عقل چیزی فاصله نیست! به حضرت عرض کردند: چگونه می تواند چنین باشد ای فرزند رسول خدا؟ فرمود: بنده عملی را انجام می دهد که خشنودی خدا در آن است، لیکن غیر خدا را در آن عمل اراده می کند! اگر او عمل خویش را برای خدا خالص می کرد، به آن چیزی که از غیر خدا خواسته زودتر دست می یافت (۸۴).

نقش اخلاص و عقل

عقل نظری مرز بین حق و باطل نظری را جدا می سازد، چنان که عقل عملی، میان حق و باطل عملی را امتیاز می دهد. بنابراین، کسی که اخلاص می ورزد خردمند است، و کسی که از خرد بهره ای ندارد، اخلاص پیشه نیست، از این رو ریا می کند. چنان که خرد ورز ریا پیشه نیست و ریاکار، از خرد بی بهره است.

مدار سخن، روایتی است که ابوالفتوح رازی در تفسیر خود از حدیث بن یمان نقل کرده است، وی گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اخلاص پرسیدم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همین پرسش را از جبرئیل نمودم، جبرئیل گفت: من هم از خداوند متعال پرسیدم، حق تعالی فرمود: الاخلاص سر من سری اودعه

فی قلب من احبته (۸۵)؛ اخلاص رازی از نهان من است که آن را در قلب آن کس که دوستش می دارم ، به سپرده می گذارم .

سبب آن است که خدای سبحان وقتی بنده سالک را دوست بدارد، او از آنچه خدای سبحان به زبان دوستش - یعنی محبوبش رسول اکرم صلی الله علیه و آله - نازل کرده پیروی زیرا از محبوب محبوبیت می آورد، چنان که خدای تعالی فرمود: قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله (۸۶) بنابراین ، وقتی ره پوی شایسته ، محبوب خداوند گردد، تحت نویدهای قرب ولایی قرار می گیرد، زیرا خداوند سبحان به کسی که با انجام دادن نوافل به او نزدیک می شود و محبوب او می گردد، وعده داده اموری را عطا کند که نباید از آن غافل شد؛ مثلاً وعده داده است که گوش بنده تقرب جو می شود تا با آن بشنود، و چشم او می گردد تا با آن ببیند ...

از دیگر نویدها، همان چیزی است که از حدیث حذیفه استفاده می شود که خداوند راز خویش را - که همان اخلاص است - در دل محبوب خویش به ودیعه می گذارد.

بنابراین ، اخلاص که نقشی اساسی در نیت دارد، رازی ملکوتی است که جز آن کس خدا دوستش می دارد، کسی بدان دست نمی یازد، و خداوند هیچ کس را دوست نمی دارد، جز آن کس را که با نوافل و مستحبات به او نزدیک گردد، و با پیروی از آثار محبوب او - یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله - به او تقرب جوید، همان پیامبری که با انجام دادن همه مستحبات و همه واجبات به خداوند بزرگ تقرب یافته است .

بر این پایه ، نیت خود رازی الهی است و جز با طی مراحل چند، بدان نمی توان دست یافت . نیت در برخی از این مراحل به عنوان حال غیر پایدار، و در برخی مراتب ملکه پایدار است ، تا سرانجام به مرحله اخلاص که همان سر الهی است منتهی گردد.

همان طور که محب خدا، تنها وقتی از حبیب او پیروی کرد، محبوب خدا می گردد، انسان مخلص نیز آنگاه به مقام اخلاص کامل می رسد که از کسی پیامبر پیروی کند که خداوند او را برای خویش خالص کرده است ، پس او هم به مقام اخلاص محض رسیده و مخلص شده است و کسی که به این پایه از اخلاص کامل برسد و مخلص شود، دارای اوصاف و احکام و درجاتی است که شاید والاترین آن از این آیات استفاده شود: سبحان الله عما یصفون # الا عباد الله المخلصین (۸۷)؛ یعنی هیچ کس توان وصف کردن حق تعالی را ندارد جز بندگان خالص شده ، تنها این گروه خدای متعال را آن گونه که لازمه یک شناخت شایسته است می شناسند، گرچه نتوانند به نهایت شناخت او دست یازند، رسیدن به این مرتبه از شناخت خود، دست یافتن به گنجینه ای ارجمند و شرافتی بلند است .

نیت ظاهری و باطنی

باید دانست نیتی که اهل ظاهر مطرح می کنند، همان اخطار به ذهن است که چیزی جز وجود ذهنی نیست، و چنان که گفته شده نیت به حمل اولی است که در واقع و به حمل شایع صناعی، غفلت و فراموشی است، اما عملی که بر پایه این نیت در خارج پدید می آید عادت است نه عبادت؛ زیرا این نیت، همان وجود ذهنی بی اثر است و انگیزه ایجاد نمی کند، و گرنه در اثنای آن شک، فراموشی، افزودن، کاستن و امثال آن، که مردم بدان ها گرفتارند، راه نمی یافت. بلکه مهم در نیت برانگیخته شدن روح، از عادت به جانب عبادت است، به گونه ای که قرائت، رکوع و سجود به جا نیامورد و در وضو نشوید و مسح نکشد، جز به انگیزه آن امر قلبی.

این انگیزش، تنها از قلبی رخ می نماید که در آن جز خدا نباشد، از این قلب در متون دینی به قلب سلیم تعبیر می شود، چنان که کلینی - قدس سره - می گوید: راوی، تفسیر این آیه را از معصوم پرسید: الا من اتی الله بقلب سلیم، فرمود: قلب سلیم دلی است که پروردگارش را ملاقات می کند، و در آن دل کسی جز خدا نباشد، سپس فرمود: هر قلبی که در آن شرک یا شک باشد ساقط است، خداوند زهد و بی رغبتی به دنیا را خواسته است تا دلهاشان برای آخرت تهی از غیر باشد (۸۸).

قطب راوندی در کتاب لب الباب نقل کرده است که از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند: قلب سلیم چیست؟ فرمود: دینی خالص از شک و هوی و عملی بدون پیرایه سمعه و ریا (۸۹).

وقتی قلب جایگاه شماری از هدفها و غرضهایی باشد که دنیا دوستی آنها را گرد آورده است، چگونه عمل صادر از بنده می تواند فقط برای خدا تحقق یابد؟ و چون رسیدن به مرتبه اخلاص بسی دشوار و سخت است، به زهد و مانند آن فرمان داده شده، نه برای خود زهد است، بلکه برای رسیدن به آن هدف والا، یعنی اخلاص است.

اخلاص بدان معنا که رازی از رازهای خداوند به حساب آید، امری ذهنی و مفهومی حصولی نیست، بلکه امری خارجی و حضوری است، از این رو نزد خداوند سبحان مقامی بس رفیع است، و کسی به آن مقام بار نمی یابد جز آن که ردای شریف عشق و محبت را پوشیده باشد، یعنی محبوب و معشوق خداوند شود، پس از آن که محب و دوستدار خداوند بوده است.

قبلا این نکته گذشت که فرق است میان عبادت بردگان و عبادت آزمندهان تجارت پیشه، و نیز بین عبادت محبان آزاد مرد؛ چه رسد به عبادت محبوبان و معشوقان الهی، به ویژه اگر به رتبه پاکدلان و مخلصانی برسند که چون تلاش و کوشش کنند و از غیر خدا به سوی خداوند مهاجرت نمایند، خدای متعال آنان را برای خود خالص می گرداند و آنان به مقام مخلصان راه می یابند. از اینجا روح نیت و نهان آن که روح و راز عمل است، روشن می گردد.

عمل به نیت زنده است ، و نیت به سر آنکه اخلاص باشد زنده است . اخلاص هم رازی از رازهای خداوند است و خدای تعالی آن را در دل کسی قرار می دهد که دوستش دارد، پاکدل خالص نیز جز خدا هیچ کس دیگر - از خود گرفته تا دیگری - را دوست نمی دارد.

روح عمل

از جمله چیزهایی که ما را به این نکته آگاه می سازد که نیت روح عمل و قانون حاکم بر آن است ، فرمایش امام صادق علیه السلام است ، حضرت می فرماید: ما ضعف بدن عما قویت علیه النیة (۹۰) از این سخن استفاده می شود که عمل بدنی در بود و نبود، ناتوانی و توانمندی ، پیرو قصد قلبی است . محور عمل بدنی در آنچه اشاره شد نیت است ، حتی بدن ناتوانی که نیت در آن قوی باشد، در عمل تواناست چنان که بدن توانمندی که نیت در آن ضعیف باشد، در عمل ناتوان است . بنابراین ، انسان بودن به نیت است نه به بدن .

این حدیث از احادیث برجسته و درخشان نقل شده از اهل بیت علیه السلام است ، زیرا در تعریف انسان گفته است : انسان حیوان ناطق نیت کن است ، چون اگر نیت - یعنی همان راز سپرده شده در انسان - نباشد، انسان به نصاب لازم نرسیده و هنوز نابالغ است .

گواه دیگر بر اصالت نیت این است که هر گاه نیت تحقق یابد و توانمند باشد نماز، مناجات با خدا و معراج نماز گزار می شود، و هر گاه ناتوان گردد و نماز گزار از آن غافل ماند، نماز رنگ مناجات را از دست می دهد و نماز گزار استحقاق ویل می یابد، چنان که فرمود: فویل للمصلین * الذین هم عن صلاتهم ساهون * الذین هم یراءون * و یمنعون الماعون (۹۱). نماز گزاری که نیت می کند و سعی دارد نیت او خالص باشد، نه عجز و لابه می کند و نه بخل می ورزد، بلکه از جمله کسانی است که در مال او مقدار معینی برای سائلان و محرومان است (۹۲) و نماز گزار فراموشکاری که نیت او با غفلت در هم آمیخته ، هم ریاکار است و هم از پرداخت زکات و مایحتاج خانه ، خودداری می ورزد، و چه بسیار میان این دو نماز گزار فرق است ، مدار فرق همان حضور نیت در اول و غفلت از آن در دومی است ، نه صورت ظاهری نماز که در هر دو مساوی است ، چنان که تفصیل آن در بخشهای بعدی خواهد آمد.

اموری که در این بخش روشن شد

اول . تفاوت بین نیت به معنای قصد قربت و بین قصد عنوان .

دوم . اهتمام دین به نیت در کتاب و سنت .

سوم . اصالت نیت و پیرو بودن عمل از آن .

چهارم . سه قسم بودن نیت مطابق سه قسم توقف گاه های قیامت .

پنجم . صحت و درستی عبادت انسانی که از روی ترس از جهنم و آرزوی بهشت عبادت می کند، مانند درستی عبادت شاکر و محب خدا.

ششم . تفاوت بین بحث کلامی و فقهی و بین بحثهای عرفانی که ناظر به راز و نهان نماز است .

هفتم . راه جمع میان افضل بودن دشوارترین اعمال و بین این که نیت بهتر از عمل است .

هشتم . جدایی میان ایمان و کفر، به کم خردی یا نابودی عقل است .

نهم . اخلاص ، رازی خدایی است که خداوند آن را در دل محبوب خویش قرار می دهد.

دهم . تفاوت میان کسی که اخلاص می ورزد و میان کسی که به اخلاص کامل رسیده است .

یازدهم . تفاوت بین نیت به حمل اولی مفهومی و بین نیت به حمل شایع وجودی .

دوازدهم . ناتوانی و توانایی بدن ، تابع ضعف و قوت نیت است .

باری ، آنچه در دعاها شروع نماز آمده ، و نیز روایاتی که شرط صحت عبادت را ولایت ، و توسل به اولیای الهی ، و مقدم داشتن آنان ، پیش از آغاز به عبادت ، ذکر کرده بدین گونه که گفته شود: اللهم انی اتوجه الیک بمحمد و آل محمد و اقدمهم بین یدی صلاتی و اتقرب بهم الیک فاجعلنی بهم وجیها فی الدنیا و الاخره و من المقربین (۹۳).

همه اینها مطالب مهمی است که متعرض شدن آن و مراجعه به آنها و کاو و فرو رفتن در آنها از حوصله این رساله خارج است و شاید برای آنها جایگاه دیگری باید در نظر گرفت .

www.prayerhelpers.blogfa.com

• بخش سوم : راز قرائت

در نماز دو رکعتی ، و نیز در دو رکعت اول نمازهای سه رکعتی و چهار رکعتی قرائت فاتحه الکتاب و سوره معتبر است ، در حدیث آمده است که : لاصلاة الا بفاتحة الكتاب . (۹۴) بنابراین ، خواندن مقداری قرآن در نماز - آن گونه که در فقه تدوین یافته - واجب است . قرائت راز و نهانی دارد به اعتبار این که آنچه خوانده می شود قرآن دارای راز است ، پس تا وقتی قاری راز خواه نباشد، به راز قرائت نمی رسد و نیز به سر و نهان قرآن دست نمی یابد، و همچنان قرائت وی ناقص می ماند.

گواه بر این که آنچه قرائت شده ، یعنی قرآن کریم برای آن رازی وجود دارد، آیه ای است که خداوند سبحان بیان فرموده : انا جعلناه قرءانا عربيا لعلمكم تعقلون * و انه في ام الكتاب لدینا لعلی حکیم * . (۹۵)

این آیات دلالت دارند که آنچه میان دو جلد به عنوان کتاب عربی قرار گرفته قرآن است ، و همین قرآن از آن جهت که در لوح محفوظ است و از این نظر که علی حکیم است نیز قرآن است ، و در آنجا، یعنی در لوح محفوظ و نزد خدا، هیچ جایی برای اعتبار و وضع واژه های عربی یا عبری و مانند آن وجود ندارد و نزد خداوند جز امر مجرد کامل عقلی نیست ، یعنی چیزی که تنها عقل محض و خالص از آمیزه های خیال و توهم بدان راه می یابد.

همان گونه که ظاهر قرآن عربی را جز کسی که از آلودگی های ظاهری و باطنی پاک است نباید مس کند، نهان قرآن را نیز جز پاکیزه از چرک و آلودگی ، که همان توجه به غیر معبود است ، مس نمی کند؛ کسی که به غیر خدا می نگرد توان عروج و باریابی به مقام لدنی و عنداللهی را ندارد، و وقتی نتواند به آن پایه عروج کند، توان دست یازی به لوح محفوظ را، که سخت والا و پر حکمت است ندارد، چون آن نزد خدای تعالی است .

نیز همان گونه که ظاهر قرآن عربی ، از پیش رو و از پشت سر باطل به سویش نمی آید، نهان آن نیز، که بسی بلند مرتبه و حکیمانه است ، همیشه منزله از رهیابی باطل به آن از هر سو و سمت است ، و آن کس که در دل و جانش به مقدار ذره ای محبت دنیا، که سره هر خطا و باطل است ، وجود داشته باشد چگونه می تواند به رازی دست یازد که از مطلق بطلان و خطا و مصون و محفوظ است ؟! زیرا خطا، به امر درست راه ندارد. بنابراین ، اشتیاق و آرزوی دنیایی که سره هر خطاست ، هیچ گاه با عزم و آهنگ درست و لغزش ناپذیر و خالص جمع نخواهد شد، چنان که سور چرانی با آهنگ کمال خواهی گرد نمی آید. (۹۶)

چون رعایت آداب نماز وسیله رسیدن به نهان آن است ، نمازگزاری که آن را چون حضور قلب رعایت می کند، به راز نهان آن دست می یازد، و آن وجود خارجی عقلی است که بسی برتر از وجود مثالی است ، چه رسد به وجود طبیعی ، به ویژه وجود اعتباری که در جهان طبیعت تحقق می یابد.

نمازی را که پیامبر صلی الله علیه و آله در معراج به جای آورد، واجد همه ویژگیهای نماز بود. نمازگزاری که حضور تام دارد، تنها کسی است که با پروردگارش به نجوا می ایستد و می گوید: ایاک نعبد و ایاک نستعین؛ تنها تو را می پرستیم و تنها از تو کمک می جوییم. بدیهی است این نمازگزار که بر حسب تعبیر به متکلم مع الغیر نعبد و نستعین غرق شهود کثرت است هنوز به مقام وحدت خالص که در آنجا اثری از نجوا و نجوا کننده نیست، نرسیده است؛ چه رسد به سایر عبادت پیشگانی که خدا را به ندا می خوانند نه به نجوا و راز و خدا را می خوانند تا از او کمک بطلبند، لیکن نباید مایوس بود، چون نردبان ترقی همچنان منصوب است و فرمان به خواندن و بالا آمدن اقراء وارق (۹۷) همواره شنیده می شود و اجرای فرمان امکان پذیر و آسان است.

اسم اعظم

این سخن گذشت که نظام خارجی بر زیر ساخت قانون علیت و معلولیت استوار است، چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: کل قائم فی سواه معلول (۹۸) یعنی هر موجودی که وجودش عین ذاتش نباشد، معلول چیزی است که وجودش عین ذاتش باشد. بدون شک علت، باید قوی تر از معلول باشد، با این وجود برخی از اهل معرفت (۹۹) گفته اند: بسم الله گفتن بنده به منزله کن از پروردگار است. در این باره روایتی نیز رسیده که: بسم الله به اسم اعظم خدای تعالی نزدیک تر از سیاهی چشم به سفیدی آن است. (۱۰۰) بنابراین، نمازگزاری که به حکمت نماز شناخت کامل دارد و به آداب آن پایبند است به جایی می رسد که گفتن بسم الله الرحمن الرحیم از ناحیه او در آغاز فاتحه الكتاب - که نماز بدون آن کامل نیست - با کن از ناحیه خداوند متعال برابری می کند، خدایی که چون لفظ کن از او صادر گردد، بدون درنگ مقصود به کون تام نه ناقص حاصل می آید. (۱۰۱)

روشن است که قرائت با توجه به وجود اعتباری آن، توان تاءثیر امر خارجی را ندارد، بلکه از آن جهت که دارای راز وجودی است، بر این امر. توانمند است، و اسم بلکه مطلق اسماء الله امری است وجودی و از هر عیب و نقص منزله، از این رو خداوند سبحان به رسولش صلی الله علیه و آله فرمان به تسبیح اسم داده است: سبح اسم ربك الاعلی. (۱۰۲) این اسم، سر اسم لفظی است که نمازگزار آن را بر زبان جاری می کند، و پوشیده نیست که سر اسم اعظم از بزرگ ترین رازهاست و جز با پاره کردن همه حجابها بدان نمی توان دست یافت، چنان که در بحث تکبیرهای آغازین نماز گذشت. از این رو در حدیث معراج چنین آمده است: ...فلما فرغ من التكبير و الافتتاح، اوحى الله اليه سم باسمی، فمن اجل ذلك جعل بسم الله الرحمن الرحيم فی اول السورة (۱۰۳)؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله از تکبیر و افتتاح فارغ شد، خداوند به او وحی فرمود که نام مرا ببر، از این رو بسم الله الرحمن الرحیم در آغاز سوره قرار گرفت.

ویژگیهای بسم الله و رازهای سوره حمد

بسم الله در آغاز هر سوره ، معنای مخصوصی دارد که با محتوای آن سوره هماهنگ است ، (۱۰۴) و چون سوره حمد عهده دار معارف فراوانی است (۱۰۵)، بسم الله در آغاز آن حاوی همه آن معارف است .

از آنجا که ادراک این معارف ، وسیله ارتقا به شهود رازهای آن است ، ذیلا برخی از آنها را می آوریم ؛ زیرا برای آزاد اندیش ، اشاره از سخن گفتن کفایت می کند.

حمد قطعا در برابر نعمت است و نظام امکانی از معقول گرفته تا محسوس و از غیب تا شهود، همه نعمتهایی است که خداوند باری عطا فرموده است ، پس او مستحق ستایش است و جز او کسی این استحقاق را ندارد، و چون غیر خداوند وجود حقیقی ندارد زیرا همه ما سوی الله ، نشانه ها و مظاهر او هستند، پس او بر هر چه از غیر او صادر می شود؛ مالک مستقل است یعنی ستایش که از غیر خدا بروز می کند، مظهر و نشانه ستایشی است که از خدای متعال پدید می آید. پس ستایشگری غیر خدا وجود ندارد و هم او حمید و ستوده به معنای مطلق است ، یعنی او هم ستایشگر است و هم ستایش شده .

در این سوره ، علت این که خداوند متعال ، استحقاق ستایش دارد، پنج امر ذکر شده که برخی از آنها جامع و متن و برخی شرح برای آن متن به شمار می آیند:

یکم . یعنی همان که به منزله متن است ، عنوان الله است ؛ زیرا این کلمه جامع همه کمالات است و در وجود هر کس همه کمالات جمع شود، او ستایش شده و محمود است ، در نتیجه ، خدای تبارک و تعالی ستایش شده و محمود است ، پس ستایش تنها از آن اوست . این قسم به منزله متن است و علت های چهار گانه دیگر که بیان می شود، شارح آن است .

دوم . یعنی همان که - مانند عناوین آتی - به منزله شرح است ، عنوان ربوبیت است که از صفات خاص خدای عزوجل است و چون خداوند سبحان پروردگار جهانهاست ، و هر پروردگاری محمود و ستایش شده است ، پس او محمود و ستایش شده است ؛ پس اوست که استحقاق ستایش دارد.

سوم . عنوان رحمانیت و بخشایندگی نیز از صفات خاص خداست . این صفت گرچه از بسیاری اسما و صفات الهی فراگیرتر است ، ولی نسبت به الله خاص است ، گرچه از برخی از اهل معرفت آشکار می شود که رحمانیت نیز نظیر عنوان الله اسم اعظم است ، (۱۰۶) چنان که از آیه قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایما تدعوا فله الاسماء الحسنی (۱۰۷) چنین استفاده می شود. زیرا دلالت دارد هر یک از اسمهای الله و الرحمن واجد ویژگیهای نامهای نیکو تراند، و برای هر یک از این دو اسم اسمای حسناست ؛ زیرا ضمیر در له به ای بر می گردد نه به خصوص ذات مطلق واجب تعالی ، ولی چون عنوان الله تابع و صفت قرار نمی گیرد و عنوان الرحمن وصف و تابع می شود، ممکن است بین این دو اسم این تفاوت را قرار داد که الله جامع همه اسما و الرحمن شارح آن باشد.

چهارم . عنوان رحیمیت نیز از اوصاف خاص است ، چون غیر مؤ من را فرا نمی گیرد و همانند عنوان الله اسم اعظم و جامع نیست . از آنجا که خدای سبحان مهربان و رحیم است و هر مهربانی مورد ستایش قرار می گیرد، پس خداوند متعال محمود و ستایش شده است ؛ پس برای اوست ستایش .

پنجم . عنوان مالک و فرمانروایی در امر پاداش بهشت و دوزخ . این فرمانروایی از شئون حکمت و داد است ، چنان که از شئون قدرت نیز هست ، و هر حاکم دادخواهی ، در برابر عمل ، فرمان به پاداش می دهد، اگر عمل نیک باشد به بهشت ، و اگر بد باشد به دوزخ ؛ چنین حاکمی مورد ستایش است ، و چون خداوند سبحان ، مالک بهشت و دوزخ است محمود است ، پس حمد و ستایش از آن اوست .

این بخش از سوره فاتحه الکتاب ، مبدا و معاد و آنچه میان این دو است را در بردارد. اما این که حاوی مبدا و معاد است از آنچه گفته شد روشن گردید، اما آنچه به میان مبدا و معاد بازگشت می کند عبارت است از دین ، صراط، نبوت ، رسالت ، وحی ، ولایت و سایر چیزهایی که به ربوبیت حق تعالی بر می گردد؛ زیر پروردگار همان گونه که سنگ ، کلوخ ، درخت ، خشکی ، دریا و حیوان بی زبان را پروردگار است ، انسان را نیز پرورش می دهد. بدیهی است پرورش دادن و تربیت انسان در پرتو شریعت و راهی صورت می گیرد که انسان بدون آن مانند چهارپایان ، بلکه پست تر از آنها خواهد بود، و با تربیت و پرورش صحیح است که انسان ، پیامبر، رسول ، ولی یا بنده شایسته و مؤ من رستگار و مانند آن می شود.

روشن است که برای هر یک از معارف مزبور، رازی مخصوص و خارجی است و نمازگزاری که پروردگارش را مناجات می کند، (۱۰۸) به آن اسرار دست نمی یابد جز از راه شناخت و باور این معارف و حرکت به سوی کسب آنها تا به جایی رسد که مصداق خارجی آنها را به شهود بنگرد و به نهان آنها راه یابد. از این رو آنچه در روایات اهل بیت علیه السلام و آثار پیروانشان به ما رسیده ، مانند این که هنگام خواندن فاتحه الکتاب به حال مدهوشی و غشوه می افتادند، بدین جهت بوده که پاره ای از اسرار نهانی آن را می دیدند.

نماز گزار پس از این که با برهان قرآنی بدین پایه از معرفت رسید که خدای سبحان مستحق عبادت است ، می خواهد به معروف خود خدای سبحان با شهود، یعنی عرفان نایل گردد و نماز تنها وسیله رسیدن به این مقصود است و چنان که گفته شد، مانع می شود از آلودگی و از آنچه انسان را از خدا دور می کند. نماز پیوندی است میان بنده و مولی ؛ بنده با این عبادت به خداوند متعال نزدیک می شود و با جمله ایاک نعبد که بیانگر حصر است (۱۰۹) با او مناجات می کند.

توجیه ضمیر متکلم نعبد

شاید قصد نماز گزار از آوردن متکلم مع الغیر نعبد یکی از وجوه زیر باشد:

الف . نمازگزار نیز در صف سایر موجوداتی قرار دارد که خداوند را عبادت می کنند؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی پروردگار جهانیان است که همه آنها پروردگار واحد خویش را می پرستند.

ب . نمازگزار نیز در مجموعه نمازگزاران راکع و ساجد است ، کسانی که خدا به ما دستور داده با آنان باشیم ، چنان که فرمود: و ارکعوا مع الراکعین . (۱۱۰)

ج . نمازگزار، همراه قلب و سایر اعضا و جوارح درونی و بیرونی که همه به پیشوای خویش ، یعنی عقل قاهر اقتدا کرده و همگی خداوند متعال را عبادت می کنند؛ زیرا انسان مؤمن به تنهایی ، خود جماعتی است ، چنان که مجلسی اول قدس - سره - نیز به این نظر رسیده است . (۱۱۱)

به هر تقدیر، سالک در طی راه عبادتی که بنده می تواند به وسیله آن به مولی برسد و معقول او مشهود گردد، نیازمند به کمک است و چون ربوبیت منحصر به خداوند متعالی است ، کسی جز خدا نمی تواند کمک کار او باشد؛ از این رو در مناجات می گوید: ایاک نستعین ؛ فقط از تو کمک می جوییم . با تقدیم کلمه ای که مقدم شدن آن افاده حصر می کند.

چون خداوند سبحان کسی را که از او یاری بطلبد کمک می کند به نمازگزار نیز بنابر استدعای او کمک می رساند و به راه راست کسانی هدایتشان می کند که خدا ایشان را گرامی داشته است ؛ یعنی با پیامبران ، راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمی هستند. (۱۱۲) پس این گروه همان کسانی هستند که در راه راست قرار گرفته - و نعمت به آنان ارزانی شده است - همان کسانی که خدای سبحان را عبادت می کنند و با او به مناجات می پردازند. نمازگزار خود را با آنان می بیند و ایشان کسانی هستند که عمل شایسته را با کار زشت درنیامیختند (۱۱۳)، بلکه ایشان کسانی هستند که از خون افراط و کثافت تفریط خلاص شده و از خشم و گمراهی رهیده و گفتند پروردگار ما الله است و در این راه پایداری از خود نشان دادند، در نتیجه فرشتگان نوید دهنده بر ایشان فرود می آیند. (۱۱۴)

فایده یقین

نمازگزار هر گاه از دو سویه خشم و گمراهی رهید، بر صراط مستقیم راه پویید، و عبادتش را بر پایه اخلاص کامل به درگاه خداوند متعال عرضه داشت ، به یقین یعنی به عین یقین می رسد، و آنچه با برهان فهمیده به چشم می بیند و آنچه را قرآن در این آیه به او نوید داده می یابد: و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین (۱۱۵) هدف این آیه بیان فایده است نه غایت ؛ زیرا معنای آیه این است که از برکات و فواید عبادت به مرتبه یقین رسیدن است ، نه این که مقصود آیه محدود کردن عبادت و تعیین حد و مرز آن به یقین باشد به گونه ای که وقتی یقین حاصل شد دیگر نیازی به عبادت نباشد و عبادت به کفشی ماند که وقتی راه پوی به وادی مقدس یقین رسید، لازم باشد آن

را از پای درآورد؛ بلکه عبادت به مانند دو مقدمه در علم منطق است که برای رسیدن به نتیجه ضروری است؛ عبادت نردبان و وسیله ترقی به درجه برتر و بالاتر است، به گونه ای که لازم است هر دو مقدمه در حدوث و بقا تا پایان رسیدن به نتیجه حفظ شوند و نردبان برای رسیدن به اوج کمال همچنان محفوظ بماند که اگر دو مقدمه از بین بروند، نتیجه از بین می رود و هر گاه نردبان سقوط کند، انسان سرنگون می گردد، همانند سرنگونی شیطان رانده شده از درگاه خداوند متعال، که به او گفته شد: فاهبط منها فما یكون لک ان تکبر فیها. (۱۱۶)

مراتب مناجات و رازگویی

نمازگزاری که پروردگارش را مناجات می کند، گاهی نجوا و رازگویی او بدون هر گونه واسطه ای از قبیل حجاب و فرستاده، تحقق می پذیرد و گاهی نجوای او از فرا سوی حجاب است و زمانی با وساطت فرستاده و رسول صورت می گیرد. چنان که خدای سبحان هنگام مکالمه با بنده خویش، جز با یکی از سه نحو سخن نمی گوید. این مطلب را در سوره شوری چنین بیان فرموده است: و ما کان لبشر ان یکمله الله الا وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء انه علی حکیم. (۱۱۷)

علت سه قسم بودن ارتباط مزبور آن است که موجود ممکن همواره از تکلم یا استماع بدون واسطه ناتوان است تنها برخی از نوادر روزگار، احیانا در خور پذیرفتن وحی بدون واسطه هستند، و چون سخن گفتن بنده با مولای خود مفتوح بر تکلم خدا با او از طریق یکی از سه راه مزبور است، تکلم بنده با خدا نیز به یکی از سه نحو میسر است. در این باره ناچار دو نکته را متذکر می شویم:

یک. خدایی که میان انسان و دل او حایل است (۱۱۸)، از نمازگزاری که با همه وجود به مناجات او پرداخته، نزدیک تر از خود او به خویش است، چه رسد به غیر؛ از این رو از جانب خداوند هیچ واسطه و حجابی در کار نیست، بلکه واسطه و حجاب از جانب شنونده ای است که همواره گوش فرا می دهد.

دو. حجاب منتفی در قسم اول از اقسام سه گانه حجاب، نسبی است یعنی نسبت به دو قسم دیگر که یکی قسم دوم بود که ارتباط از فرا سوی حجاب باشد و دیگری قسم سوم، جایی که واسطه رسول باشد حجاب منتفی است، ولی در مقایسه با خود، به ناچار آن نیز حجاب است؛ زیرا ممکن است و ممکن محدود همه هستی آن، حد و تقید و تشخیص آن، همگی حجابی است از شهود وجود خالص مطلق و آن کسی که از هر گونه حد، منزله و از هر گونه قید مبر است. بنابراین، حجابی بین نمازگزار و بین خدا سبحان جز خودش وجود ندارد. (۱۱۹) چنان که برخی نصوص بدان اشاره می کند.

از اینجا می توان گفت که سخن گفتن بنده با خدای سبحان تنها از پشت حجاب میسر است، نجوای او نیز چنین است. صاحب فتوحات، تنها مناجات را منحصر به فرا سوی حجاب دانسته است. (۱۲۰) گرچه حق این است که

انحصار، از هر دو ناحیه سخن گفتن و نجواست. و منشاء حجاب در هر دو عبارت است از قصور و ناتوانی موجود ممکن. حتی اگر ممکن به مرحله فنا هم برسد و خودش را مشاهده نکند، باز قصور دارد؛ زیرا اساساً ذات محدود ممکن، گرچه در حال فنا مشهود نیست، ولی به هر حال معدوم هم نیست، و گرچه فنا کمال به حساب نمی‌آید، پس موجود است و وقتی موجود باشد حکم خاص خود، یعنی حجاب بودن را خواهد داشت. این سخن قابل دقت است.

بنابراین، وقتی گونه‌های مناجات، و اصل حاکم در آنها، که مناجات از فرا سوی حجاب باشد، روشن شد و معلوم گردید که حجاب امری نسبی است نه نفسی، معنای مخاطب قرار دادن حق تعالی در جمله ایاک نعبد و ایاک نستعین روشن می‌شود، و نیز معنای دعای شفاهی در اهدنا الصراط المستقیم به دست می‌آید؛ چنان که راز توجه به مقربان و دوستان خدا در آغاز و پیش از ورود به نماز آشکار می‌گردد؛ (۱۲۱) زیرا خطاب و دعا برای بیشتر مردم، بلکه تقریباً همه آنان، جز از فرا سوی حجاب میسر نیست، گرچه این حجاب از ناحیه خود آنان است نه از جانب خدای سبحان. اما گروه اندکی که خداوند آنان را خالص برای خود برگزیده است، گرچه حجاب مرکب و انباشته ندارند، ولی باز مبتلا به حجاب بسیط اند که همان خود مناجات کننده باشد.

آنچه گفته شد بخشی از رازهایی بود که به ندا و نجوا و گونه‌های مختلف آن و یا به محتوای سوره حمد باز می‌گشت، با این که اصل ستایشگری از آموخته‌های خدای سبحان است؛ زیرا اگر خداوند شناخت حمد و ستایش را از بندگانش دریغ می‌ورزید، با توجه به این که با هدیه و بخششهای پی در پی، آنان را مورد آزمایش قرار داده و نعمتهای فراوان و پشت در پشت بر ایشان ارزانی می‌دارد، بندگان در هدایا و بخششهای او تصرف کرده و هیچ ستایشی به عمل نمی‌آوردند و در گستره روزی وی قرار می‌گرفتند و هیچ شکر او نمی‌گذارند؛ و اگر چنین باشند از حدود انسانیت خارج و به مرز و محدوده چهار پایان وارد می‌شدند، چنان که خداوند سرگذشت آنها را در کتاب سراسر حکمت خویش این گونه وصف فرموده است: ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا (۱۲۲). مولایمان حضرت سجاد علیه السلام در صحیفه سجاده نیز به این نکته اشاره دارد. (۱۲۳) بنابراین، ستایشگری و حامد بودن، فصل مقوم و پایانی انسان است؛ یعنی انسان عبارت است از ناطق حامد.

رازهای سوره

درباره اسراری که به سوره بر می‌گردد، باید گفت: چون نمازگزار اختیار دارد و می‌تواند به انتخاب خود هر سوره‌ای از قرآن را - به جز چهار سوره‌ای که سجده واجب دارند - در نماز بخواند، انگیزه‌ای برای بحث از راز سوره‌ای مشخص - جز آنچه به اصل خطاب و اصل قرآن بر می‌گردد - نیست، چنان که پاره‌ای از اسرار آن به تناسب این رساله مختصر گذشت؛ ولی چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در معراج، سوره توحید را به

فرموده خداوند سبحان خواند و خدا به او فرمود: اقرء یا محمد نسبہ ربک قل هو الله احد (۱۲۴) از این رو شایسته است به پاره ای از اسرار این سوره اشاره شود.

باید دانست که درباره سوره توحید و شش آیه اول سوره حدید مطالبی رسیده که غفلت از آنها شایسته نیست. از جمله کلینی رحمه الله با سند خود از عاصم بن حمید روایت کرده است که گفت: از حضرت علی بن الحسین علیه السلام درباره توحید سوال شد، ایشان فرمود: ان الله عزوجل انه یکون فی آخر الزمان اقوام متعمقون، فانزل الله تعالی قل هو الله احد و الایات من سورة الحديد الی قوله: و هو علیم بذات الصدور فمن رام وراء ذلک فقد هلك (۱۲۵).

تعمق همان تاءمل در ژرفاست، چنان که تدبر تاءمل در دنبال و فرجام کار است و چون قرآن دارای درون، بلکه درونهایی است، برای ژرف نگری میدانی گسترده دارد، چنان که این کتاب حکیم دارای گزارشهایی از رخدادهای آینده است. که این موضوع نیز جای تدبر دارد.

قرآن آخرین کتاب الهی است که بر انسان فرود آمده و پایان بخش همه کتابها و صحیفه هاست. نزول قرآن در زمانی صورت گرفت که مردم خردهایشان شکوفا شده و به تکامل رسیده بود، به گونه ای که شایستگی درک ظهور خاتم الاولیاء و خاتم الاوصیاء، حضرت مهدی منتظر ارواحنا فداء را یافته بودند. در آخر الزمان نیز علوم شهودی و عرفانی به اوج تعالی و شکوفایی رسیده، و بسیاری از مردم توسط نور آن سرور بر غیب اطلاع یافته اند و نیز دانشهای حصولی تکامل یافته و بسیاری از هوشمندان به برهانهای مبدا و معاد دست رسی پیدا کرده اند، از این رو از دانش جامع شهودی و علم فراگیر برهانی چاره ای نیست.

هر یک از این دو دانش، مردان دانشور ویژه دارند، و حضرت ولی عصر علیه السلام تنها آموزگار جامع بین غیب و شهود است، چنان که قرآن، کتابی است عهده دار هر دو دانش و آموزش حکیمان و به شهود رساندن عارفان بر دوش آن است، از این رو لازم است این کتاب مراحل از دانش و شهود فراگیر را دارا باشد که هیچ حد و مرزی فوق آن به تصور نیاید، و هیچ مقام امکانی فراسوی آن نباشد.

قرآن، هر حد برهانی یا مقام شهودی را که حکیم می فهمد یا عارف می نگرد، داراست.

چون ریشه همه معارف توحید است - و هر چه دانش انسان به توحید کامل تر شود، به سایر معارفی که به توحید بر می گردد، کامل تر شده است - از این رو خداوند سبحان کتابی فرو فرستاد که آخرین رتبه های برهان و برترین درجات عرفان را داراست، چنان که از قرآنی که برهان و عرفان را به لقای رحمان هدایتگر است، جز این انتظار نیست.

از اینجا روشن شد که ظاهر حدیث گذشته سخن امام سجاد علیه السلام ستایش از ژرف نگری و تشویق ژرف اندیشان است و حدی فراتر از محتوای سوره توحید و شش آیه اول سوره حدید نیست و ذیل حدیث اشاره به هلاکت کسی داشت که فرا سوی آنها را قصد کند و این خود دلیل نفی حد فراتر از آنهاست؛ زیرا راه پویی به سوی جایی که راه ندارد و حد و مرزی برای آن تصور نمی شود، گمراهی است و گمراه نابود است، و کسی که با دلیل روشن نابود شده، در دوزخی قرار می گیرد که رحمت حق تعالی در آن نیست، چنان که در نامه ای از نهج البلاغه آمده است: دار لیس فیها رحمه و لا تسمع فیها دعوۃ (۱۲۶).

نگرش حکیمان

بزرگسالان حکمت متعالیه و وزنه های استوار آن، کسانی که خداوند متعال بعد از پیشوایان پاک علیه السلام و به وسیله آنان حرکت و لرزش های زمین معرفت را تثبیت کرد تا آن کس که حکیم ارشاد گری ندارد به لغزش، گمراهی و خواری نیفتد، آنان از این حدیث نورانی امام سجاد علیه السلام استنباط کرده اند که حدیث در ستایش ژرف اندیشان است؛ چنان که صدرالمتهلین - قدس سره - سخنی دارد که حاصل آن چنین است:

این بنده ناچیز در زمان گذشته درباره رموز قرآن و اشارات آن تاءمل می کردم، آن مقدار از رازها و اشاراتی که از این سوره حدید بر قلب من باز می شد، بیشتر از سایر سوره ها بود. همین امر مرا به تفسیر قرآن گرایش داد و باز گرداند... نخستین سوره ای که به تفسیر پرداختم این سوره حدید بود... پس از آن که تفسیر سوره پایان یافت ناگهان به حدیث امام سجاد علیه السلام برخورد کردم... یکه خوردم... و نشاط یافتم... و بر این نعمت خدای را شکر گزاردم... (۱۲۷).

داماد ایشان نیز در کتاب وافی از وی پیروی کرده، چون نسبت این دو به یکدیگر مانند نسبت پرتو و نور، شاخه و تنه و ساعد و بازو بود. فیض کاشانی می گوید:

شاید امام علیه السلام با واژه متعمقون به بزرگان اهل معرفت اشاره داشته و به جان خودم سوگند که در این دو سوره توحید و حدید معارفی وجود دارد که ژرفای آن را جز تک افراد نادر درک نمی کنند، به ویژه آیات نخستین سوره حدید و مخصوصا آیه و هو معکم اینما کنتم (۱۲۸).

لیکن علامه، ملا محمد باقر مجلسی - قدس سره - پس از آن که حدیث را صحیح شمرده می گوید: واژه متعمقون سه احتمال دارد:

اول. این که حدیث به ژرف اندیشی نهی می کند؛ یعنی نباید با افکارشان ژرف کاوی کنند، بلکه باید درباره معرفت خدای سبحان به مقداری که روشن و شفاف شده بسنده کنند.

سوم. مقصود از این جمله انشاء نیست، خواه در قالب امر باشد مانند احتمال اول، یا در شکل نهی، مانند احتمال دوم. بلکه منظور اخبار و گزارش است و بیانگر ضابطه و معیاری است که افکارشان را بر آن عرضه می دارند تا به لغزش و خطا دچار نگردند. مرحوم مجلسی سپس می گوید: احتمال دوم، یعنی نهی از کاوش عمیق با افکارشان، ظاهرتر است، زیرا لازم است تنها به مقداری که شفاف و روشن شده بسنده نمود. (۱۲۹) ولی به نظر می رسد با چند دلیل احتمال سوم روشن تر است:

اولا. هیچ دلیلی وجود ندارد که جمله متعمقون در کلام امام علیه السلام حمل بر انشاء شود.

ثانیا. آیاتی دلالت دراند بر این که چیزی مانند خداوند نیست (۱۳۰) و هیچ کس احاطه علمی به او نخواهد داشت (۱۳۱) و هیچ بصیرت و بصری کنه او را درک نخواهد کرد. (۱۳۲) بنابراین، نباید در ذات او ژرف کاوی کنند که به جایی نخواهد رسید. این آیات برای بیان این منظور کافی است و دیگر نیازی نیست بگوئیم این دو سوره نیز در این باره نازل شده است.

ثالثا. لسان این دو سوره بیش از یک وصف از اوصاف الهی را افاده می کند اوصافی که بند بند خرد در پیرامون آن به لرزه می افتد و اگر هدف نهایی نزول این دو سوره نهی از ژرف اندیشی و مانند آن بود، این دو سوره زبان دیگری می داشتند.

بنابراین، نظر پسندیده آن است که محتوای این دو سوره تبیین معیار و ملاک نهایی در توحید باشد تا اندیشه ها و آرا بر آن عرضه گردد؛ چنان که بزرگان از حکمت این مطلب را استنباط کرده اند. بنابراین، محتوای این دو سوره میزان عدلی است که هیچ کثری و انحراف ندارد، پس به ناچار باید معارف را بر آن عرضه کرد.

از این بیان روشن می شود آنچه برخی از استادان ما (۱۳۳) بیان فرموده اند ناتمام است. وی می گوید: روایت در مقام سرزنش ژرف اندیشان، یعنی کسانی است که در پی شناخت چیزی چون ذات خدا هستند، ولی انسان نمی تواند بدان دست یابد و نیز روایت دستور می دهد که باید به مفاد آیات اکتفا کرد. (۱۳۴)

این مطلب گرچه در جای خود حق است و فرجام تصدی چیزی که امکان دست یابی ندارد هلاکت و سرگشتگی است، لیکن این دو سوره معارف بسیار بزرگی را در بردارند که دست یابی به آنها در گستره وجودی کسی نیست که روزگار او را مقدم داشته است، چنان که چیزی بر آنچه مردانی از فارس بدان دست یافتند، برتری ندارد. (۱۳۵)

اگر ایشان گفته خویش را پس از کلام صدرالمتهلین - قدس سره - ذکر نمی کرد، برای گفتار وی وجه خوبی بود، ولی ایشان نخست کلام صدرالمتهلین - قدس سره - را نقل کرده و در پی آن سخن خود را آورده است.

ایشان در حاشیه ای که بر شرح اصول کافی مولی صالح مازندرانی به نگارش آورده سخنی نیکو ذکر کرده است ؛ زیرا بین ژرف اندیشی مذموم و ممدوح فرق گذاشته و گفته است : ژرف اندیشی مذموم ژرف کاوی در چیزهایی است که خردها بدان دست نمی یابند، مانند سخن گفتن در ذات خداوند و تشبیه او به اجسام . اما ژرف کاوی ممدوح ، مانند تفکر در عظمت ، قدرت ، و حکمت خداوند و سایر صفات او که خردها می توانند بدان دست یابند. (۱۳۶) چنان که شارح اصول کافی ، یعنی مولی صالح مازندرانی - قدس سره - نیز خوب از عهده برآمده است ، پس بدان رجوع کنید.

ضابطه الهی در آیات سوره های حدید و توحید

سوره توحید و آیات نخستین سوره حدید چون شامل ضابطه الهی مصونیت از هر مغالطه ای است وسیله ای است برای رسیدن به اسرار نماز و شهود آن ؛ زیرا چنان که گفته شده معارفی که از ظریف مفاهیم حصولی به دست می آیند، بذر کشف و شهودهای حضوری هستند.

برای هیچ کس روا نیست با مفاد این دو سوره مخالفت کند و یا از آن تخلف ورزد و یا آن را پشت سر اندازد؛ زیرا مخالفت با آن به منزله شکستن قرآنی است که هیچ شک و ریب در آن راه ندارد، پس کسی که مخالف محتوای این دو سوره است ، در حقیقت در شک و تردید خود رفت و برگشت مس کند، چون هر کس با چیزی که شک بر نمی دارد، مخالفت ورزد، سخت در شک است ، اما کسی که از آن تخلف ورزد و واپس ماند، در واقع قاصر، تفریط گر و وامانده است ، و بسی روشن است آن کس که از حق و اماند نابود می گردد و آن کس که بر قرآن پیشی گیرد، یعنی کسی که خود را پیشوای قرآن قرار دهد و قرآن را پشت سر اندازد، تجاوز کار و افراط گر است ، و بدیهی است که پیشی گیرنده بر حق و حقیقت از دین خارج شده است . اما کسی که در راهی سیر کند که این دو سوره بدان هدایت می کنند، امید است به نهان و راز آن دو نایل گردد که همان وجود خارجی تجلی یافته به شکل و لباس سوره است ؛ چون کسی که ملازم حق باشد، لاجرم به حق می رسد.

باید دانست در برخی نصوص معراج آمده است : چون خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله را به معراج برد به او وحی فرمود: یا محمد در قرائت رکعت اول ، شناسنامه و نسب پروردگارت را بخوان : قل هو الله احد * لم یلد و لم یولد * و لم یکن له کفوا احد * و در قرائت رکعت دوم انا انزلناه ... را بخوان که این سوره شناسنامه تو و اهل بیت تو تا روز قیامت است . (۱۳۷)

از این حدیث استفاده می شود که شاخصه هر موجود و آنچه هر موجودی به آن منسوب می شود، همان هستی ویژه ، و کمال وجودی مخصوص اوست . اما عنوانهای اعتباری و نسبتهای عارضی که به ذات شیء هیچ گونه ارتباطی ندارد، در هستی ویژه او نیز دخالت نخواهد داشت . بنابراین ، چیزی که برای پروردگار شایستگی نسبت

و شاخصه بودن دارد، همان رتبه یکتایی ذات و صمدیت صرف است که از آن به هر هویت مطلقه و مرحله غیب الغیوبی تعبیر می کنند؛ از این رتبه هر چه به نقص، کاستی، کمبودی و نقص بر گردد، مرتفع و مسلوب است و آنچه شایستگی نسبت و شاخصه بودن برای پیامبر و اهل بیت او علیه السلام دارد - یعنی نسبت انسان کامل و نسبت جانشینی فراگیر و جامع - عبارت از این است که قلب او فرودگاه وحی و جایگاه فرشتگانی است که درباره تشریع یا غیر آن بر خصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل می شوند، و نیز بر غیر پیامبر در مورد آنچه به غیر تشریع بر می گردد، فرود می آیند.

غرض این که نسبت هر موجود امکانی به مقدار پیوند او با یکتای بی نیازی است که همه ما سوا به او منسوب می شوند.

در قوس نزول گاهی ترتیب بر عکس قوس صعود است؛ زیرا کسی که قصد بالا رفتن به جانب خداوند را دارد، در رکعت اول نسبت و شناسنامه اهل بیت علیه السلام یعنی انا انزلناه... را می خواند، و نسبت پروردگار یعنی قل هو الله احد... را در رکعت دوم قرائت می کند؛ زیرا پروردگار متعال شهر حق و حقیقت است و انسان کامل در آن شهر به شمار می آید.

این مطلب از دعا‌های تکبیرهای آغازین نماز نیز استفاده می شود، چنان که قبلاً بدان اشاره شد. (۱۳۸) همچنین فقراتی از زیارت جامعه چون... من اراد الله بدابکم و نیز روایتی که صدوق - قدس سره - در کتاب من لا یحضره الفقیه آورده، مؤید این سخن است. (۱۳۹)

سخن در قوس نزول گرچه همین است که به نگارش آمد؛ زیرا خداوند متعال اول هر چیزی است، آری اول بودن هر چیز خداوند، و آخر بودن هر چیز به آخر بودن خداوند متعال است؛ زیرا قانون بر این است که هر مابالعرض موجودات امکانی که وجوداتشان بالعرض و المجاز است باید به مابالذات وجود و هستی خداوند که بالحقیقه و الحق است منتهی گردد، ولی خداوند متعال اولی است که هیچ چیز پیش از او نبوده و آخری است که هیچ چیز پس از او نیست.

راز و نهان تسبیحات اربعه

قرائت در غیر رکعت‌های اول و دوم - یعنی رکعت سوم و چهارم - می تواند فاتحه الکتاب باشد، چنان که جایز است تسبیحات اربعه خوانده شود، یعنی سبحان الله، والحمد لله، و لا اله الا الله، والله اکبر اما درباره این که آیا قرائت فاتحه الکتاب افضل است یا تسبیحات؟ نصوص فراوانی وجود دارد، و در برخی از آنها بین امام و ماءموم تفصیل داده شده است. (۱۴۰)

به هر حال ، اگر برای قرائت ، تسبیحات برگزیده شود ، لازم است بر کسی که راه کشف راز را می پوید و قصد دارد رازمند گردد توجه کند به حدیثی که در بیان راز چهار بخش بودن تسبیحات آمده و گفته شده است که چهار بخش بودن واقعیتهای خارجی است که عرش خداوند و آنچه پایین تر اقرار دارد ، همه بدان انتظام یافته اند ؛ زیرا در سبب چهار گوشه بودن کعبه و بنای آن بر چهار دیوار آمده است که : بیت المعمور در آسمان دارای چهار گوشه است ، به علت این که عرش الهی چهار ضلع و چهار جهت دارد ، و چهار ضلعی بودن عرش بدان سبب است که تسبیح ، چهار تاست ؛ یعنی سبحان الله ، والحمد لله ، و لا اله الا الله ، والله اکبر (۱۴۱).

آنچه از این تعلیل استفاده می شود این است که تسبیح جامع حمد ، تهلیل و تکبیر دارای وجودی خارجی و اثری عینی است و بر عرش الهی که - اوامر و نواهی از آنجا برخاسته - پیشی دارد و سبب شده که عرش ، همانند آن شکل گیرد. برای هر یک از ضلع های عرش حکمی ویژه است ، گرچه همه اضلاع آن ، به عنوان عرش ، وجود جمعی واحدی دارند که شکاف و گسستگی در بین آن نیست .

حاصل آنچه در این بخش روشن شد

اول . قرآن دارای راز و نهانی است و در آنجا مجالی برای لفظهای اعتباری چون عربیت ، عبری ، فارسی و مانند آن نیست . هیچ کس به این مقام نایل نخواهد شد جز خردمندی که بر کرانه های خرد او جز محبت و شیدایی معبودی که آن سخن را گفته ، پر نمی زند.

دوم . تلفظ بسم الله از بنده همانند کن از ناحیه پروردگار است ، این جمله دارای بزرگ ترین اسماء خداوند اسم اعظم است .

سوم . اسمی که در خارج تأثیر می گذارد ، موجودی خارجی است نه اعتباری ؛ و همان موجود خارجی است که تسبیح می گوید ، هیچ کس بدین مقام دست نمی یازد جز با پاره کردن حجابها.

چهارم . این که خداوند متعال هم ستایشگر است و هم ستایش شده و بیان علت های منحصر شدن حمد در خدای متعال .

پنجم . نزد برخی از اهل معرفت ، الرحمن اسم اعظم است .

ششم . چنان که در برخی از نصوص آمده سوره فاتحه الكتاب ، ستایش و دعا است ، (۱۴۲) و نیز این سوره عهده دار معارف سه گانه است ؛ یعنی ، مبدا ، معاد ، و آنچه میان این دو است .

هفتم . عبادت و بندگی به خداوند منحصر است و کمک نیز از اوست .

هشتم . بیان کسی که مشمول نعمتهای پروردگار است و نیز کسی که بر صراط مستقیم راه می پوید.

نهم . یقین ، فایده عبادت است و با عبادت پدید می آید، دوام یقین به دوام عبادت و زوال آن به زوال عبادت است . یقین ، هدف عبادت و حد و مرز تشکیل دهنده عبادت نیست که با پایان یافتن عبادت ، همچنان باقی بماند؛ چنین باوری گمانی باطل و ساختگی ، و افتراقی ناپدید شونده و فرضی سست و بی اساس است .

دهم . دو کفش سالک ، پس از رسیدن به مقصود از پای در می آید به مقام فنا می رسد و خودی نمی نگرد، ولی دو مقدمه برهان پس از رسیدن به نتیجه همچنان باقی می ماند.

یازدهم . سخن گفتن با خدا سه گونه است ، و فرق میان آنها در کمی و زیادی حجاب است ، نه در اصل بود و نبود حجاب .

دوازدهم . مقام فنا که از منزلهای ره پویان و مقصدهای خوی گرفتگان به خداست ، همان عدم شهود است ، نه از بین رفتن هستی شخصی ، زیرا فنا کمال است و از بین رفتن هستی نقص .

سیزدهم . حمد و ستایش از آموزه های خداست و اگر نبود، مردم در نعمتهای الهی تصرف می کردند بدون آن که خدا را ستایش کنند؛ در نتیجه چون چهار پایان می شدند. فصل مقوم انسان ناطق حمد است . بنابراین ، در تعریف انسان باید گفت : انسان حیوان ناطق ستایشگر است .

چهاردهم . ژرف اندیشان به تدبر در سوره حمد و آیات نخستین سوره حدید تشویق شده اند. این تشویق افزون بر امر به تاءمل شایسته ، در همه قرآن است .

پانزدهم . هنگام ظهور خاتم الاوصیاء حضرت مهدی علیه السلام خردها به اوج رشد و کمال خود می رسند.

شانزدهم . حکیمان متاءله ، لنگرها و وزنه های زمین معرفت به شمار می آیند.

هفدهم . تضارب آرا درباره حدیث حضرت سجاد علیه السلام و معنای ژرف کاوی ناپسند و پسندیده .

هیجدهم . این که سوره توحید شناسنامه پروردگار، و سوره انا انزلناه شناسنامه اهل بیت علیه السلام است .

نوزدهم . اعتبار میان دو قوس نزول و صعود در مقدم داشتن یکی از دو سوره توحید و انا انزلناه بر دیگری است .

بیستم . چهار سمت و سوی عرش الهی مستند به چهار بخش تسبیحات اربعه است . بنابراین ، نمازگزاری که با خدا مناجات می کند، وقتی در آغاز نماز به خدا پناه می برد از آنچه بندگان خالص از آن به خدا پناه می برند، دل او عرش خدای رحمان می گردد؛ زیرا عرش به شکل تسبیحات چهارگانه است ، از این رو کسی که با قلب ،

تسبیح می گوید و خداوند را با خرد ناب تنزیه می کند و با او در خلوت به راز و نیاز می پردازد، به عرش پروردگار رسیده است .

www.prayerhelpers.blogfa.com

• بخش چهارم : راز قیام ، رکوع ، سجود و...

همان گونه که نماز دارای ذکر و قول است ، دارای حال و فعل نیز هست ، و هر یک از اینها سر و نهانی دارد ، زیرا جای جای نماز رازمند است . قبلا گذشت که تنها راه بیان راز نماز کشف و شهود صحیح یا نقل معتبر است ؛ زیرا اولاً برای عقل که گرد کعبه کلیات می گردد، راهی جهت سعی بین مصادیق جزئی وجود ندارد.

ثانیاً لازم است هر مصداق جزئی که از طریق کشف و شهود و یا از راه نقل معتبر به دست آمده ، ناقض و شکننده حکم کلی معقول و برهانی نباشد.

توجیهاتی که برای حال نمازگزار بیان می شود، مانند قیام و... اختصاصی به نماز ندارد، چون این افعال در سایر عبادات نیز وجود دارد، مانند وقوف در عرفات و مشعر الحرام ، و نیز طواف و سعی ؛ زیرا برخی چیزها که به وسیله آنها، افعال و احوال نماز توجیه می گردد، در مناسک حج و عمره و مانند آن نیز جاری است .

مهم نصی است که در بیان اسرار نماز در شب معراج وارد شده که در این نوشته برخی از آن را می آوریم ، سپس به آنچه امکان توجیه دارد، اشاره خواهیم کرد.

در کتاب علل الشرایع از حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده که از حضرت پرسیدند: چگونه نماز، یک رکعت و دو سجده است ؟ یعنی چگونه در هر رکعت نماز، یک رکوع و دو سجده واجب است ؟ و چرا وقتی دو سجده به پایان رسید دو رکعت تمام نشده است ؟ فرمود: وقتی از چیزی پرسیده قلبت را از هر چیزی تهی کن تا پاسخ آن را بفهمی . در حقیقت نخستین نمازی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را بجا آورد در آسمان و در برابر خداوند متعال ، جلوی عرش او برگزار شد؛ فقال اول صلاة صلاها رسول الله صلی الله علیه و آله انما صلاها فی السماء بین یدی الله تعالی قدام عرشه جل جلاله ... (۱۴۳).

از این حدیث استفاده می شود، اصطلاح صاد در روایت که پیامبر صلی الله علیه و آله ماء مور شد از آن وضو بگیرد و غسل کند، همان چشمه ای است که از رکن عرش سرچشمه می گیرد و به آن آب حیات می گویند. صاد همان چیزی است که خداوند با اشاره به آن فرمود: ص و القرء ان ذی الذکر (۱۴۴) و نیز استفاده می شود که همه حالات رسول خدا صلی الله علیه و آله از قیام ، رکوع ، سجود، نشستن و ایستادن ، به وحی الهی صورت گرفته ، و هر حالتی دارای ذکر و قول است ؛ چنان که از کتاب دعوات قطب راوندی از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده است که فرمود: جبرئیل از من خواست تا قرآن را کنایه از قرائت حمد و سوره ایستاده بخوانم و حمد خدا را در حال رکوع بیان کنم ، و تسبیح او را در حال سجده انجام دهم ، و در حال نشسته دعا بخوانم ؛ امرنی جبرئیل ان اقراء القرآن قائماً، و ان احمده راكعاً، و ان اسبحه ساجداً، و ان ادعوه جالساً (۱۴۵).

نیز روایت دیگری وارد شده که از آن هم استفاده می شود که برای ایستادن در نماز ذکر ویژه ای است .

انسان چون خود وجود جامعی است که همه حضرات خمس (۱۴۶) را گرد آورده است ، دارای همه حالاتی است که فرشتگان دارند، ولی فرشتگان دارای این مقام جمعی نیستند؛ زیرا امیر بیان در حق فرشتگان می فرماید: ان منهم سجود لا یرکعون ، و رکوع لا ینتصبون ، و صافون لا یتزایلون ... (۱۴۷)؛ برخی از فرشتگان در حال سجودند، رکوع نمی کنند؛ و برخی در حال رکوعند، برپا نمی ایستند؛ و گروهی در صف ایستاده اند، از جای خود بیرون نمی روند... ولی انسان ، گاهی برپا می ایستد، گاهی رکوع می کند و زمانی به سجده می رود، در حالی می نشیند و گاه از حالت نشسته به قیام بر می گردد، همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله در معراج انجام داد. چون روایتی درباره سر رکوع آمده که تاء ویلش این است : خدایا به یکتایی تو ایمان دارم ، گرچه گردنم را بزنی ؛ آمنت بوحدانیتک ولو ضربت عنقی . (۱۴۸) این خود نموداری است از سایر احوال و اجزای نماز چون قیام ، قعود و...

راز قیام

بر این پایه ، ممکن است گفته شود راز و تاء ویل قیام عبارت است از اعلام آمادگی پیکار با دشمن با نیرویی که او را بترساند، و ایستادگی در برابر هر بلای آشکار. زیرا نماز از چیزهایی است که می توان از آن در پدیده های سخت و ناراحتی های غمبار، کمک گرفت چنان که فرمود: و استعینوا بالصبر و الصلوٰۃ و انها لکبیرۃ الا علی الخاشعین (۱۴۹) همچنین اعلام فرمود: قوموا لله قانتین . (۱۵۰) نیز درباره اعلام به بندگی و اطاعت فرمود: یا ایها الذین امنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله (۱۵۱) و فرمود:... کونوا قوامین لله شهداء بالقسط. (۱۵۲)

پوشیده نیست ، آن کس که تنها مراقبت از قیام برای خدا دارد، سرانجام بر پا دارنده عدالت خواهد بود و در مرحله بعد، در بر پا داشتن عدالت استوارتر و کوشاتر خواهد شد و به اصطلاح قوام می گردد و بالاخره در مرحله پایانی مظهر قیوم می شود و به تبع و عرض روی مردم به سوی او متوجه می گردد، چنان که در واقع و بالاصاله رو به جانب حی قیوم می کنند و تنها قصد او را دارند.

غرض این که : اگر در گفتگوها از شکیبایی ، بردباری ، تلاش ، جهاد و اجتهاد به قیام تعبیر می شود، برای آن است که حالت ایستادن نیرومندترین حالت برای انسان است که می تواند برای دفاع یا حمله و هجوم تصمیم بگیرد. همچنین کشف و شهود ملکوتی را همواره به تناسب حالاتی که در مقابل خدا برای انسان پیش می آید، مانند حضور در پیشگاه خدا، فرمانبرداری از امر او، اظهار خواری در آستان او و منتظر فرمان او بودن به قیام یا رکوع یا سجود یا جلوس تشبیه می کنند.

آنچه در بر پا داری نماز اهمیت دارد، این است که نماز گزار برای خدا برپای ایستد، چیزی او را ناتوان نسازد و هیچ امری از امور او را بر زمین ننشاند، از این رو درباره قیام در حال نماز وارد شده است: من لم یقم صلبه فلا صلاة له (۱۵۳)؛ ظاهر این حدیث گرچه بیان حکمی فقهی است که لازم است انسان در حال تکبیرة الاحرام، قرائت و قبل از رکوع و مانند آن از مواردی که قیام رکن یا جزء است، ایستاده باشد، لیکن تاءویل حدیث این است که انسان هنگام مناجات با خداوند باید در برابر همه خاطره ها و دل مشغولی های نفسانی ایستادگی کند، چه رسد به مصیبت های بزرگ غمبار و رخداد های ناگوار.

چنان که زنده کردن عدل، اجرای قسط، کمک به ستمدیده و دشمنی با ستمگر نیازمند نیرویی است که از آن تعبیر به قیام به قسط می شود، بر حسب آنچه در شان خداوند آمده است؛ شاهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة و اولوا العلم قائما بالقسط (۱۵۴) و چون خدای سبحان پیوسته گواه بر وحدانیت خویش است، همواره قائم به قسط است. همچنین فرشتگانی که در سخن، بر خداوند پیشی نمی گیرند و به فرمان او عمل می کنند (۱۵۵)، و از خداوند که حاکم بر آنهاست بیم دارند (۱۵۶)، و به اندازه یک چشم بر هم زدن هم نافرمانی او نمی کنند (۱۵۷)، و نیز دانشوران، زیرا پیوسته گواه بر توحید بودن، مستلزم همواره برپا دارنده قسط بودن است، پس خدا پیوسته قائم است و شاید متصف بودن حضرت بقیه الله اعظم علیه السلام به وصف قیام قائم نیز از این قبیل باشد.

امتیاز قیام

چون قیام برای زنده کردن کلمه الله و اعتلای آن است، پس هر کس آن را احیا کند و اعتلا بخشد، قائم واقعی است، گرچه ظاهرا نشسته باشد، و کسی که این کلمه را زنده نگرداند و بالا نبرد، او واقعا نشسته است، گرچه به حسب ظاهر ایستاده باشد، آن گونه که در تفسیر قیام برای جهاد و قعود از آن گفته می شود که مدار و ملاک، زنده کردن دین به جهاد و اجتهاد است، و اعتلای کلمه حق به ایثارگری و نثار، خواه شخص زنده کننده و اعتلا بخش ایستاده باشد یا نشسته.

افزون بر این، امتیاز قیام از قعود تنها در یک مقوله عرضی از مقولات دهگانه است و هر یک از قیام و قعود از مقوله وضع به شمار می روند، یعنی اعتماد و عنایتی به برپایی و نشستگی بدنی نیست، بلکه مهم، قیام قلبی است که احیاگر دین و حافظ این میراث سترگ از ضایع شدن است و شاید از این نوع باشد فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام؛ و ما جالس هذا القرآن احد الا قام عنه بزیاده او نقصان، زیاده فی هدی، او نقصان من عمی (۱۵۸)، و فرمایشی که درباره اوصاف دوستان خدا فرمود؛ ... بهم قام الكتاب و به قاموا (۱۵۹). زیرا مراد از برپایی قرآن به ایشان، آشکار شدن دانش قرآن در دلها و ذهنهای آنان، و اثر عملی قرآن در اعضا و جوارح و بدنهایشان به ارشاد و تبلیغ آنان است، چنان که مراد از قیام دوستان خدا به قرآن، این است که دانش و کردارشان بر اساس

قرآن باشد و مردم را کتاب و حکمت بیاموزند و تزکیه و پالایش بدهند به چیزهایی که آنان را از آتش دور و به بهشت نزدیکشان کند و موجبات تقرب به لقاء الله را برای آنان فراهم سازد.

نیز از اینجا فرمایش علی علیه السلام در عیب جویی نفاق و سرزنش منافق روشن می شود؛ ...قد اعدوا لكل حق باطلا و لكل قائم مائلا (۱۶۰).

حاصل سخن

حاصل این که: قیام، تبلور حالتی است که بنده به وسیله آن بر سرعت گرفتن و مسابقه توانمند می شود، سپس به بهترین وجه برای امامت قدرت می یابد، از این رو کسی که به پایستد و برای خدا پایداری کند، فرشتگان بر او فرود آمده وی را به ولایت نوید می دهند، ولایتی که ترس و اندوه را از بین می برد؛ ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة الا تخافوا ولا تحزنوا و ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون. (۱۶۱) بنابراین، اگر کسی به پایداری استمرار بخشد، ممکن است فرشتگان نوید دهنده را ببیند و سخنانشان را بشنود؛ زیرا آنچه ویژه رسول الله صلی الله علیه و آله است همان است که به خصوص تشریع بر می گردد، اما آنچه مربوط به حفظ و نگهداری دین - تسدیدی و مانند آن - است، مخصوص او صلی الله علیه و آله نیست و دیگران نیز می توانند فرشته را ببینند و سخن او را بشنوند و از آن بهره مند گردند، چنان که گذشت.

بنابراین، آن گونه که قیام خداوند به قسط و عدل، منزله از حالت خاص بدنی است راز و نهان قیام نیز که در سر نماز نهفته است منزله از حالت خاص بدنی است، گرچه قیامی که در ظاهر و شکل نماز اعتبار دارد، همان قیام بدنی است. از این رو نمازگزاری که با پروردگارش به مناجات پرداخته و به حالت ایستاده در برابر معبود قائم به قسط نمایان شده، باید به حال قیام باشد؛ زیرا قلبی که قائم است اثر قیامش در اعضا و جوارح نمودار می شود، چنان که خشوع و فروتنی قلب نیز در فرو اندامی و خشوع جوارح تجلی می یابد؛ زیرا از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی را نگریست که در حال نماز با ریش خود بازی می کرد فرمود: انه لو خشع قلبه لخشعت جوارحه؛ (۱۶۲) یعنی اگر دل این مرد خشوع می داشت، اعضای وی نیز خاشع بود.

این سخن با حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که ایشان صلی الله علیه و آله گاهی در حال نماز به محاسن شریف دست می کشید، منافات ندارد، به حضرت گفته شد: می بینیم در نماز به موهای شریف صورت دست می کشی؟ فرمود: این هنگامی است که اندوهم فزونی می یابد: فقال اذا كثرت همومي، (۱۶۳) زیرا: اولاً دست کشیدن، غیر از بازی کردن است، و منافاتی با خشوع قلبی ندارد.

ثانیا دست کشیدن به محاسن ، هنگام فراوانی اندوه ، خود یک نوع لا به و زاری به درگاه خداوند به شمار می رود و پیامبر صلی الله علیه و آله یک اندوه بیش نداشت ، و آن بیرون آمدن قرآن از هجران بود - که امت پیامبر آن را رها کرده بودند - (۱۶۴) و ایمان امت خویش ؛ زیرا آنان به خدا و رسول صلی الله علیه و آله او کفر ورزیدند و پیامبر در پی این امر جان خود را به هلاکت نزدیک می ساخت (۱۶۵) اندوه پیامبر برای این بود که به آنچه از جانب خداوند آورده بود نگریدند، اندوه های حضرت برای دنیایی نبود که وصی وی آن را سه طلاقه کرد (۱۶۶)، چه رسد به خود او. این بود پاره ای از اسرار نماز.

راز رکوع و سجود

تاءویل رکوع و سجود آن است که نمازگزاری که با پروردگار خویش مناجات می کند، هنگام رکوع گرچه پشت و گردن خویش را به جلو می کشد و سپس برای فرمان بردن از خداوند می ایستد و خویش را استوار می کند، ولی همه اینها نسبت به دشمن خدا و دشمن امر و نهی اوست ، که همان شیطان فریبکار، نفس اماره و دنیای سر تا پا فریب باشد. اما نسبت به خداوند متعال هر قیامی نزد او قعود و هر اعتدال و استقامتی نزد او خمیدگی و هر گردن کشیدنی نزد او شکستگی است ؛ زیرا هر زنده ای نسبت به او مرده ، و هر دانایی نسبت به او نادان ، و هر توانایی نسبت به او ناتوان است ، چون هر چیزی نسبت به وجه الله باقی ، نابود و فانی شدنی است .

از این رو امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: کل قوی غیره ضعیف ، و کل مالک غیره مملوک ، و کل عالم غیره متعلم ، و کل قادر غیره یقدر و یعجز ، و کل سمیع غیره یصم عن لطیف الاصوات ، و یصمه کبیرها ، و یذهب عنه ما بعد منها ، و کل بصیر غیره یعمی عن خفی الالوان و لطیف الاجسام ، و کل ظاهر غیره باطن و کل باطن غیره غیر ظاهر . (۱۶۷)

بر این پایه ، نمازگزاری که با خدا مناجات می کند، باید خم شود و رکوع کند یا سجده بجای آورد تا هر آنچه راز نهان در مرحله تنزل است به شکل رکوع و سجود نمودار شود، چنان که خم کردن پشت و کشیدن گردن به علامت آماده بودن برای جانبازی گرچه عنوان رکوع یا سجود بر خداوند متعال را همچنان داراست ، لیکن نسبت به دشمنان دین خدا قیام و استواری است . همان گونه قیام نیز گرچه برای دفاع از کیان دین ، قیام به شمار می آید ولی نسبت به حضرت قیوم محض ، کرنش و انحطاط است ، چنان که امیر موحدان ، علی علیه السلام درباره خداوند فرمود: غنی کل فقیر، و عز کل ذلیل ، و قوه کل ضعیف (۱۶۸) زیرا هر چیزی نزد خداوند خاکسار و ساجد است ، و هیچ چیز سود و زیان چیز دیگر را دارا نیست .

بنابراین ، اولاً هر توانایی در قیاس با خداوند متعال ناتوان است . ثانیاً گرچه نسبت به احیا و زنده کردن امر و فرمان خداوند و دفاع از دین او توانمند باشد، ولی توانایی اصیل و ذاتی او نیست بلکه به طفیل و پیروی از توانایی قادر

مطلق است؛ زیرا نیروی او برخاسته از توانایی خداوندی است که نیرو بخش هر ناتوان است. از این رو نباید امر بر هیچ کس اشتباه شود و خود را نیرومند ببیند، بلکه بر انسان است که نخست خردمند باشد، سپس همه دستگاه های ادراکی و تحریکی خویش را که از پیروان و همراهان خرد هستند، به پیروی از خرد و تعقل وادار کند، و این گونه بیندیشد که با نیرو و توان خداوند است که می ایستد و می نشیند و قیام می کند و خم می شود و دفاع می کند و حمله ور می شود، و بر همین منوال است سایر اوصافی که برخی از آنها نسبت به خداوند سنجیده می شود و برخی نسبت به دفاع از حرمت های دین او.

رکوع و نیز سجود از ارکان اساسی و اصلی نماز به شمار می آید و نمادی از فروتنی و تسلیم در آستانه و ساحت ربوبی محسوب می شود، از این رو در آیاتی چند از قرآن، گاه بنده به نماز و به برپا داری آن مأمور است، و گاهی او را به برپا داری رکوع و سجود دستور داده اند، مانند: یا ایها الذین امنوا ارکعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون (۱۶۹).

تمثل عملی فروتنی

هر یک از رکوع و سجود نوعی خضوع عملی در پیشگاه خدای متعال است، لذا در هر یک نوعی خضوع قولی نیز مقرر شده و در هر دو، تسبیح سبحان ربی العظیم و بحمد و سبحان ربی الاعلی و بحمد تشریع شده است. صدوق رحمه الله در کتاب علل الشرایع علت آن را این گونه بیان کرده که بنده با فروتنی، افتادگی، پرستش، پارسایی، خواری، رام و تسلیم بودن، تواضع و نزدیک شدن به پروردگار، تقدیس کننده او، بزرگ دارنده و شاکر آفریننده و روزی رسان خویش است. (۱۷۰)

اما درباره دو بار سجده کردن و ذکر ویژه آن، روایتی نقل شده که شاهد گفته پیشین است؛ از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره معنای سجود پرسش شد حضرت فرمود: خدایا مرا از آن آفریدی، یعنی از خاک. معنای سر برداشتن از سجود این است که مرا از زمین خارج کردی و سجده دوم، یعنی دوباره مرا به زمین بازخواهی گردانید، و سر برداشتن از سجده دوم، یعنی دگر بار مرا از زمین بیرون می آوری، و معنای گفتن سبحان ربی الاعلی و بحمد این است که سبحان به معنای منزّه داشتن پروردگار و اعلی یعنی در آسمانها برتر و بالاتر به گونه ای است که همه بندگان پایین تر از اویند و همه را با بلند مرتبه گی خویش مقهور ساخته، تدبیر امور به دست اوست و نیکیها و برتری ها به سوی او بالا می روند.

نیز پیشوایان دین علیه السلام درباره علت دو سجده فرموده اند: چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در شب معراج به آسمان بالا رفت و عظمت پروردگارش را مشاهده کرد، به سجده افتاد، وقتی سر از سجده برداشت باز عظمت پروردگار را مشاهده کرد، دوباره به سجده رفت، بر این اساس، سجده دوبار واجب شده است. (۱۷۱).

بنابراین ، نماز گزاری که به راز نماز آشناست ، هر چه را در توجیه احکام ، اذکار و افعال نماز گفته شده و یا ذکر می شود، وسیله شهود چیزی قرار می دهد که نزد خداوند گنجینه است و برای خواص اولیای او ذخیره شده و عبارت است از اسماء الحسنی نامهای نیک و صفات برتر خداوند. بنده راز جو پس از سیر به سوی آنها به جانب شدن می گردد؛ زیرا حرکت و سیر، مقدمه شدن است ، و شدن همان راز واقعی است و پایین تر از آن هر چه گفته شده یا می شود، همه از قبیل آداب ، حکمتها و سنتهایی است که ذاتا هیچ ربطی به راز و نهان نماز ندارد که امری عینی ، خارجی و تکوینی است ، چون اینها کجا و یک سلسله مفاهیم ذهنی ، یا احکام اعتباری کجا، که خارج از جهان اعتبار، هیچ اثری برای آنها نیست .

حال نماز گزار در نماز

نماز گزار چون در کمال ذلت اطراف کعبه عزت ربوبی گردش می کند، و گرد عرش ملکوت و کرسی جبروت با همه سرشکستگی ، خواری ، ذلت و فروتنی می گردد و نزد خدای سبحان به منتهای کوچکی و خردی قرار می گیرد، از این رو حالات خویش را در نماز زینت نمی دهد، بلکه بنده ای در همه احوال خاکسار است و بدین گونه مشمول این آیه است : الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم ... (۱۷۲).

چنان که آن کس که قادر بر قیام است و می تواند بایستد، و آن کس که بر نشستن تواناست و نمی تواند بایستد، و همین طور کسی که به پهلوی آرمیده یا به پشت خوابیده و از نشستن ناتوان است ، نیز مشمول آیه مزبور است ؛ زیرا از مولایمان حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: شخص سالم نمازش را ایستاده یا نشسته می خواند، بیمار نشسته نماز می گزارد، و آن کس که از او ناتوان تر است ، در حالی که به پهلوی آرمیده نماز می خواند (۱۷۳).

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز فرمود: بیمار نمازش را ایستاده می خواند و اگر نتوانست ، نشسته بجا می آورد، و چنانچه نتوانست ، به پهلوی راست نماز می خواند و اگر باز هم نتوانست ، به پهلوی چپ آرمیده و نماز می گزارد، و اگر نتوانست ، باید به پشت خوابیده و با اشاره نماز بخواند و صورت خویش را به جانب قبله قرار می دهد، و سجودش را با اشاره ای فروتر از اشاره رکوع می گزارد. (۱۷۴)

از اینجا روشن می شود، آن خضوع و فروتنی که روح نماز را تشکیل می دهد، در همه احوال و افراد نماز متبلور است . آری هر یک از رکوع و سجود ویژگی مخصوصی به خود دارند؛ زیرا در حدیث آمده است : ان العبادة العظمی هی الركوع والسجود . (۱۷۵) رکوع و سجود با هم تلازم دارند؛ زیرا هیچ نمازی نیست که دارای رکوع باشد، ولی سجده در آن نباشد. (۱۷۶)

همان طور که تاءویل کشیدن کردن در رکوع این است که به خدا ایمان دارم هر چند گردنم زده شود، تاءویل اصل رکوع نیز همین است، چنان که از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد معنای رکوع چیست؟ فرمود: معناه آمنت بک ولو ضربت عنقی. (۱۷۷) ذکر مستحبی ماثور رکوع نیز با این تاءویل تناسب دارد، چنان که از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: هر گاه خواستی رکوع بجا آوری در حال ایستاده بگو: الله اکبر سپس رکوع کن و بگو: اللهم لک رکعت، و لک اسلمت، و بک آمنت، و علیک توکلت، و انت ربی، خشع لک قلبی و سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی و مخی و عصبی و عظامی و ما اقلته قدمای، غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستحسر، سبحان ربی العظیم و بحمده...؛ (۱۷۸) یعنی خدایا برای تو رکوع کردم و تسلیم تو شدم، به تو گرویدم و بر تو توکل کردم، تو پروردگار من هستی، قلب، گوش، چشم، مو، پوست، گوشت، خون، مغز، اعصاب و استخوان هایم و آنچه پاهایم برداشت با همه وجود خاشع تو هستند، بدون هیچ انکار و تکبر و ماندگی، منزّه است پروردگار بزرگم و من ستایش او می گویم.

تاءویل و پیام مشترک بین اصل رکوع و کشیدن کردن در رکوع، اعلام پا برجا بودن بر ایمان است - هر چند مشکلی پیش بیاید - و تفاوت این دو در آماده سازی مبادی و مقدمات است و همان گونه که رکوع، برای خداوند متعال فروتنی به حساب می آید، سر برداشتن از رکوع نیز تواضع به خداوند و ایستادگی بر امتثال فرمان اوست (۱۷۹)، چنان که گذشت.

درباره اهمیت رکوع و سجود در نماز اسحاق بن عمار گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که خانواده و زنان خویش را موعظه می کرد و می فرمود: لا تقلن فی رکوعکن و سجودکن اقل من ثلاث تسیحات، فانکن ان فعلتن، لم یکن احسن عملا منکن؛ (۱۸۰) یعنی در رکوع و سجودتان کمتر از سه سبحان الله مگویید، به راستی که اگر چنین کنید، کسی از شما نیکوکارتر نیست.

فرق میان رکوع و سجود

راز مشترک رکوع و سجود تسلیم و فروتن بودن در آستان حضرت معبود است و تفاوت رکوع و سجود در این است که سجود، چون فروتر از رکوع است، نماد و تمثیل چیزی است که به خداوند سبحان نزدیک تر است، چون بنده هر اندازه به تواضع نزدیک تر شود، احتمال رسیدنش به خدا بیشتر می شود، از این رو در نصوص فراوانی وارد شده اقرب ما یکون العبد من الله عزوجل و هو ساجد (۱۸۱). به گواهی آیه پایانی سوره علق که از سوره هایی است که سجده واجب دارد، در این آیه امر به سجده و تقرب با هم شده است. برای اهمیت سجده، مصلا را مسجد نامیده اند وقتی که عنوان مسجد به خود بگیرد، علت نامگذاری جایگاه نماز به مسجد برای این

است که مهم ترین اجزای نماز، یعنی سجده خاستگاه عروج است. از این رو خدای سبحان می فرماید: سبحان الذی اسرى بعبدہ لیلاً من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى الذی بارکنا حوله (۱۸۲).

مسجد این گونه، مبدا سیر حرکت شبانه پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج قرار گرفت که آغاز آن از مسجدالاقصی و پایانش به ثم دنا فتدلی * فکان قاب قوسین او ادنی (۱۸۳) ختم شد، چنان که مهم ترین چیز مشاهده شده در معراج و تمثیل یافته در آن، مناجات بنده و مولا در لباس نمازی بود که بنده در برابر مولا و به امر و ارشاد او بجا آورد، و از اینجا بود که نماز، معراج نمازگزاری شد که با پروردگار خویش به مناجات پرداخت، چنان که گذشت.

از چیزهایی که اهمیت سجود را بیان می کند، این سخن است که خداوندی که همه چیز را می بیند - ولی نه با چشم ظاهر، گرچه او بینای علی الاطلاق است - در خصوص قیام و سجده برای خدای متعال عنایتی ویژه دارد؛ از این رو فرموده: الذی یریک حین تقوم و تقلبک فی الساجدین (۱۸۴)؛ آن کس که چون به نماز برخیزی تو را می بیند، و حرکت تو را در میان سجده کنندگان می نگرد. بی شک در این که خداوند سجده را - همچون قیام برای خدا - خاطر نشان ساخته خصوصیتی وجود دارد، مانند این که خداوندی که همه چیز را می بیند، تصریح می کند حالت ویژه ای از حالت های بنده را می نگرد که او را از مولای خویش دور می سازد، درست در برابر حالت ویژه ای که وی را به مولا نزدیک می کند، چون خدا می فرماید: الم یعلم بان الله یری (۱۸۵). این آیه تشویق به لزوم حیای بنده از خداست، که بالاتر از ترساندن از عقوبت او به آتش دوزخ است.

غرض این که خداوند بدون داشتن عضو بینایی، همه چیز را زیر نظر دارد، جز این که اهتمام به امری که به آن تشویق کرده و یا از آن بر حذر داشته سبب تصریح به این است که خداوند آن را می بیند. و از همین قبیل است تصریح به قیام برای خدا همراه با قیام کنندگان و سجود برای او همراه با سجده کنندگان؛ زیرا هر یک از قیام و سجود تحت نظر و رویت ویژه خداوند قرار دارد، چنان که مفاد آیه قبل بود. (۱۸۶)

اهمیت سجده

از چیزهایی که به اهمیت سجود توجه می دهد این است که خدای سبحان حضرت آدم علیه السلام را به چیزی بزرگ تر از سجده و کرنش فرشتگان در برابر او گرامی نداشت، گرچه این سجده چیزی جز عبادت خداوند و پیروی فرمان او نبود؛ چنان که ملائکه یکتاپرستی و مدار نهی از شرک عبادی همان دستور به سجده بر خداوند و نهی از سجود بر غیر اوست، و پایه عبادت همه اشیا و فرمانبرداری آنها از خداوند نیز سجده است؛ بر این نکته کلام خداوند متعال در این آیه دلالت دارد: ولله یسجد ما فی السموات و ما فی الارض. (۱۸۷)

مسئله معاد

عنایت به امر معاد نیز سبب شده خداوند متعال برای معاد گاهی استدلال کند، و زمانی بر آن گواه آورد و در مرتبه سوم مثال بزند.

اما استدلال بر معاد، هم از آیات فراوانی که دلالت بر قدرت مطلقه در ناحیه فاعل خداوند دارد، استفاده می شود، و هم از امکان بازگشت - مانند مرحله آغازین که از هیچ آفریده شد - از ناحیه قابل .

گواه آوردن بر معاد نیز از بسیاری از آیات استفاده می شود. این دسته آیات دلالت دارند که مردن و برانگیخته شدن هم سنگ خواب و بیداری است ؛ مانند: و هو الذی یتوفاکم بالیل و یعلم ما جرحتم بالنهار ثم یبعثکم فیه لیقضی اجل مسمی ثم الیه مرجعکم ثم ینبئکم بما کنتم تعملون . (۱۸۸)

اما مثال بر معاد، همان است که قبلا در تاءویل سجود گذشت که انسان از خاک آفریده شده سپس به خاک بر می گردد، دوباره از آن برانگیخته می شود. بنابراین ، نمازگزاری که در هر رکعت دو مرتبه سجده می کند، در حقیقت معاد برای او تمثیل پیدا می کند، همان معادی که شدن او به سوی آن است . پس کسی که به راز نماز پی ببرد، بر مواقف قیامت آگاهی می یابد و آن را چنان می بیند که برپا شده و آتش آن هر کسی را که از خدا اعراض کند و رو بگرداند، به جانب خود فرا می خواند. (۱۸۹) پس ، با جدیت هر چه تمام به مجاهدت بر می خیزد و می کوشد تا آتش دوزخ را فرو نشانند، چنان که از امام زین العابدین علیه السلام رسیده است که حضرتش در نماز بود و آتش سوزی رخ داد، ایشان هیچ توجهی نکردند تا نماز تمام شد، وقتی به جای خویش قرار گرفت ، گفته شد ما الذی الهاک عنها؟ قال : الهتنی عنها النار الکبری (۱۹۰). غرض این که دو سجده ، نمادی از آغاز زندگی و مردن و بازگشت به خاک است ؛ پس نیک بیندیش تا راز آن را بیابی .

عظمت سجده در روایات

از روایات گواه بر این که سجده در دست یازی به فضایی ویژه چون بهشت ، محشور شدن با اهل بیت عصمت و مانند آن نقش دارد، حدیثی است که کلینی - قدس سره - از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

- مردی بر پیامبر صلی الله علیه و آله می گذشت ، دید حضرت مشغول تعمیر برخی از اتاقهای خود بود، عرض کرد: ای رسول خدا اجازه بده شمار را کمک کنم ؟ فرمود اختیار با توست . چون از کار دست کشید پیامبر صلی الله علیه و آله سر به زیر افکند و ساکت شد، سپس فرمود: آری پذیرفتم ؛ و چون مرد خواست برود به او فرمود: ای بنده خدا اعنا بطول السجود؛ به شرطی که ما را سجده طولانی یاری دهی (۱۹۱). این حدیث بر این مطلب دلالت دارد که اصل سجود و طولانی شدن آن در رسیدن به نعمت فراوان و فضل ویژه خداوند نقش دارد.

- گروهی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده عرضه داشتند: ای پیامبر خدا بهشت پروردگارت را بر ما تضمین فرما، فرمود: علی ان تعینونی بطول السجود؛ (۱۹۲) به شرط این که مرا با طولانی کردن سجده یاری رسانید.

- شبیه این ، حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ربیعۃ بن کلب است . وی چون از پیامبر درخواست دعای بهشت کرد، حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: اعنی بکثرة السجود؛ (۱۹۳) مرا به فراوانی سجده یاری ده .

- نیز مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: ای پیامبر خدا! گناهان من زیاد و عمل من اندک است ، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اکثر السجود، فانه يحط الذنوب كما تحط الريح ورق الشجر . (۱۹۴) .

مفاد این دسته روایات که تنها برخی از آنها را ذکر کردیم ، این است که برای اصل سجود، طولانی کردن آن و فراوان سجده کردن ، سهم بزرگی در دست یازی به شفاعت جهت آمرزش گناهان و رسیدن به مقام رضوان ، یعنی بهشت با درجات آن است .

معنای سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: اعنی...؛ مرا کمک کن آن است که عبد می تواند از نماز کمک بگیرد، چنان که خدای سبحان فرمود: و استعینوا بالصبر والصلوة . (۱۹۵) این یاری طلبیدن به جهت چند امر است که از جمله آنها رسیدن به شفاعت است و از مهم ترین اجزای نماز که از آن یاری می جویند، سجده است . بنابراین ، کسی که نماز گزارد و سجده اش را طولانی کند برای رسیدن به بهشت ، از شفاعت نماز و سجود یاری گرفته چنان که هر کس سجده اش را طولانی گرداند، با این عمل برای محشور شدن با پیامبر صلی الله علیه و آله استعانت جسته است .

- در روایت دیلمی از امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم : مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: مرا کاری بیاموز که خداوند و آفریده های او دوستم بدارند، و خداوند مالم را زیاد گرداند، و بدنم سالم باشد، و عمرم طولانی گردد و با تو محشورم فرماید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: درخواست تو حاوی شش خصلت است که به شش خصلت نیاز دارد: اگر می خواهی خداوند دوستت بدارد، از او بترس و تقوا پیشه ساز، و اگر می خواهی آفریده های خدا تو را دوست بدارند، به آنان نیکی کن ، و آن چه را در دست دارند رها کن ، و اگر می خواهی خدا مال تو را فزونی بخشد، زکات مالت را پرداز، و اگر می خواهی خداوند تنت را سالم دارد، صدقه زیاد بده ، و اگر می خواهی خداوند طول عمرت بخشد، صله رحم بجا آور، و اگر می خواهی خدا با من محشورت فرماید، در برابر خداوند یکتای قهار سجده ات را طولانی کن . (۱۹۶)

چون طول سجود و زیاد نمودن آن را فضیلت ویژه ای ، جدا از اصل سجود است ، در حدیث آمده است که : میان دو چشم پیشانی حضرت علی بن الحسین ، امام سجاد علیه السلام از بسیاری سجود، نشان سجده ای بود،

گویا زانوی گوسفند (۱۹۷) و مواضع سجود آن حضرت چنان پینه دار بود که گویی جاهایی از بدن شتر است که هنگام خوابیدن آنها را بر زمین قرار می دهد. (۱۹۸)

- ابن طاووس درباره امام سجاد علیه السلام روایت می کند که حضرتش به صحرا رفت غلام آن حضرت در پی او روان شد و وی را دید بر سنگی خشن در حال سجده است. اذکار سجده حضرت را شمرد، هزار مرتبه این ذکر بود: لا اله الا الله حقا حقا، لا اله الا الله تعبدا و رقا، لا اله الا الله ايمانا و تصديقا سپس سر برداشت (۱۹۹).

- چون برای طول سجود و فراوانی آن اثر مهمی است، حضرت ابراهیم علیه السلام فراوان سجده می کرد و چنین بود که خداوند او را خلیل و دوست خود گرفت، چنان که امام صادق علیه السلام می فرماید. (۲۰۰)

- منصور صیقل، درباره طولانی بودن سجود امام صادق علیه السلام گوید: در بازگشت از سفر حج به مدینه گذر کردم، کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده بر او سلام دادم، ناگهان متوجه امام صادق علیه السلام شدم که در حال سجده بود، منتظر نشستم تا حدی که خسته شدم! با خود گفتم تا ایشان در سجده است، ذکر تسبیح می گویم. بیش از سیصد و شصت مرتبه ذکر سبحان ربی العظیم و بحمده، استغفر الله ربی و اتوب الیه گفتم تا حضرت سر از سجده برداشت، سپس ایستاد. (۲۰۱)

- حفص بن غیاث گوید: امام صادق علیه السلام را دیدم که در میان بستانهای کوفه قدم می زد، به درخت خرمایی رسید و نزد آن وضو گرفت، به نماز ایستاد و به رکوع و سجده رفت، در سجود او پانصد تسبیح شمردم، سپس به آن درخت تکیه کرد و فراوان دعا نمود، آن گاه فرمود: ای حفص به خدا سوگند این درخت همان درختی است که خداوند - عزوجل - به مریم خطاب فرمود: و هزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا. (۲۰۲)

- از این رو امام صادق علیه السلام می فرماید: سجود، نهایت بندگی از ناحیه بنی آدم به شمار می رود. (۲۰۳)

سلمان فارسی - قدس سره - نیز گفته است: اگر سجود بر خدا و همنشینی با مردمی نبود که چنان سخن پاک بر زبان می رانند که گویا بوی خوش میوه از دهان آنان می تراود، هر آینه من آرزوی مرگ می کردم (۲۰۴). چنان که خدای سبحان در مدح و ثنای سجده کنندگان می فرماید: سیماهم فی وجوههم من اثر السجود؛ (۲۰۵) علامت مشخصه آنان در اثر سجود در چهره هایشان است، زیرا سجده طولانی و فراوان بر پیشانی انسان اثر می گذارد و در آن نشانه سجده نقش می بندد.

- در مذمت کسانی که فاقد نشانه ایمان و سجود هستند، سخن امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده است که می فرماید: انی لا کره للرجل ان اری جبهته جلحاء، لیس فیها اثر السجود. (۲۰۶) جلحاء پیشانی است که موی آن از دو طرف سر ریخته باشد، و کسی که سجده اش را طولانی سازد و یا فراوان سجده کند، موی پیشانی او می ریزد، یا پیشانی او نشانه می گیرد، آن گونه که خداوند در آیه پیش گفته وصف فرمود.

- امام سجاده علیه السلام به مردمی که گمان می کردند از شیعیان اهل بیت هستند فرمود: ...این السمعة فی الوجوه ؟ این اثر العبادة ، این سیماء السجود، انما شیعتنا یعرفون بعبادتهم و و شعثهم ، قد قرحت منهم الاناف و دثرت الجباه و المساجد . (۲۰۷)

جز آنچه گذشت ، که سجده نماد آفرینش انسان از خاک ، بازگشتن به خاک و دگر باره سر از خاک برداشتن است ، راز همه اینها حدیث زیر است :

- ان الارض التي يسجد عليها المومن يضيء نورها الى السماء . (۲۰۸) معلوم می شود زمین تیره ای که سجده کننده چه بسا آن را کم بشمرد، به برکت سجده ای که درون آن روشنایی است ، به آسمان سبزی که بر او سایه افکنده پرتو افشانی می کند.

بنابراین ، وقتی سجود نور و روشنایی باشد، سجده کننده از نور بیشتری برخوردار است ؛ زیرا بهتر از خوب ، خوبی کننده است ، چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: فاعل الخير خير منه (۲۰۹). زیرا پدیده آورنده ، نیرومندتر از پدیده خویش است و کار، ناتوان تر از کارگر است . بنابراین ، وقتی سجده ، وصف حال سجده کننده باشد، سپس این حالت ملکه او شود، و بعد از ملکه شدن بر اثر ترقی ، فصل مقوم ذات اصلی او گردد - فصل مقوم ، یعنی چیزی که از ذات خارجی و حقیقت عینی او خارج نباشد، نه فصلی که در عالم مفهوم و اعتبار ماهیت لحاظ می شود - در این صورت سجده کننده پرتو افکن می گردد، یعنی دارای نوری می شود که به کمک آن در میان مردم راه می رود (۲۱۰) و این خود برای رازدار بودن سجود کافی است . شاید مقصود آنچه گفته شده : آن کس که برای شکر سجده می کند، وجه خدا را می بیند، (۲۱۱) منظورش همین نور باشد.

- روایاتی نیز در این باره وارد شده است که سجده ، مخصوص خداوند است و آنچه فرشتگان برای آدم علیه السلام بجا آوردند و یعقوب علیه السلام و فرزندان او برای یوسف علیه السلام انجام دادند، سجده بر خدا و پرستش و فرمانبرداری از دستور او بود که از روی محبت نسبت به حضرت آدم علیه السلام و برتری او، و برای احترام و گرامی داشت حضرت یوسف علیه السلام صورت گرفت . (۲۱۲)

آنچه در این بخش روشن شد

اول . عمل نماز مانند ذکر آن دارای راز است ، و انسان موجودی است که حضرات پنجگانه را در خود گرد آورده است ، و تاویل قیام در حال نماز، اعلام به پایداری در برابر هر دشمنی است .

دوم . کسی که کلمه الله را زنده کند، او قائم و برپا دارنده است ، گرچه نشسته باشد و دست به شمشیر نبرد، و کسی که در زنده داری این کلمه کوتاهی ورزد قاعد و زمین گیر است ، گرچه به حسب ظاهر ایستاده باشد.

سوم. قیام، نمودار و تمثیل حالتی است که مؤمن با آن توان می یابد تا از مقام مقدس ولی دفاع کند یا بر دشمن بتازد.

چهارم. کسی که به منظور فرمان خدا قیام کرده، فرشتگان نوید بخش بر او فرود می آیند، و چه بسا پوینده راه استقامت، آنان را مشاهده کند.

پنجم. راز قیام، از حالت جسم، منزله و پیراسته است، چنان که قیام به معنای تحمل سختی و رنج امتثال نیز از حالت های جسم منزله است، گرچه از مختصر حالت بدنی خالی نیست.

ششم. خشوع قلب، در اعضا آشکار می شود؛ زیرا اعضا به منزله امت و قلب، پیشوای آنهاست.

هفتم. وقتی اندوه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله افزون می شد، به هنگام نماز دست به محاسن شریف می کشید.

هشتم. رکوع و سجود، تمثیل و نماد فرمانبرداری از خداوند است، و هر چه به عنوان قیام بر پیکار با دشمن خدا باشد، نزد خدای سبحان فروتنی، قعود و خود را کوچک شمردن است؛ زیرا هر نیرویی نسبت به قادر مطلق، ضعیف و زبون است، چنان که برای خدا در خانه نشستن، قیام بر علیه دشمن خدا به شمار می آید.

نهم. اهتمام به رکوع و سجود سبب شده که چون نماز به وجوب این دو نیز امر شود. ذکر رکوع و سجود نیز مناسب با خود رکوع و سجود وارد شده است.

دهم. سجده و تکرار آن، نمادی از پیدایش آغازین از خاک، بازگشت به آن، و برانگیخته شدن از آن است.

یازدهم. کسی که با پروردگار خویش مناجات می کند، در هیچ حال او را از یاد نمی برد، از این رو حالت ایستاده، نشسته، به پهلو آرمیده، بر پشت خوابیده، به یاد اوست.

دوازدهم. کشیدن گردن و استوای پشت در رکوع، نمادی از گوش به فرمان بودن تام است، چنان که اذکار مستحبی رکوع که از پیشوایان دین علیه السلام روایت شده، گواه آن است.

سیزدهم. فرق سجود و رکوع - با توجه به این که هر دو در اصل زبونی و ذلت مشترک اند - این است که سجود، چون فروتر از رکوع است، این آمادگی را به وجود می آورد که بنده به مولا نزدیک تر گردد.

چهاردهم. اهمیت به سجده سبب شده که جای نماز را مسجد جای سجده نام نهند، نه جای سایر اجزای نماز؛ و مسجد اولاً مبدا سیر شبانگاهی قرار گیرد و ثانیاً مبدا معراج.

پانزدهم . سجود اثری دارد که شرع مقدس آن را اهمیت داده و از آن یاد کرده است و سایر احوال نماز را این گونه یاد نکرده است . خداوند سبحان حضرت آدم علیه السلام را با فرمانی که به فرشتگان داد و آنان را امر به سجده فرمود، گرامی داشت ، چنان که از سجود بر غیر خود نهی فرمود.

سجود، چنان که گذشت در برابر استدلال و استشهاد بر معاد، تمثلی عینی از معاد است .

شانزدهم . سجده طولانی به شفیع کمک می کند و نشانه ای از داخل شدن به بهشت است ، چنان که فراوانی سجده اثری مهم در فرو ریزی گناه دارد، و اثر دیگر آن محشور شدن با پیامبر صلی الله علیه و آله است .

هفدهم . آثار سجده طولانی و آثار فراوانی سجده ، در چهره مبارک حضرت سجاد علیه السلام مشهود بود.

هیجدهم . خدای سبحان حضرت ابراهیم علیه السلام را برای طولانی کردن سجده و فراوانی آن دوست خود گرفت .

نوزدهم . امام صادق علیه السلام سجده هایی طولانی داشت . سجده ، پایان بخش و منتها درجه بندگی و عبودیت است . شایسته است مؤمن دارای سیمایی با نشانه سجده باشد، و ناپسند است که پیشانی مؤمن از اثر سجده تهی باشد. کسانی شیعه هستند که در چهره هایشان اثر سجده نمایان است .

بیستم . سجده گاه نمازگزار، برای اهل آسمانها می درخشد و برای سجده کننده نوری قرار داده می شود که در پرتو آن در میان مردم راه می رود.

• بخش پنجم : راز قنوت ، تشهد، سلام و...

شکی نیست که جهان تکوین با زیر ساخت فرمان پذیری و هدایت ، نظم یافته و در آن ، مجالی برای نافرمانی و گمراهی نیست ؛ زیرا مهار هر موجود تکوینی تنها به دست خدای سبحان است و آن پروردگار بلند مرتبه ، بر راه راست است و هر چه مهار هستی اش به دست کسی باشد که بر راه راست است ، قطعاً ره یافته و هدایت شده است ؛ این نکته از این آیه استفاده می شود: و ما من دابة الا هو اخذ بناصيتها ان ربي على صراط مستقيم . (۲۱۳) این آیه بر دو اصل مذکور دلالت دارد، و چون جهان تکوین عرصه ای برای سرپیچی ، تمرد و نافرمانی نیست ، پس در جهان امکان هر موجودی با کمال میل و رغبت ، از پروردگار خویش فرمانبردار است ، چنان که از این آیه استفاده می شود: فقال لها و للارض ائتيا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعين . (۲۱۴)

بنابراین ، آنچه از گمراهی و فریبکاری مشاهده می شود، تنها در جهان تشریع است ، چون مکلف در پیمودن هر یک از دو راه هموار یا فریبنده اختیار دارد، و به راستی عبادت - به ویژه نماز - برای هماهنگی دو نظام تشریع شده است ، پس در نماز، احوال تمثل نظام تکوین ، از قبیل فرمان پذیری و هدایت ، تشریع یافته است .

از جمله احوال نمایان گر خضوع ، قنوت است ؛ زیرا قنوت عبارت است از لابه ، مویه و تبتل (۲۱۵)، یعنی ترک محبت دنیا و توجه و اخلاص در برابر پروردگار جلیل ، و چون خدای سبحان جواد است ، آرزومندانش را ناامید و گدایان درگاه خویش را مایوس نمی کند.

امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ بنده ای دست به جانب خدای عزیز و غالب بالا نمی برد، جز این که خداوند حیا می کند آن دست را خالی و پوچ برگرداند، از این رو آنچه می خواهد از فضل خویش در آن دست قرار می دهد. بنابراین ، هر گاه یکی از شما دست به دعا برداشت ، پایین نیاورد جز این که به صورت خویش بکشد. (۲۱۶) این معنا غیر از ثمره ای است که از ذکرهای قنوت عاید بنده می شود، ذکرهایی که بیانگر التماس و لابه و بیچارگی عبد است و می فهماند که حالت خاکساری از بنده جدایی ناپذیر است و او نمی تواند از چنین حالتی خارج گردد. مانند دعایی که در نماز وتر خوانده می شود: ...پروردگارا بد کردم ...این دستهای من به کیفر بدکرداری هایم در برابر توست ، و این گردن من است که در مقابل آنچه انجام داده است ، خضوع دارد.... (۲۱۷)

درباره اهمیت قنوت که نمودی از یک راز تکوینی است و سبب همسانی راز تکوینی و نظام تشریع است ، حضرت حسین بن علی علیه السلام فرمود: از آن زمان که پسر شش ساله بودم ، می دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله در همه نمازها قنوت می خواند. (۲۱۸) آن حضرت به گونه ای بود که در همه نمازهای جدش صلی الله علیه و آله حاضر می شد و فردی پاک ، هوشمند، مراقب و حسابگر بوده همه چیز را زیر نظر داشت تا هر آنچه را جدش

انجام می دهد، برایش روشن شود؛ زیرا مردم ماءمورند احکام را از سنت و روش پیامبر صلی الله علیه و آله اخذ کنند.

امام صادق علیه السلام نیز درباره اهمیت قنوت می فرماید: هر کس عمدا قنوت را ترک گوید نماز نخوانده است ؛ من ترک القنوت متعمدا فلا صلاه له (۲۱۹) یعنی نمازش کامل نیست ؛ زیرا هدف نماز هدایت به نظام تکوین است ، یعنی پیروی کامل و هدایت فراگیر، و قنوتی که مظهر تام انقطاع و بریدن از دنیا و پیوستن به پروردگار جلیل و لایه به درگاه اوست ، سبب کمال نماز است و آنگاه ترک شود، نماز کمال برتر خویش را از دست داده است .

راز تشهد

اصل تشهد، در معراج به شکل کنونی درآمد، چون وقتی رسول خدا در نماز خواست بپا خیزد، گفته شد: ای محمد بنشین ، پیامبر صلی الله علیه و آله نشست ، در این هنگام وحی آمد: ای محمد! چون نعمت خویش بر تو ارزانی داشتم نام مرا ببر، از این رو به پیامبر صلی الله علیه و آله الهام شد بگوید: بسم الله و بالله و لا اله الا الله و الاسماء الحسنی كلها لله ؛ به نام و کمک خدا، و هیچ خدایی جز خدای یکتا نیست و نامهای نیک همه از آن خداست . سپس خداوند به او وحی فرمود که ای محمد بر خود و اهل بیت خویش درود بفرست ، پیامبر صلی الله علیه و آله گفت : صلی الله علی و علی اهل بیتی (۲۲۰)؛ درود خدا بر من و اهل بیت من .

تاءویل تشهد بنابر آنچه در روایت جابر بود، عبارت است از تجدید ایمان ، بازگشت به اسلام ، و اقرار به برانگیخته شدن پس از مرگ ؛ و تاءویل گفتن درودها گرامی داشت خدای سبحان و بزرگداشت اوست از آنچه ستمگران گفته اند، والحاد پیشگان وصف کرده اند.

قبلا این نکته گذشت که تکرار سجده ها، اقرار به آغاز آفرینش انسان از خاک و بازگشت به آن و پراکنده شدن و برخاستن از آن است . بنابراین ، وقتی نمازگزار برای تشهد می نشیند، گویا از خوابگاه گور به پا خاسته و به برانگیخته شدن پس از مرگ اقرار می کند، و در این دنیا - به تعلیم خداوند - از آنچه پس از مرگ و برانگیخته شدن از گور مشاهده کرده ، سخن می گوید.

بنابراین ، همان گونه که قرآن دارای تاءویلی است که در روز قیامت خواهد آمد - چنان که خداوند متعال به آن خبر داده (۲۲۱) - تشهد نیز دارای راز خارجی و تاءویل تکوینی است که در روز قیامت آن راز تجلی می نماید، زیرا در روز قیامت همه پرده ها بالا می رود و رازها بر ملا می شود، چنان که با گسترده شدن نظام حقیقی تومار نظام اعتباری درهم پیچیده می شود.

نحوه نشستن در حال تشهد کیفیتی استجابی است و آن تورک است؛ تورک یعنی بر نشیمن گاه و ران چپ نشستن و پای راست را بر کف پای چپ قرار دادن. تاءویل این گونه نشستن - چنان که در روایت کتاب من لا یحضره الفقیه آمده - این است که اللهم امت الباطل و اقم الحق (۲۲۲)؛ خدایا باطل را بمیران و حق را بر پا دار. زیرا راست مظهر حق و راستی و چپ کنایه از باطل و دروغ است. مسئله راست و چپ در آداب و سنتها رعایت شده تا کلمه الله همان کلمه برتر باشد، و گر نه انسان مؤمن هر دو پایش مبارک و راست است، چنان که دو دست او نیز خجسته و راست است؛ زیرا او از اصحاب یمین و مبارک است و غیر مؤمن هر دو پا و دستهای او چپ است. اصل در این راست و چپ، روایتی است در حق خداوند سبحان که هر دو دست خدا راست و مبارک است، با این که خداوند را نه دست است و نه هیچ عضو دیگر؛ زیرا او منزّه است از آن که عضوی او را درک کند و حسی او را بیابد.

راز صلوات بر محمد و آل و محمد

چون ولایت اهل بیت علیه السلام تنها علت واسطه برای دوام فیض از ناحیه خدایی است که هیچ چیز و هیچ کس در کار او شریک نیست، از این رو امر شده است که ولایت در تشهد لحاظ شود، چنان که در آغاز نماز فرمان توجه به ولایت آنان علیه السلام آمده است، و همان گونه که اصل نماز، بدون ولایت پذیرفته نمی شود، نماز کسی نیز که درود بر اهل بیت علیه السلام را ترک گوید مردود است، هر چند نماز گزار هم دوست دار اهل بیت باشد. این مطلب از روایت جابر جعفی استفاده می شود که گفت:

- از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: هر گاه یکی از شما نماز گزارد و ذکر صلوات بر محمد و آل محمد را فراموش کند، با نمازش راهی به جز راه بهشت را طی کرده، و اساسا نمازی که در آن ذکر محمد و آل محمد نباشد، پذیرفته نمی شود؛ اذا صلی احدکم فنیسی ان یدکر محمدا و آله فی صلاته، سلک بصلاته غیر سبیل الجنّه و لا تقبل صلاة الا ان یدکر فیها محمد و آل محمد علیه السلام. (۲۲۳)

- از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: هر کس نمازی بگزارد و در آن بر من و اهل بیت من صلوات نفرستد، نمازش پذیرفته نیست؛ من صلی صلاة لم یصل فیها علی و علی اهل بیتی لم تقبل منه. (۲۲۴)

- در روایت زراره از امام صادق علیه السلام نقل شده که پرداخت زکات فطره، متمم روزه است، مانند صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله که سبب تمامیت نماز است (۲۲۵) و چون صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله بدون صلوات بر اهل بیت او ناقص است، از این رو صلوات بر همگی آنان پیامبر و اهل بیت سبب کمال و تمام نماز است؛ همان گونه که اسلام با ولایت کامل شد و نصاب نعمت خداوندی با آن تمام گردید و - بنابر آنچه از آیه سوره مائده استفاده می شود - اسلام ولایی خشنودی خدای سبحان را فراهم می کند. (۲۲۶)

راز نشستن پیش از قیام

برخاستن از سجده را آدابی است که دارای تاءویل و ذکر است رازمند؛ اما برخاستن از سجده در رکعت دوم که تشهد دارد، باید همراه با نشستن باشد و سخنی در آن نیست، و اما برخاستن پس از رکعت اول و سوم که تشهد ندارند در اینجا نماز گزار نباید پس از سجده، بدون درنگ کوتاه، برپا بایستد، بلکه لازم است پس از سر برداشتن از سجده اندکی بنشیند، آرام گیرد، و سپس برخیزد، چنان که شیخ طوسی - قدس سره - در تهذیب، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که فرمود:

- این کار برخاستن بدون اندکی نشستن از مردم جفا کار سر می زند. اما این که بنشیند و سپس برخیزد از بزرگداشت نماز و احترام به آن است؛ ان هذا - ای الجلوس ثم النهوض - من توقیر الصلاة. (۲۲۷)

- مرحوم نوری در مستدرک الوسائل از حضرت ابوالحسن علیه السلام روایت کرده که فرمود: در نماز وقتی از آخرین سجده سر برداشتی، پیش از آن که برخیزی کمی بنشین، سپس قبل از دستها زانوها را از زمین بلند کن و دستهایت را باز کن و سنگینی بدن را بر آنها قرار بده، آنگاه برخیز، این کار نشانه وقار مؤمنی است که در پیشگاه پروردگارش فروتنی دارد، و از سجده ات سبک وار به قیام مبادرت مکن، چنان که این گروه بی خیر در نمازشان انجام می دهند. (۲۲۸)

بنابراین، همین نماز اعتباری، از واقعیت معین خود حکایت می کند که آثاری فراوان دارد، از این رو محترم است و احترام آن ایجاب می کند، نماز را بزرگ بداریم؛ نشستن و آرام گرفتن وقار نماز را نگه می دارد. بنابراین، نشستن بعد از سجده دوم تاءویلی دارد که هنگام ظهور واقعیت نماز در قیامت آشکار می گردد و آن روزی است که سفره اعتبار چون تومار درهم پیچیده می شود.

ذکر برخاستن و راز آن

ذکر در حال برخاستن از سجود در هر رکعت، عبارت است از بحول الله تعالی و قوته اقوم و اقعد (۲۲۹)؛ به حرکت و توانایی خدای متعالی بر می خیزم و می نشینم. راز مطلب این است که جهان تکوین که در آن انسان صاحب اندیشه و آزاد زندگی می کند، از خون افراط مسلک تفویض منزّه، و از کثافت تفریط مکتب جبر مبر است، بلکه از میان این دو نگرش افراطی و تفریطی، نگرشی میانی همانند شیر ناب گوارا بر آن حاکم است که جایگاهی خجسته، بین دو منزل نامیمون جبر و تفویض دارد؛ (۲۳۰) چون تفویض گرا می گوید: خداوند هیچ نیرو و توانایی درباره افعال و کارهای ارادی انسان ندارد، و جبری مسلک نیز معتقد است: خوب و بد و هر حرکت و توانی جز به دست خدا نیست همه کارها را خدا انجام می دهد و انسان هیچ کاره است اما کسی که باور دارد

انسان موجودی انتخابگر است؛ از هر دو محذور پیش گفته مصون است و می گوید: لا حول و لا قوة الا بالله یعنی ثابت می کند که انسان، دارای حرکت و توانی است که از حول و قوة الهی نشأت گرفته است.

بنابراین، ذکر که نمازگزار در حال برخاستن پس از جلوس بر زبان می آورد، در بردارنده یک اصل کلی است که بدون در نظر داشتن حال اختصاصی آن به نماز، در همه کارهای ارادی او تحقق یافته است. این اصل - آن چنان که از متن ذکر پیداست - تنها مخصوص برخاستن نیست؛ زیرا نشستن انسان نیز همانند ایستادن او به حرکت و توان خداوند صورت می پذیرد، و این همان راز تکوینی است که در روز قیامت - که هر درونی آشکار می شود - تجلی می یابد. در آنجا باطل بودن دو کثر راهه جبر و تفویض که خط مستقیم اختیار در وسط آنها قرار گرفته، به روشنی نمایان می شود، و راه شفاف حق در بین آن دو آشکار می گردد. رازی که به آن اشاره کردیم همان است که از سخن گرانمایه امام صادق علیه السلام استفاده می شود، حضرت فرمود: کان امیرالمؤمنین یبرا من القدریة فی کل رکعة و یقول بحول الله و قوته اقوم و اقعده (۲۳۱)؛ امیرالمؤمنین علیه السلام همواره از قدریه (۲۳۲) در هر رکعت از نماز براءت می جست و می فرمود بحول الله

راز سلام نماز

اصل سلام در شب معراج تمثیل یافت. هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در نماز شب معراج نشست و دستورهای تشهد و صلوات را اجرا کرد، توجهی کرد ناگاه صفوف فرشتگان، فرستادگان و پیامبران را حاضر دید! به او گفته شد: ای محمد بر آنان سلام سلام کن؛ فقال السلام علیکم و رحمه الله و برکاته، فاحی الله - عزوجل - الیه ان السلام و التحیه و الرحمه، والبرکات انت و ذریکتک (۲۳۳) گفت: سلامت، رحمت و برکات خداوند بر شما باد، خداوند به او وحی کرد: من سلام، تحیت و رحمت هستم، و تو و دودمان تو برکات هستید.

تاءویل سلام، همان مورد رحمت قرار گرفتن از ناحیه خداوند است، چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ...تاءویل این که می گویی: السلام علیکم و رحمه الله و برکاته، در خواست ترحم از جانب خدای سبحان است، و معنای این جمله آن است که نماز امان شما از عذاب قیامت است - سپس فرمود: - کسی که تاءویل نمازش را این گونه نداند، نمازش ناقص است؛ من لم یعلم تاءویل صلاته هکذا فهی خداج، ای ناقصه. (۲۳۴)

- در کتاب علل الشرایع از امام رضا علیه السلام روایت شده اگر کسی بگوید: چرا سلام، موجب خارج شدن نمازگزار از حالت نماز قرار داده شد و به جای آن، تکبیر یا تسبیح یا چیز دیگری قرار داده نشد؟ در پاسخ گفته می شود: چون سخن گفتن مخلوق با ورود به نماز حرام و توجه به خالق برای او لازم می شود، رها سازی نماز و انتقال از حال نماز با آغاز کلام مخلوق، یعنی سلام صورت می گیرد. (۲۳۵)

- نیز در علل الشرایع است که از امام صادق علیه السلام درباره علت وجوب اسلام در نماز سوال شد، فرمود: لانه تحلیل الصلاة، سلام موجب رها کردن نماز است. مفضل بن عمر پرسید: پس برای چه نماز گزار با اشاره به جانب راست سلام می دهد و به جانب چپ اشاره نمی کند؟ فرمود: زیرا فرشته ای که نیکبها را می نگارد، به طرف راست گمارده شده، و فرشته ای که بدی ها را می نویسد، به جانب چپ است و نماز از نیکبهاست که در آن بدی وجود ندارد، از این رو سلام نماز به جانب راست داده می شود نه چپ. پرسیدم پس برای چه گفته نمی شود السلام علیک با این که فرشته جانب راست یک نفر است، بلکه گفته می شود: السلام علیکم؟ فرمود سلام به صورت جمع السلام علیکم برای آن است که هم به فرشته طرف راست سلام کرده باشد و هم به فرشته جانب چپ، ولی فضیلت طرف راست بر چپ با اشاره به راست تحقق می یابد... - سرانجام مفضل بن عمر پرسید - برای چه بیرون آمدن از نماز با سلام صورت می گیرد؟ فرمود: زیرا سلام، تحیت و درود بر آن دو فرشته است. سپس فرمود: در برپا داری نماز با حدود آن و رکوع و سجود و سلام، سلامت عبد از آتش دوزخ لحاظ شده، و چنانچه در روز قیامت، نماز بنده نماز گزار پذیرفته شود. سایر اعمالش نیز پذیرفته می شود پس اگر نمازش سالم باشد همه اعمال وی نیز سالم خواهد بود و اگر سالم نباشد و به او برگشت داده شود، سایر اعمال شایسته او نیز مردود خواهد بود. (۲۳۶)

- در کتاب معانی الاخبار، از عبدالله بن فضل هاشمی نقل است که گوید: از امام صادق علیه السلام درباره معنای سلام پرسیدم، فرمود: سلام نشانه ایمنی و بیرون رفتن از نماز است. گفتم: فدایت شوم چگونه؟ فرمود: در گذشته مردم چنین بودند که چون کسی بر آنان نیز وارد می شد و سلام می داد به این معنا بود که از شر او در امان هستند و اگر آنان نیز جواب سلام او را می دادند، بدین معنا بود که او نیز از شر آنان در امان است. اما اگر در حال ورود سلام نمی کرد، از شر او در امان نبودند و اگر آنان نیز پاسخ نمی دادند، از شرشان در امان نبود. این اخلاق در میان عرب رواج داشت. پس سلام، نشانه خروج از نماز و آزاد شدن سخن گفتن قرار داده شد، و این نکته را تاءمین می کند که چیزی نتواند داخل نماز شود و آن را فاسد کند، سلام نامی از نامهای خداوند - عزوجل - است که نماز گزار، خطاب به دو فرشته ای که از جانب خداوند بر او گمارده شده اند، انجام می دهد. (۲۳۷)

سلام، از اسمای حسنای الهی

سلام، یکی از نامهای نیک اسماء الحسنی خداوند و اسم فعلی حق است، یعنی از افعال خداوند نشاءت گرفته است، نه از ذات او و چون فعل خداوند از خود او صادر می شود، خارج از ذات و نیازمند به ذات است. بنابراین، شگفت آور نیست اگر این اسم بر مظهر تام خداوند، یعنی بر انسان کامل چون اهل بیت علیه السلام، اطلاق شود، پس بین آیه هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس السلام... (۲۳۸) که سلام را از اسمای خاص خدا می داند و بین سخن گذشته که سلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله و آل او اطلاق می شود، منافاتی نیست.

چون بهشت سرای خداوندی است که نام او سلام است ، صحیح است به آن دارالسلام گفته شود، چنان که خود بهشت نیز موصوف به صفت سلامت است ؛ زیرا جای سخن بیهوده و گناه نیست . با این سخن ، معنای این آیه روشن می شود که فرمود: لهم دار السلام عند ربهم و هو وليهم بما كانوا يعملون (۲۳۹)؛ برای آنان نزد پروردگارشان سرای عافیت است ، و به پاداش آنچه انجام می دادند، او یارشان خواهد بود. این سلامتی و عافیت از جانب خداوند مهربان نازل می شود؛ سلام قولاً من رب رحیم . (۲۴۰) بنابراین ، هر کس از پیامبران اولوالعزم صلی الله علیه و آله که عزم و نبوت او برتر از دیگران باشد، سلام خدا بر او گسترده تر از دیگران است ، مانند حضرت نوح علیه السلام که سختی پیامبران را طی ۹۵۰ سال تحمل کرد؛ چون در حق کسی جز او سلام جهانی وارد نشده و قرآن تنها درباره او فرمود: سلام علی نوح فی العالمین (۲۴۱) و در حق دیگری عنوان عالمین نیامده است .

فرشتگان نیز بر مؤمنان سلام داده می گویند: سلام علیکم ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون (۲۴۲)؛ سلامت و عافیت بر شما باد، در برابر کرداری که انجام می دادید وارد بهشت گردید. تحیت و درود اهل بهشت به یکدیگر نیز با واژه سلام صورت می گیرد: دعوايهم فيها سبحانهك اللهم و تحيتهم فيها سلام (۲۴۳)؛ نیایش آنان در آنجا جمله سبحانهك اللهم و درودشان در آنجا سلام است . همچنین درود رسول خدا صلی الله علیه و آله بر هر کس که برای آموزش دین می آمد، سلام بود چنان که خداوند متعال می فرماید:

و اذا جاءك الذين يؤمنون بآياتنا فقل سلام عليكم (۲۴۴) اینان دو گروه بودند:

۱. کسانی که سلام را از جانب خدا دریافت داشته و پیامبر صلی الله علیه و آله را واسطه در ابلاغ آن می دیدند. چنین کسانی در میان اهل ایمان کمتر یافت می شوند.

۲. کسانی که سلام را از پیامبر صلی الله علیه و آله دریافت می کردند و هر چند به دیگری نیز معتقد بودند، ولی کسی را برتر از پیامبر نمی دیدند. اینان حد وسط از مؤمنان بودند. به هر حال ، مجلس تدریس رسول خدا صلی الله علیه و آله که مردم را کتاب و حکمت می آموزد و پاکشان می گرداند، مجلس سلامت و عافیت است . شب قدر نیز - که قرآن در آن نازل شد و فرشتگان در آن به اذن پروردگارشان از هر طرف فرود آمدند - سلام است .

حاصل آنچه در این بخش روشن شد

نکته شایان ذکری که نباید از آن غفلت کرد این است که سلام جدی تنها در ملاقات تازه روی می دهد. بنابراین ، کسی که همراه و هم سخن شخصی باشد، به او سلام نمی کند، بر خلاف انسان غایبی که به حضور می رسد و به طور جدی سلام می کند، و چون نماز معراج مؤمن است و نمازگزار به معراج سیر داده شده ، و در نماز با

پروردگار خود مشغول مناجات بوده و از زمین و اهل آن، بلکه از ما سوی الله غایب شده است، وقتی مناجاتش پایان می گیرد و اجازه هبوط به زمین و محشور شدن با اهل آن می یابد، گویا تازه وارد می شود و تازه با دیگران ملاقات می کند، از این رو سلام جدی از او صادر می شود. اما نمازگزاری که از نمازش غفلت دارد و در زمین و اهل آن به سیر فکری مشغول است، از آنان غایب نبوده تا ملاقات تازه صورت بگیرد و صحیح باشد که به آنان سلام کند.

از این رو برخی از کسانی که گرداگرد معرفت طواف می کنند عرفا سخنی بدین معنا دارد: چگونه نماز گزار - که قرآن درباره او ویل گفته چون از نمازش غافل است - از سلام نماز خود شرم نمی کند؟ وی می گوید:

بدان که سلام از نماز گزار صحیح نیست جز این که با پروردگار خویش در حال مناجات بوده و از همه آنچه غیر خداست بر دیه باشد... و چون بخواهد از آن حال مناجات به حالت مشاهده این جهان و اجتماع منتقل شود، مانند انسان تازه وارد بر آنان سلام می کند؛ زیرا در نمازش نزد خداوند حضور داشته و از مردم غایب بوده است، پس اگر نماز گزار همیشه در حال نماز نیز در این جهان و اجتماع بوده و به آنان بیندیشد چگونه می تواند بر آنان سلام کند؟ چرا چنین نمازگزاری شرم نمی کند، چون با سلام نمازش چنین وانمود می کند که نزد خدا بود، و هم اکنون به مردم و اجتماع رسیده و بر آنان سلام می کند! بنابراین، سلام عارف در نماز برای منتقل شدن وی از حال نماز به حال دیگر است؛ از این رو دو سلام می گرید، یک سلام به کسی که از پیش او انتقال یافته و یک سلام به کسی که بر او وارد می شود. مگر این که در نمازش نزد خدا باشد که در این صورت، بر کسی که از نزد او منتقل شده سلام نمی دهد؛ زیرا خداوند، خود سلام است، پس بر او سلام نمی دهد (۲۴۵).

یکم. نظام تکوین نظم و تدبیر جهان هستی در مدار هدایت محض گردش می کند، بر خلاف نظام تشریع امور دین و شریعت که در آن گمراهی راه می یابد و برخی مردم از آنچه خداوند بدان هدایت فرموده، سرپیچی می کنند.

دوم. قنوت، تبلور راز نهان تکوین، یعنی زبونی، مویه و لابه در پیشگاه خداوند سبحان است، و قنوت کننده هرگز نومید نمی گردد؛ زیرا خدایی که از او درخواست می شود، بسیار بخشنده است و درخواست کننده را ناامید نمی کند.

سوم. این که رسول خدا صلی الله علیه و آله همواره در نمازها قنوت می خواند، و نمازی که فاقد قنوت باشد، کامل نیست.

چهارم. اصل تشهد در معراج به همین نحو شکل گرفت، و اذکار آن به پیامبر صلی الله علیه و آله الهام شد.

پنجم . تاءویل تشهد، همان تجدید ایمان و اقرار به برانگیخته شدن پس از مرگ است و تاءویل تحیت‌های آن الحمدلله ، اشهد ان لا اله الا الله ... این است که خدا را بزرگ تر از اوصافی می دانیم که ملحدان وی را با آنها وصف می کنند.

ششم . حکمت تورک و تاویل آن ، برپا داشتن حق و میراندن باطل است .

هفتم . انسان مؤ من هر دو دستش راست و هر دو پایش راست است ؛ زیرا مظهر خدایی است که در اوصاف او آمده که دو دستش راست است .

هشتم . روشن شد که ولایت اهل بیت علیه السلام علت متوسط بر اصل فیض و دوام آن است گرچه علت حقیقی منحصر در خداوند متعال است . و نیز روشن شد نمازی که فاقد صلوات و درود بر اهل بیت باشد، پذیرفته نیست .

نهم . برای برخاستن از سجده دوم آداب ، ذکر و رازی است . چنان که نشستن پس از سجده دوم و قبل از ایستادن ، نشان احترام به نماز، و ترک آن ستم به نماز است .

دهم . هر کدام از جبر و تفویض ، تفریط و افراط است ، و حد میانی این دو همان شیر خالصی است که از خون افراط و خبثات تفریط محفوظ باشد.

یازدهم . نشستن بنده ، مانند ایستادن او به حول و قوه الهی صورت می گیرد، و اگر حرکت و نیروی خدا نبود او هرگز توانایی بر نشستن و ایستادن نداشت .

دوازدهم . ذکر حوقله لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم که دو طرف افراط و تفریط را طرد می کند، در همه کارها و حالات انسان جاری است و اختصاصی به نماز ندارد.

سیزدهم . امیرالمؤمنین علیه السلام با گفتن حوقله در هر رکعت ، از گروه قدریه تبری می جست .

چهاردهم . راز نهانی حوقله روزی آشکار می شود که همه پرده ها کنار رفته و اسرارها هویدا گردد و آن روز قیام حق به تمام و کمال است .

پانزدهم . سلام نماز در شب معراج شکل گرفت ، و پیامبر صلی الله علیه و آله به آنچه باید در سلام بگوید، ملهم شد.

شانزدهم . روشن شد که تاءویل سلام نماز همان کسب رحمت الهی و امان از آتش است و ورود به نماز، با حرمت سخن آدمی گفتن شروع می شود و خارج شدن از نماز با حلّیت سخن گفتن تحقق می یابد.

هفدهم . روشن شد که علت سلام دادن ، با اشاره به سمت راست ، توجه به فرشته ای است که خویبها را می نویسد، و تعبیر به جمع السلام علیکم برای آن است که فرشته سمت چپ را نیز شامل شود. اگر نماز سلام بود، سایر اعمال نیز سلام است .

هیجدهم . خوی عرب این بود که با سلام احساس امنیت می کرد، و سلام موجب ایمنی نماز از فساد و تباهی است .

نوزدهم . سلام از اسمای فعلی خداوند، و انسان کامل مظهر این اسم شریف است . فرشتگان به مؤ من پارسا و پاک سلام می کنند و سلام جهانی در قرآن به نوح علیه السلام اختصاص یافته است . رسول خدا صلی الله علیه و آله مأمور به سلام بر کسی است که به قصد یاد گیری معارف نزد او می آید.

بیستم . نماز گزاری که با مناجات در محضر پروردگار، از همه آنچه غیر خداست غایب است ، از او سلام واقعی زینده است و نماز گزار غفلت زده ای که ویل و وای بر احوال اوست ، از غیر خدا نبریده و غایب نشده تا بر آنان وارد شود، پس چگونه به خود اجازه می دهد سلام کند؟ جز این که ریاکار باشد؛ زیرا با سلامش به ظاهر می نماید که با خدا مناجات می کرده و از غیر او پنهان بوده و گویا از راه می رسد و سلام می کند. آنچه ریاکار می بیند و به دیگران وانمود می کند که حق پرست است ، همان سرایی است که تشنه کام آبش می پندارد. (۲۴۶)

حکمت های تعقیبات نماز

قوام درونی نماز نجواست ؛ زیرا نماز گزار با پروردگارش مناجات می کند. (۲۴۷) از این رو نماز جز راز گویی نیست . نماز، محفوف به دو نیایش است ؛ زیرا نماز گزار با نیایش به استقبال نماز می رود و با نیایش آن را بدرقه می کند. پس قبل و بعد نماز جز نیایش نیست و این از آن روست که بنده کامل همان است که با مناجات قوام و خو گرفته و جانش با نیایشهای قبل و بعد نماز درهم آمیخته باشد؛ زیرا بنده در ذات خویش جز فیض خدا را که موجب قوام او شده نمی یابد و مقابل و پشت سر خود را جز عطای الهی که بر او مقدم و مؤ خر است نمی بیند. پس او خود نیز فیضی است که عطای الهی احاطه اش کرده و وجود خاص وی در قالب نمازی که به نیایش و سؤال پیچیده شده تبلور یافته است .

ریشه این نکته سخن فرشتگان است - همان بندگان محترمی که در گفتار از خداوند پیشی نمی گیرند، و به فرمان او کار می کنند، لذا جز معبود خویش را مشاهده نمی کنند - آنان گفته اند: و ما نتنزل الا بامر ربك له ما بین ایدینا و ما خلفنا و ما بین ذلک و ما کان ربك نسیا (۲۴۸)؛ ما فرشتگان جز به فرمان پروردگارت فرود نمی آییم ، آنچه پیش روی ما و پشت سر ما و هر چه میان این دو است ، همه به او اختصاص دارد و پروردگارت هرگز فراموشکار نیست . چون این آیه مبارکه بر چند امر دلالت دارد:

یکم. نزول فرشتگان تنها به فرمان خداست که هر گاه اراده کند، به آن کن: باش می گوید و آن چیز تحقق می یابد و چون صعود نیز مانند نزول است، صعود فرشتگان نیز جز به فرمان خداوند است.

دوم. آن چیزی که پیش از فرشته است فیض جود و عطا و وجود فرشته بر آن توقف دارد، همان نیز از خداوند است.

سوم. آنچه که از فرشته مؤخر و به او ملحق است فیض جود و عطا و همان چیزی که فرشته سبب و مؤثر در آن است - چون به وجود فرشته توقف دارد - آن چیز نیز از خداست.

چهارم. هر چه میان آن مقدم و این مؤخر واقع شده، یعنی خود فرشته که در میان آن مقدم و این مؤخر است، آن نیز از خداوند متعال است. این امر چهارم جدا دشوار است و جز برای کسی که صمد بودن خداوند و پوکی و مسخر بودن ما سوی الله را به مشاهده بنشیند، روشن نمی گردد (۲۴۹) و نیز جز بر کسی که در این آیه تدبر نماید، روشن نمی شود: ان الله يحول بين المرء و قلبه (۲۵۰). چون قلب همان اصلی است که حقیقت و موجودیت انسان را شکل می دهد. پس وقتی خدایی که برای وجودش حد و مرزی نیست، بین انسان و خود او حایل شود بدون این که با او ممزوج گردد، خارج از انسان نیز هست بدون این که از او جدا باشد. (۲۵۱) البته این امر مخصوص انسان نیست، بلکه شامل فرشته، افلاک از ذره ریز گرفته تا شیء بزرگ و سترگ، و از خاک تا ستارگان دور دستی چون ثریا (۲۵۲) و هر موجود دیگر از جن و انس شامل می شود. بنابراین، هر چیز دیگر نیز اگر آنچه را فرشتگان دیدند می دید، همان جمله ای را می گفت که فرشتگان مکرم گفتند که هر فیض و عطای سابق و لاحق و میان این دو، همه از آن خداوند است و جز وجه الله چیز پایدار نخواهد ماند و فنا و فرسودگی غیر خدا آشکار خواهد شد.

نتیجه سخن

نمازگزاری که با خدای خویش به نجوا می پردازد، خود را به زیور نماز می آراید، و با صورت آن شکل می گیرد. نماز جز مناجات با پروردگار، و برای مناجات، حقیقتی جز وجه پایدار خدا نیست، پس برای نمازی که نمازگزار با آن عجین شده سهمی جز مشاهده وجه الله نمی ماند، وجه الهی که شعاع آن همه حدود داخلی و حواشی خارجی نماز را زیر پوشش گرفته است.

از اینجا راز اذکاری که پیش از شروع نماز آمده و نیز آنچه به عنوان تعقیبات به نماز ملحق می شود، روشن می گردد. شاید از این رو خدای سبحان فرموده است: فاذا فرغت فانصب * والی ربک فارغب (۲۵۳)؛ چون فراغت یافتی به طاعت کوش، و با اشتیاق به سوی پروردگارت روی آور؛ یعنی آن گاه که از نماز خویش بنا به احتمالی فارغ شدی، بر ادامه عبادت به تعقیبات آن بکوش و باید شوق و رغبت تو تنها به خداوند باشد، نه به غیر او.

چون رهبت به معنای ترسیدن به وزان رغبت یعنی اشتیاق است ، وقتی رغبت به خدا منحصر شد، چون حرف جر الی بر ربک مقدم شده ، رهبت نیز به او منحصر می شود؛ زیرا هر دو به یک سیاق اند. بنابراین ، ترس نیز باید تنها از خدا باشد. از این رو مسعده بن صدقه از امام باقر علیه السلام روایت کرده که درباره آیه فاذا فرغت فانصب ... فرمود: فاذا قضیت الصلاة... فانصب فی الدعاء . (۲۵۴) یعنی هنگامی که نمازت به پایان رسید، به نیایش بکوش .

محدوده تعقیب

برای تعقیب نماز حد و مرزی خاص تعیین نشده ، چنان که نیایشهای پیش از نماز، زمان و وقت مخصوصی ندارند و هر مقدار از آن را بنده ای که سالک راه معبود است می آورد یا واجب است و یا مستحب . بنابراین ، هر سخنی که بر زبان جاری می سازد و بدان نیایش می کند و یا هر آیه ای که تلاوت می کند، با عملی که انجام می دهد منافاتی ندارند، از این رو او همیشه در نماز است و صحیح است به قصد اقتدا به بزرگان مکرم دین که خداوند آنان را اسوه و الگوی نیکوی مردم قرار داده ، بگوید: ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین ؛ (۲۵۵) بگو در حقیقت ، نماز من و سایر عبادات من و زندگی و مرگ من ، برای خدا، پروردگار جهانیان است .

این بنده شایسته جز به وجه الله اهتمام نمی ورزد، زیرا او روح خداست ؛ چنان که صادق مصدق ، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند ایشان فرمود: من اصبح من امتی و همه غیر الله ، فلیس من الله (۲۵۶)؛ بگو در حقیقت ، نماز من و سایر عبادات من و زندگی و مرگ من ، برای خدا، پروردگار جهانیان است .

این بنده شایسته جز به وجه الله اهتمام نمی ورزد، زیرا او روح خداست ؛ چنان که صادق مصدق ، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند ایشان فرمود: من اصبح من امتی و همه غیر الله ، فلیس من الله (۲۵۷)؛ کسی که از امت من که شب را به صبح آورد و آهنگ و تصمیم او غیر خدا باشد او از خدا نیست . این حدیث دلالت دارد، هر که آهنگ او خدا باشد، او از خداست ، یعنی از وجه خاص اوست .

این گفته محک و معیاری دارد که هر سالکی باید خویش را با آن بسنجد تا بر او روشن شود از خداوند باقی است تا پایدار بماند، یا از غیر او و فانی شدنی اوست ؟ این میزان ، همان سخن نورانی امام صادق علیه السلام است که فرمود: من اراد ان یعلم ماله عند الله فلینظر ما لله عنده ، (۲۵۸) آن کس که می خواهد بداند برای او چه چیزی نزد خداوند است باید بنگرد چه چیزی برای خدا نزد اوست ؟ زیرا دل ، آینه حضرت مقلب القلوب است ، چنان که او نیز آینه دل ، بلکه برای همه کس جز خویش آینه است ؛ چون تنها با خداست که هر آنچه غیر اوست ، کشف و نمودار می شود.

بنابراین ، کسی که می خواهد ببیند چه چیز نزد خداوند دارد، باید در قرآن دل خویش تدبر کند که اگر قلب شایسته ای باشد، خداوند در آن ایمان را می نگارد، و آن را با روح خویش تایید می فرماید، آن گاه وقتی بنده آینه دل خویش را مشاهده کرد و آن را ژرف کاوید، آنچه را در دل به نگارش در آمده ، یا از آنچه نزد خداوند است نمودار شده می یابد؛ زیرا قلب مؤ من آینه خداوندی است که دارای اسمای شریف مؤ من المومن مرآة المومن ، مهیمن ، عزیز، جبار و متکبر است . پس در آینه دل او هر آنچه در آینه پروردگارش تجلی یافته ، منعکس می شود و با این مقیاس و میزان پی می برد که آیا او نزد خداوند شان و مقامی دارد و نزد او آبرومند است یا نه ؟ گرچه همه تلاش چنین بنده ای خداست و به ما سوای او نمی پردازد، ولی هنوز در آینه دلش آنچه را نزد خداست می نگرد، پس او اکنون نظر به دل خویش و تصویری دارد که حاکی از ما عندالله است ؛ از این رو هنوز به درجه ای نرسیده که جز خدا را نبیند.

پاداش تعقیب نماز

چون تعقیب مشقتی افزون بر نماز واجب است ، نمازی که خود نیز جز بر فروتنان گران و دشوار است ، (۲۵۹) اثر مهمی در دوام عبادت دارد، از این رو از امام صادق علیه السلام درباره آن وارد شده که فرمود: ما عالج الناس شیئا اشد من التعقیب (۲۶۰)؛ هیچ چیز شدیدتر و سریع تر از تعقیب مردم را درمان نمی کند.

- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره اهمیت تعقیب می فرماید من ادی لله مکتوبه فله فی اثرها دعوه مستجابة (۲۶۱)؛ کسی که برای خدا نماز واجبی انجام دهد - در پی نمازش - تعقیب و نیایشی است که به اجابت مقرون است و به سود او خواهد بود.

- امام صادق علیه السلام می فرماید: ثلاث اوقات لا یحجب فیها الدعاء عن الله تعالی ؛ فی اثر المکتوبه ، عند نزول المطر، و ظهور معجزه لله فی ارضه (۲۶۲)؛ در سه وقت نیایش به درگاه خداوند متعال را حاجب و مانعی نیست و به اجابت می رسد، نیایش در تعقیب نماز واجب ، و هنگام بارش باران ، و آنگاه که نشانه اعجاز آمیزی از خداوند در زمین ظاهر شود.

- امام صادق علیه السلام می فرماید: من صلی صلاة فریضه و عقب الی اخری فهو ضیف الله - عزوجل - و حق علی الله ان یکرم ضیفه (۲۶۳)؛ کسی که نماز واجب بجای آورد و تا وقت نماز واجب دیگر همچنان در تعقیب نماز باشد، او مهمان خداست ، و بر خداوند است که مهمانش را گرامی بدارد.

افزون بر این که خدا از ترک تعقیب نهی فرموده ؛ زیرا این پندار را پیش می آورد که بنده بی نیاز از خدای متعال است ، چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی بنده از نماز فارغ آمد و از خداوند درخواست حاجتی نکرد، خدا به فرشتگان خویش می فرماید به بنده من بنگرید، واجب مرا ادا کرد و حاجت خود از من نخواست ،

گویا از من بی نیاز شده ، نمازش را بگیرد و به صورتش بنزد؛ اذا فرغ العبد من الصلاة و لم يسأل الله حاجته ، يقول الله تعالى لملائكته : انظروا الى عبدی فقد ادى فریضتی و لم يسأل حاجته منی ، كانه قد استغنی عنی ، خذوا صلاته فاضربوا بها وجهه . (۲۶۴)

مراتب فضیلت تعقیب

تعقیب نماز دارای مراتب متفاوت و درجات و فضایل مختلفی است ؛

- امام صادق علیه السلام در جواب کسی که از او پرسید: من بلافاصله پس از نماز در پی نیاز و کارم می روم ولی دوست دارم به تعقیب پردازم ، فرمود: ان كنت علی وضوء فانت معقب (۲۶۵)؛ اگر با وضو باشی گویا در حال تعقیب نماز هستی . آنچه گفته شد اجمال سخن در اصل تعقیب و برتری آن بود. اما آنچه از روایات که در تعیین تعقیب و برخی از اسرار آن آمده ، به شرح زیر است .

- حریر از زراره از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: وقتی سلام نماز گفتی سه بار دستهایت را به تکبیر بالا بر؛ اذا سلمت فارفع یدیک بالتکبیر ثلاثا (۲۶۶). شاید راز بالا بردن دستها این باشد که جان نیز، چون شکل ظاهری بالا رفتن دستها، بالا می رود و حجاب برطرف می شود، چنان که در بخش سرآغاز گذشت ، و شاید راز سه مرتبه تکبیر گفتن همان باشد که در خلال بحثهای پیش اشاره شد که راز سه مرتبه تکرار کلمه وحده در توحید، اعلام به مراحل سه گانه توحید ذاتی ، وصفی و فعلی است ، در اینجا نیز چنین است و سه مرتبه تکبیر نشان می دهد خدای سبحان بزرگ تر از آن است که چیزی بتواند در ذات ، وصف و فعل ، شریک و انباز او گردد البته آنچه گفته شد با این حدیث ، منافات ندارد که درباره تسبیحات حضرت فاطمه زهرا علیه السلام وارد شده و می فرماید:

- ما عبد الله بشيء من التمجيد افضل من تسبيح فاطمة عليه السلام و لو كان شيء افضل منه لنحله رسول الله صلى الله عليه و آله من فاطمة عليه السلام (۲۶۷)؛ خداوند سبحان با هیچ ذکری برتر از تسبیحات حضرت زهرا علیه السلام پرستیده و ستایش نمی شود، و اگر چیزی برتر از آن وجود می داشت ، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همان را به حضرت فاطمه علیه السلام بخشیده بود.

- نیز فرمود: من سبح تسبيح فاطمه فقد ذكر الله الذكر الكثير؛ (۲۶۸) کسی که با تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیه السلام خداوند را تسبیح گوید، با ذکر فراوان خدا را یاد کرده است . این احادیث به منزله شرح آن متن حدیث اول و باز شده آن است ، و اختلاف این دو دسته روایات اختلاف به اجمال و تفصیل است ؛ از این رو بین این دو تنافی نیست .

- برای اهمیت تسبیح حضرت زهرا علیه السلام امام صادق علیه السلام می فرماید: انا نامر صبیاننا بتسبیح فاطمه علیه السلام کما نامرهم بالصلاة (۲۶۹) ما همان گونه که فرزندانمان را به نماز فرمان می دهیم ، به تسبیح حضرت فاطمه علیه السلام نیز امر می کنیم .

قرائت آیه الكرسي در تعقیب نماز

در تعقیب نماز به دعاهایی نتیجه بخش و سودمند دستور داده شده و سودمندترین آنها دعاهایی است که بازگشت آن به توحید و ولایت است ، گرچه بازگشت همه دعاها به توحید است . پس از نماز بر قرائت آیه الكرسي که حاوی اسم اعظم است ، تاکید ویژه ای صورت گرفته و به چیزهایی نوید داده شده که موجب روشنی چشم است ، از جمله :

- از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده کسی که آیه الكرسي را بعد از هر نماز واجب بخواند، خداوند متعال خود متولی قبض روح او می شود و مانند کسی است که با پیامبران در راه خدا جهاد کرده و سرانجام به شهادت رسیده باشد؛ من قرأ آیه الكرسي عقیب کل فريضة ، تولى الله جل جلاله قبض روحه و کان کمن جاهد مع الانبياء علیه السلام حتی استشهد . (۲۷۰) در صورتی که در تعقیب نماز به خواندن سوره مسد تبت یدی ابی لهب ... ترغیب نشده ، به آن اندازه که به خواندن سوره توحید یا آیه الكرسي و مانند آن تشویق شده است و نیز آنچه درباره فضیلت صلوات بر اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام آمده ، زیرا ایشان مظهر اسم اعظم خدا و محل تجلی ولایت الهی هستند.

- شیخ ابوالفتح رازی در تفسیرش از امیرالمومنین علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر این منبر دیدم که می فرمود: کسی که پس از هر نماز واجب آیه الكرسي بخواند چیزی جز مرگ مانع دخول او به بهشت نیست ، و کسی جز انسان راستگو و عابد بر قرائت آن مواظبت نمی کند، و هر کس هنگام خواب آن را بخواند، خداوند متعال جان او را، خانه و خانه های همسایگانش را امان می بخشد و پاس می دارد (۲۷۱).

منظور از مانع حجاب است ، چون شخص مؤمن ، بر حسب درجاتی که کسب کرده از عالی و عالی تر، بهشت برین را ارث می برد و چیزی او را از این میراث گرانها جز دلبستگی به زندگی دنیا باز نمی دارد و آنگاه که با مرگ طبیعی زندگی دنیوی را ترک گوید، داخل بهشت شده و وارث آن می گردد. چنان که هر کس با مرگ ارادی و اختیاری دنیا را ترک کند و از این زندگی پست دست بشوید، داخل بهشت و وارث آن می شود. این سخن را روایتی نیز تایید می کند که می فرماید: اقرار به امامت اهل بیت بهشت است ، و چنان چه کسی به آن اقرار کند، در بهشت است ؛ ان الاقرار بامامة اهل البيت علیه السلام هو الجنة ، و من اقر بها کان فی الجنة (۲۷۲).

حیات ذکرها

باید دانست که در جای خود به روشنی ثابت است که هر ذکر از اذکار خداوند دارای حیات است و تسبیح می گوید و راز عینی آن در عرش الهی استقرار دارد و از آنجا به عنوان امر تکوینی والا از مبدا وجود الهی به سوی وجود عقلی و از وجود عقلی به مثالی و از مثالی به طبیعی تنزل می کند و در جهان طبیعت به عالم لفظ و اعتبار تبلور می یابد.

بنابراین، اگر به گوش تو این سخن خورده که برخی از آیات، هنگام هبوط به زمین، خود را به عرش الهی آویختند و همان پرسش فرشتگان را به گونه ای تکرار کردند که گویای رخداد فساد در زمین و اهل زمین بود، این گفته را در بقعه امکان؛ یعنی احتمال عقلی بگذار و آن را ممکن بشمار. همچنین برهان روشن به امکان فلسفی آن راهنمایی می کند. امکان فلسفی مقابل امکان به معنای احتمال عقلی است. مفاد احتمال عقلی این است که تا وقتی دلیل بر امتناع چیزی نباشد، باید آن را محتمل و ممکن دانست و مفاد امتحان فلسفی آن است که دلیل محکم و با ارزش بر امکان آن مقابل امتناع و وجوب اقامه شده باشد. به علاوه عرفان و کشف صحیح، با پشتوانه وحی، نیز احتمال عقلی را مساعدت می کند؛ و اینک نمونه آن:

کلینی - قدس سره - در جامع خویش ... از یعقوب بن شعیب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: چون خداوند عزوجل فرمان داد که این آیات به زمین هبوط کنند، خود را به عرش آویخته و گفتند پروردگارا به کجا هبوط کنیم؟ به سوی لغزشها و گناه ها؟ خداوند - عزوجل - به آنان وحی کرد: فرود آید، به عزت و جلالم سوگند هیچ یک از آل محمد صلی الله علیه و آله و شعیانسان شما را پس از نمازهای واجب در هر روز تلاوت نمی کند، جز آنکه با چشم باطن و پوشیده ام هر روز هفتاد بار به او نظر می افکنم، و در هر نگرش حاجت او روا می سازم، و او را با آنکه دارای عصیان و گناه است می پذیرم، و آن آیات عبارت اند از ام الكتاب حمد و شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة و اولوا العلم و آية الكرسي و آیه ملك قل اللهم مالك الملك ... (۲۷۳)

کسی که این آیات را پس از مناجات با خداوند متعال بخواند، امیدوار باشد که نخست از وجود اعتباری به وجود حقیقی، و سپس به وجود مثالی و سرانجام به وجود عقلی ترقی می یابد و در پی این مرحله، مقامی است که جز اندک مردانی سرآمد که در خدای باقی فانی شده و ما سوا را به فراموشی سپرده اند، بدان دست نمی یازد. بنابراین، تعقیبی به رشد بالغ رسیده که به راز عقلی دست یافته باشد و با آن به عرش الهی آویزد، چنان که سر و نهان آیات و اذکار وارده به عرش الهی آویخته اند.

از چیزهایی که غفلت از آن شایسته نیست، این است که آنچه در جان انسان و در خارج می خواهد تاءثیر بگذارد، باید چیزی باشد خارجی و برتر از موجود اثر پذیر از قبیل اقوی بودن مؤثر از متاثر و علت بر معلول چنانکه شی

ء متاءثر نیز از موجود مؤثر خارجی برتر اثر می پذیرد؛ زیرا موجود لفظی یا مفهوم ذهنی اثر ندارند. بنابراین، اثر گذار واقعی همان علمی است که در کتابها، دهانها و ذهنهاست، چنان که تاءثیرپذیر نیز دل کسی است که از نهان و روح علم اثر پذیرفته نه از مفهوم علم و دانش. از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله در دنبال هر نماز نیایش می کرد و می گفت: اللهم انی اعوذبک من علم لا ینفع، و قلب لا یخشع، و نفس لا تشبع، و دعاء لا یسمع، اللهم انی اعوذبک من هولاء الاربعة (۲۷۴)؛ خدایا به تو پناه می برم از دانشی که سود نمی دهند، و از دلی که خشوع و فروتنی ندارد، و از نفسی که سیر نمی شود، و از نیایشی که اجابت نمی شود. بار خدایا از این چهار چیز به تو پناه می برم.

هدف عالی و راز نهایی

بنابر سخن فوق، آنچه مورد شوق و رعبت است، روح و نهان دانش، و آنچه مورد بی رغبتی است همان جسد دانش و بدن ظاهری آن است که به شکل لفظ، نوشته یا تنها مفهوم ذهنی است. چون سر نهایی همان توحید الهی است و ظرف نگهدارنده آن، عقل جامع و گوش فراگیر، و دل آباد شده به ذکر، و جان خرسند به طاعت و...، معاویه بن وقب بجلی روایت کرده و گوید: در نوشته های پدرم به خط مولایمان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام چنین یافتیم: از حق واجب ما بر شیعیانمان این است که پس از نماز واجب، قبل از آن که دو زانو بنشینند و از حالت تورک خارج شوند بگویند: اللهم بیرک القدیم و رافتک، بیریتک اللطیفه و شفقتک، بصنعتک المحکمه و قدرتک، بسترک الجمیل و علمک، صل علی محمد و آل محمد، و احی قلوبنا بذكرک، و اجعل ذنوبنا مغفوره، و عیوبنا مستوره، و فرائضنا مشکوره، و نوافلنا مبروره، و قلوبنا بذكرک معموره، و نفوسنا بطاعتک مسروره، و عقولنا علی توحیدک مجبوره، و ارواحنا علی دینک مبطوره، و جوارحنا علی خدمتک مقهوره، و اسماءنا فی خواصک مشهوره، و حوائجنا لدیک میسوره، و ارزاقنا من خزائنک مدروره، انت الله الذی لا اله الا انت، لقد فاز من والاک، و سعد من ناجاک، و عز من ناداک، و ظفر من رجاک، و غنم من قصدک، و ربح من تاجرک، و انت علی کلی شیء قدير. اللهم صل علی محمد و آل محمد، و اسمع دعائی، کما تعلم فقری الیک، انک علی کل شیء قدير (۲۷۵)؛ بار خدایا سوگند به نیکی دیرینت، و به مهربانی لطف گونه به مخلوق و دلسوزی و ترحمی که به مصنوع محکم خویش داری، و توانمندی و دانش به پرده پوشی زیبایت، بر محمد و آل محمد درود بفرست و دلهای ما را به ذکر خویش زنده کن، و گناهانمان را بیامرز، عیبهایمان را پوشیده دارد، واجباتمان را مشکور قرار بده، نمازهای نافله ما را نیکو بدار، دلهایمان را به ذکر آباد ساز، جانهایمان را به طاعت خرسند فرما، خردهایمان را بر توحیدت مجبور گردان، ارواحمان را بر دینت فطری نما، اعضای ما چیره خدمت تو باشد، نامهایمان را در زمره خاصانت مشهور کن، نیازهایمان را نزد خودت آسان ساز، روزی هایمان را از گنجینه هایت توفیر ده. تو آن خدایی هستی که هیچ خدایی جز تو نیست، آن که تو را دوست داشت

رستگار شد، و کسی که با تو مناجات کرد، به سعادت رسید و کسی که تو را خواند عزیز شد و کسی که امیدش به تو بود پیروزمند گردید و آن که تو را خواست غنیمت برد و کسی که با تو به تجارت پرداخت، سود کرد و تو بر هر چیز توانایی. بار خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست و نیایش مرا به اجابت رسان، چنان که به نیاز من آگاهی، و تو بر هر چیز توانایی.

چون هدف والا از انجام عبادات، ملاقات پروردگار است، امام محمد تقی، فرزند امام رضا علیه السلام برای محمد بن فرج نوشت که پس از نماز واجب بخواند: ... اسالک الرضا بالقضاء و برد العیش بعد الموت، و لذة النظر الی وجهک و شوقا الی لقاءک من غیر ضراء مفسرة و لا فتنة مضلة (۲۷۶)؛ بار خدایا از تو خشنودی به قضایت را می خواهم، و خنکای زندگی پس از مرگ را و لذت نظر به روی تو، و اشتیاق به ملاقات تو را، بدون هیچ بدی زیان آور، و فتنه گمراه کننده.

از آنجا که ملاقات خداوند با کمال و زیبایی که دارد، بالاتر از آن است که کسی بدان دست یازد، جز اندک افراد سرآمد که فارغ از هر چیزی هستند که آنان را از ملاقات خدا باز دارد، و چنین کاری بر کسی که به ما سوی الله انس گرفته و در آمیخته بسی دشوار است، امام صادق علیه السلام در پاسخ مردی که پرسید در پایان عمر با چه کسی انس بگیرم؟ فرمود: بر تو باد به نیایش و این که پس از هر نماز بگویی: اللهم صلی علی محمد، اللهم ان الصادق الامین علیه السلام قال: انک قلت: ما ترددت فی شیء انا فاعله کترددی فی قبض روح عبدی المومن، یکره الموت و اکره مساء ته، اللهم صلی علی محمد و آل محمد و عجل لولیک الفرج والعافیة والنصر و لا تسؤ نی فی نفسی و لا فی احد من احبتی ... (۲۷۷)؛ خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست، خدایا راستگوی امین علیه السلام گفت: تو فرموده ای: هیچ گاه در کاری که من کننده آن هستم تردیدی ندارم چونان تردیدی که در قبض روح بنده مؤمنم بر من پیش می آید؛ زیرا از طرفی او مرگ را ناخوش می دارد، و از سوی دیگر من از ناخرسندی او از مرگ، ناخشنودم. بار خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست، و بر ولی خودت فرج، عافیت و یاری را تعجیل فرما و بر جان من و بر جان هیچ یک از دوستانم بدی روا مدار.

این حدیث چون ناظر به مقام فعل خداوند است - نه مقام اوصاف ذاتی او، چه رسد، به مقام ذات - تردید خداوند برای او زیانی ندارد. افزون بر این، در حکمت متعالیه در بحث قدرت، تفسیر درخور دقتی آمده که می توان به آنجا مراجعه کرد. (۲۷۸)

دست یازی به راز پنهان

باید دانست برای دست یازی به راز مخفی عبادات ، علل و اسبابی پنهان وجود دارد که جایگاه آنها در تعقیب نمازی است که با آن بنده با مولای خویش مناجات می کند، در این هنگام است که آماده رسیدن به برخی از رازها خواهد گشت ، اسباب رسیدن به راز پنهان عبادت چند چیز است :

اول . اذکار و اوراد و نیایشهایی که از ناحیه معصوم علیه السلام به ما رسیده که به برخی از آنها اشاره شد.

دوم . بر آوردن نیازهای بندگان نیازمند و حل مشکلات آنان ، از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بود که وقتی نماز صبح را به پایان می برد، رو به قبله تا هنگام طلوع آفتاب به ذکر خداوند - عزوجل - ادامه می داد، و علی بن ابی طالب علیه السلام جلوتر از دیگران پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله از مردم استقبال می کرد و مردم از او اجازه می گرفتند تا نیازهای خود را با پیامبر در میان بگذارند، این شیوه را پیامبر به مردم دستور داده بود. (۲۷۹)

سجده شکر

از مستحبات تعقیب ، سجده شکر است ، راز سجود، همان خواری و زبونی در پیشگاه خداوند است که به صورت سجده شکل می گیرد، چنان که راز رکوع نیز بزرگداشت و تعظیم است که به گونه خم شدن تمثل می یابد، و راز طواف بیت الله الحرام ، فدا شدن است که به شکل دور زدن صورت می گیرد.

در توقیع مولای ما حضرت صاحب العصر علیه السلام نقل شده که فرمود: ان سجدة الشکر من الزم السنن و اوجبها، و لم یقل ان هذه السجدة بدعة الا من اراد ان يحدث فی دین الله بدعة (۲۸۰)؛ به راستی سجده شکر از لازم ترین و واجب ترین سنتهاست ، و کسی نگفته این سجده بدعت است ، جز این که خود او می خواهد در دین خدا بدعتی ایجاد کند.

از علت های گزینش حضرت موسای کلیم علیه السلام به پیامبری این است که وی در برابر خداوند، بسیار خوار، رام و زبون بود، ذلت خویش را به صورت قرار دادن گونه راست و چپ به زمین پس از نماز، نشان می داد، و چون موسی علیه السلام دانست که خداوند متعال بدین جهت او را برگزیده ، بر خواری و زبونی خویش افزود و به سجده افتاد و گونه های خویش را به خاک مالید، خداوند به وی وحی فرستاد که : ای موسی ! سرت را بلند کن و دستت را به جایگاه سجودت بکش و با آن صورت خویش را مسح کن ، این مسح را تا هر جای بدنت که دست برسد نیز ادامه بده که از هر بیماری ، درد، آفت و نقص در امان خواهد بود. (۲۸۱)

راز سجود چون افتادگی و زبونی در برابر خداوند متعال است ، این افتادگی سبب نزدیک شدن به خداوند می شود همان گونه که در پایان سوره علق آمده است - زیرا کسی که برای خدا خود را زبون قلمداد می کند، چیزی

حاجب او نیست ، و وقتی حجاب نداشت ، فاصله کوچ او به سوی خدا کوتاه است ، چنان که در دعای ابو حمزه ثمالی وارد شده است - از این رو چنین شخصی به لقای خدا نایل می شود و کسی که در برابر خداوند افتاده تر باشد، به او نزدیک تر است . همچنین در دعای حضرت زین العابدین امام سجاد علیه السلام نیز می خوانیم : من کمترین کمترین ها و ذلیل ترین ذلیل ها و مانند ذره یا کمترم (۲۸۲). در صورتی که امام سجاد علیه السلام نزدیک ترین نزدیکها و عزیزترین عزیزها نزد خداوند سبحان است .

بین اصول عام و مهم امامت تفاوتی نیست ، لذا همه پیشوایان اهل بیت علیه السلام بر این راه مستحکم بودند، بلکه درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت شده است که ایشان نخستین کسی بود که برای خداوند سجده شکر بجای آورد، و نخستین کس از این امت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که پس از سجده شکر، صورت خویش را بر زمین نهاد. (۲۸۳) علی علیه السلام چنین بود که پیوسته در سجده می فرمود: اناجیک یا سیدی کما یناجی العبد الذیل مولاه ... ؛ (۲۸۴) آقای من تو را آن گونه مناجات می کنم که بنده ذلیل مولای خویش را...

چون حیات هر ذکر از قبیل تهلیل لا اله الا الله تحمید الحمد لله تسبیح سبحان الله و تکبیر الله اکبر بستگی به راز آن دارد، چنان که زنده کردن هر ذکر کسی را که در لایه های حجاب ذات ، وصف و فعل مرده است ، بسته به راز ذکر است و ذکر امام معصوم علیه السلام و سجود او زنده به راز ذکر اوست ، از این رو ذکر او زنده کننده مردگان و بیدار کننده خفتگان است ، گرچه همه چیز ذاتا زنده و در باطن بیدار است .

سجده حضرت سجاد علیه السلام

از این قبیل روایتی است که سعید بن مسیب نقل می کند، او گفت : مردم از شهر مکه خارج نمی شدند تا حضرت علی بن الحسین ، سیدالعابدین علیه السلام خارج گردد، وقتی او خارج شد، من هم با او بیرون آمدم ، در بعضی از منازل فرود آمد و دو رکعت نماز گزارد و در سجودش تسبیح گفت ، به نحوی که همه درختان و کلوخ ها با او تسبیح می گفتند! ما بیمناک شدیم ، سپس او سر برداشت و فرمود: ای سعید! آیا به هراس افتادی ؟ عرض کردم : آری ای فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، فرمود: هذا التسبیح الاعظم ... (۲۸۵) تسبیح بزرگ همین است که هر سنگ و کلوخی آن را همراهی کنند.

آنچه می توان در تاءثیر این گونه تسبیح اعظم گفت چند چیز است :

۱. درخت و کلوخ و مانند آن با زبان تکوین به سعید چیزی آموختند که پیش از آن نمی دانست ، گرچه اصل تسبیح معلوم و در توان او بوده است .

۲. هم صدا شدن سنگ و کلوخ با امام اقتدا به اوست ، چنان که به حضرت داود علیه السلام اقتدا کردند. هنگامی که خدای سبحان فرمان داد با داود علیه السلام هم صدا گردید: یا جبال اوبی معه و الطیر (۲۸۶)؛ ای کوهها با او در تسبیح هم صدا شوید، و ای پرندگان هماهنگی کنید، همه با داود علیه السلام هم آوایی کرده ، ذکر خدا گفتند و توحید او سرودند، درست همان گونه که در اقتدا به امام جماعت معروف است .

۳. پرده و پوشش از جلوی چشم و گوش همراهان حضرت سجاد علیه السلام برداشته شد تا اینکه تسبیح درخت و کلوخ را شنیدند و آن را فهمیدند و پیش از آن نمی دانستند چنان که خدای سبحان می فرماید: ان من شیء الا یسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبیحهم (۲۸۷)؛ هیچ چیز نیست جز این که در حال ستایش ، تسبیح او می گوید، ولی شما تسبیحشان را در نمی یابید. و غیر این موارد، از قبیل چیزهایی که ممکن است انسان با تدبر و کاوش درباره راز تسبیح اعظم و تاءثیر آن در جهان هستی ، بدان دست یازد، به ویژه اگر معترف باشد که دست یازیدن به چنین رازی بزرگ و تسبیحی سترگ اختصاص به امام معصوم علیه السلام ندارد، گرچه حد والای آن مخصوص اهل عصمت است .

غرض این که ، وقتی بنده ذلت را احساس و ادراک کند و به آن اعتراف نماید، و نزد مولایی که همه عزت - اصلی و حقیقی - را به خود اختصاص داده ، اظهار زبونی و خواری نماید، به عزت عرضی و مجازی خود می رسد و آن گونه می گوید که امام صادق علیه السلام در حال سجده عرضه داشت : سجد وجهی للئیم لوجه ربی الکریم (۲۸۸)؛ صورت بخیل من بر پروردگار کریم من سجده کرد.

سجده عزت

جوینده عزت باید بداند که همه عزت از آن خداوند است و به چیزی از آن دست نمی یابد جز آن که عزت را از خود و دیگران - یعنی از ما سوی الله - نفی کند. این معنا در حال سجده که همراه با تمثل ذلت عبد در قول و فعل است ، تجلی می یابد.

هماهنگی قول و فعل در سجده ، گواه راستین ذلت سجده کننده است ، و سبب کسب عزتی می شود که ویژگی ذاتی خداوند به شمار می رود و برای پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان عرضی است .

شاید از همین قبیل باشد فرمایش امام صادق علیه السلام به اسحاق بن عمار: من بستر پدرم امام باقر علیه السلام را آماده می کردم و منتظر آمدن او می ماندم ، هنگامی که ایشان به بستر رفته و می خوابید، من به بستر می رفتم . شبی این انتظار به درازا کشید، در جستجوی پدر به مسجد آمدم ، و این بعد از برنامه وعظ ایشان و هدایت مردم بود، ایشان را در مسجد به حال سجده یافتم و شخص دیگری در مسجد نبود، صدای ناله ایشان را شنیدم که می گفت : سبحانک اللهم انت ربی حقاً حقاً، سجدت لک یا رب تعبدا ورقاً، اللهم ان عملی ضعیف فضاعفه لی ،

اللهم قنی عذابك يوم تبعث عبادك ، و تب علی انك انت الثواب الرحیم (۲۸۹)؛ خدایا تو منزهی ، تو به حقیقت پروردگار بر حق من هستی ، پروردگارا برای تو از روی عبودیت و بندگی سجده گزاردم ، خدایا کردارم ناچیز است ، چند برابر گردان ، بار الها در روزی که بندگانت را بر می انگیزی ، مرا از عذابت رهایی بخش و ببخشی ، همانا تو بسیار توبه پذیر و مهربانی .

سجده های طولانی اصحاب ائمه علیه السلام

کم نیستند افرادی که به این پیشوایان معصوم علیه السلام که سیاستمدار و رهبر بندگان و ارکان و استوانه های بلادند و اگر نبودند زمین اهلش را به کام فرو می کشید، تاسی جسته و سجده های طولانی و تذلل مستمر داشتند. به برخی از آنها توجه کنید:

فضل بن شاذان گوید: داخل عراق شدم ، شخصی را دیدم که دوستش را مورد سرزنش قرار داده و به او می گوید: تو مردی عاقله مندی و ناچار می بایست برای تاءمین آنها کسبی داشته باشی ، من می ترسم که سجده طولانی تو، به چشمانت آسیب برساند. چون بر این منوال سخن بسیار راند، دوستش در پاسخ گفت : سخن بسیار گفتمی ، وای بر تو، اگر چشم کسی به جهت سجده از دست می رفت ، باید چشم ابن ابی عمیر از دست برود، چه می گویی درباره مردی که بعد از نماز صبح به سجده شکر رفت و تا هنگام ظهر سر بر نداشت ؟

فضل بن شاذان بر محمد بن ابی عمیر داخل شد و او را در سجده یافت ، محمد سجده را طول داد، چون سر برداشت ، فضل طول سجده او را یاد آور شد، محمد گفت : چگونه بودی اگر جمیل بن دراج را می دیدی ! سپس گفت که بر جمیل وارد شده او را در حال سجده یافته است ، وی سجده خود را بسیار طولانی کرده و چون سر برداشته گفته است : چقدر سجده را طولانی کردی ؟ و او در جواب گفته که چگونه بودی اگر معروف بن خربوذ را می دیدی .

نیز فضل بن شاذان ورد زبانش این بود که : حسن بن فضال عابدترین اهل روزگار خود و سجده اش طولانی تر از همه بود. (۲۹۰) هرگز نباید از آنچه در این باره ذکر شد یا می شود، شگفت زده شد؛ زیرا عاشق از مناجات معشوقش لذت می برد و نزدیک ترین حال وصل همان سجده است ، سجودی که تجلی گاه فروتنی و مستلزم ترقی و رسیدن به محبوب واقعی است .

آنچه در این بخش روشن شد

یکم. قوام نماز مناجات با خداوند است و پیشواز و بدرقه گر آن نیایش و دعاست و بنده نمازگزاری که فقر ذاتی ، وصفی و فعلی خویش را مشاهده می کند، در جان خود جز فیض مولا که او را از هر سوا حاطه کرده است نمی یابد. چنان که فرشته مقرب نیز چنین است .

دوم. تعقیب ، سبب دوام و پیوستگی نماز است ، به طوری که نماز گزار تعقیب خوان ، گویا پیوسته در حال نماز است .

سوم. دل مؤ من آینه صدق و راستی است . سالک با این آینه صفات خداوند را که نزد اوست می بیند و صفات خود را نیز که نزد خداوند است می نگرد.

چهارم. دعا در حال تعقیب مستجاب می شود، و ترک دعا و مسئلت پس از نماز توهم بی نیازی از خدا را پیش می آورد.

پنجم. تعقیب ، در فضیلت مراتبی دارد، و نماز گزار تا وقتی با طهارت باشد، در حال تعقیب است .

ششم. بالا بردن دستها در حال تکبیر، نماد رفعت معنوی به بالا بردن صوری و نیز تمثیل ارتفاع حجاب است ، و سه مرتبه تکبیر گفتن نشانه مراحل سه گانه توحید ذاتی ، وصفی و فعلی است .

هفتم. تسیحات حضرت فاطمه علیه السلام همان ذکر کثیر است و شیوه اهل بیت علیه السلام این بود که این ذکر را به فرزندان شان دستور می دادند.

هشتم. نتیجه بخش ترین چیزی که در تعقیب نماز به آن سفارش شده ، نیایشی است که بازگشت آن به توحید و ولایت است .

نهم. مرگ ارادی نیز چون مرگ طبیعی ، سبب مشاهده نتیجه تلاوت آیه الكرسي در تعقیب نماز است .

دهم. اعتراف به امامت اهل بیت علیه السلام همان بهشت است ، و کسی که به آن اعتراف کند در بهشت است گرچه خود نداند.

یازدهم. هر یک از اذکار الهی زنده ، گویا و تسبیح گوشت و راز تکوینی ذکر، پس از طی مراحل و دگرگونی هایی تا مرحله وجود طبیعی نازل و نزدیک می شود و از آنجا به مرتبه وجود قرار دادی و اعتباری فرود می آید.

دوازدهم. تاءثیر خارجی ذکر به موجب راز خارجی آن است ، نه به اعتبار وجود گفتاری ، یا نوشتاری یا مفهوم ذهنی آن .

سیزدهم . دانش سودمند تنها راز تکوینی است ، نه چیزی جز آن و رسول خدا صلی الله علیه و آله در تعقیب نماز همواره از چهار چیز به خدا پناه می برد و تنها خواسته پیشوایان دین علیه السلام پس از نماز، ملاقات پروردگار بود. چهاردهم . تردد دو دلی در کار از مرحله فعل خداوند گرفته می شود، نه از اوصاف ذاتی خداوند، چه رسد به اصل ذات متعالی او، و تردد خداوند متعال در قبض روح مؤمن ، وجه معقول و پذیرفته شده دارد.

پانزدهم . بر آوردن نیاز نیازمندان در صورتی که برای خدا باشد، تعقیب به شمار می آید.

شانزدهم . سجده شکر از لازم ترین سنتها در مراسم تعقیب نماز است و سجده ، نمادی از ذلت است چنان که رکوع ، نمادی از عظمت و طواف ، تمثلی از فدا کردن جان خویش است .

هفدهم . حضرت موسای کلیم علیه السلام خاشع ترین فرد روزگار خود، نزد خداوند متعال بود و گزینش او به پیامبری نیز به همین ملائک احساس خواری او نزد پروردگار بود و مسافت کوچ به سوی خداوند متعال نزدیک است .

هجدهم . امام معصوم علیه السلام در زمان خود ذلیل ترین بندگان نزد خدا بود، از این رو بلند پایه ترین انسان نزد خدای متعال به شمار می آید و علی علیه السلام نخستین کسی است که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله برای خدا سجده شکر بجا آورد.

نوزدهم . تسبیح امام معصوم علیه السلام سبب تسبیح درخت ، کلوخ و هم نوایی آنها با امام در تسبیح است ، و آنچه در این تسبیح مؤثر است ، همان راز نهانی ذکر است ، نه لفظ و نه مفهوم ذهنی آن ، و دست یازیدن به این مقام تنها اختصاص به معصوم ندارد.

بیستم . راه رسیدن به عزت ، فروتنی است که با سجود شکل می گیرد. بسیاری از اصحاب و یاران پیشوایان دین علیه السلام در طولانی کردن سجده به اهل بیت علیه السلام اقتدا کرده اند.

سفارش پایانی

این نوشته را با چند سفارش به خویشان و هر آن کس که این نوشته به او می رسد، به پایان می بریم .

غفلت از خداوند متعال سبب آلودگی است و نماز چونان آب حیاتی است که سبب زدودن هر چرک و آلودگی می شود. این سخن را امیر مؤمنان علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: شبهها رسول الله بالحمۃ تكون علی باب الرجل فهو یغتسل منها فی الیوم و اللیلة خمس مرات ، فما عسی ان یتقی عل ینه من الدرن ؛ (۲۹۱) پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نماز را تشبیه کرد به گرمابه ای که بر در سرای مرد باشد و هر

روز پنج بار خود را در آن شستشو دهد که هرگز چرک و آلودگی در بدن او نخواهد ماند. بنابراین ذکر خداوند که با نماز حاصل می شود، هر چرک و آلودگی را می زداید.

سفارش ویژه به نماز جمعه در روز جمعه برای همین ذکر است. ذیلا در این خصوص پاره ای از نصوص تقدیم می شود:

۱. نماز جمعه مصداق کامل ذکر است، چون خدای تعالی می فرماید: یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کتمت تعلمون؛ (۲۹۲) ای مؤمنان چون برای نماز جمعه ندا داده شد، به سوی ذکر خدا بشتابید و داد و ستد را واگذارید.

۲. دستور به شتاب به سوی ذکر خدا، یعنی نماز جمعه و ترک هر آنچه غیر از آن است، داده شده؛ زیرا ترک داد و ستد که در آیه آمده خصوصیتی ندارد و هر چیزی که با نماز منافات دارد، باید ترک شود.

۳. روی بر تافتن از ذکر خدا - که همان نماز جمعه باشد - نهی شده، چنان که در سوره منافقین می خوانیم: یا ایها الذین امنوا لا تلهمکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکر الله. (۲۹۳) ای مومنان! زنهار که اموال شما و فرزندان شما را زیاد خدا غافل کند.

۴. قرائت دو سوره جمعه و منافقون در نماز جمعه، به جهت نکات یاد شده، رجحان و برتری دارد.

خدای تعالی به سبب عنایت ویژه ای که به نماز که ستون دین است دارد، درباره منافقان می فرماید: و اذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی (۲۹۴)؛ و چون به نماز می ایستند، همراه با کسالت می ایستند؛ یعنی این گروه هیچ گاه خداوند را بندگی نمی کنند، چه در نماز و چه در غیر آن چون روزه، حج و... در این آیه تنها بر نبود نشاط آنان در نماز اشاره شده است، درباره مستان نیز به همین نکته اشارت رفته که می فرماید: لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون (۲۹۵)؛ در حال مستی نزدیک نماز نشوید تا زمانی که بدانید چه می گوئید.

چون غفلت زده ای که استحقاق ویل دارد؛ فویل للمصلین * الذین هم عن صلوتهم ساهون (۲۹۶) همانند مستی است که نمی داند چکار می کند، او نیز از نزدیک شدن به نماز نهی شده است، زیرا نماز مانند قرآن است و جز کسی که از چرک غفلت و خونابه نسیان و آلودگی ریا و مانند آن پاک و مطهر باشد، نباید آن را مس کند.

از میان عبادتهایی که ما سوی الله در پیشگاه خدا دارند، برای نشان دادن اهمیت نماز، تنها از آن یاد شده است، چون خدای سبحان می فرماید: الم تر ان الله یسبح له من فی السموات و الارض و الطیر صفات کل قد علم صلاته و تسبیحه و الله علیم بما یفعلون (۲۹۷)؛ آیا ندانسته ای که هر که و هر چه در آسمانها و زمین است برای خدا تسبیح می گویند، و پرندگان نیز در حالی که در آسمان پر گشوده اند، تسبیح او می گویند؟ همه نماز و نیایش

خود را می دانند و خدا به آنچه می کنند داناست . همچنین نوید تولد حضرت یحیی ، در نماز روزی حضرت زکریا علیه السلام شد، چنان که فرمود: فنادته الملائکه و هو قائم یصلی فی المحراب ان الله یشرک بیحیی ... (۲۹۸)؛ پس در حالی که وی ایستاده و در محراب خود دعا می کرد، فرشتگان او را ندا دادند که : خداوند تو را به ولادت یحیی مژده می دهد.

همچنین از این قبیل ، که دلالت بر اهتمام به امر نماز و حال آن می کند، روایتی است که درباره زکات امیرالمومنین علیه السلام در حال رکوع رسیده است ، چون اصل زکات گرچه نیاز با نیت قربت دارد و در جاهای مختلف ، نزدیک و قرین نماز قرار گرفته است ، و لی همراه شدن زکات به نماز، شاید موجب فضیلت مضاعفی است که باعث نزول آیه ولایت شده است ، چون می فرماید: انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوٰه و یوتون الزکوٰه و هم را کعون (۲۹۹)؛ ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند، همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

چون نماز ستون دین است و با اقامه آن دین سر پا و با ضایع سازی آن دین ضایع می گردد، از این رو آتش جنگ همواره بین نمازگزار و میان دشمن آشکار او، یعنی همان شیطان فریبکار، برافروخته است ، چون شیطان می خواهد بر نمازگزار چیره شود و او را ریشه کن سازد، او با فریب نوید می دهد و آرزومند می گرداند، گمراه می سازد و زشتی ها را پیش او زینت می بخشد. (۳۰۰) از این رو مصلای محراب ، یعنی محل نبرد و نمازگزار، مجاهد الهی در طرد جنگجویی مهاجم و دفع و اسیر ساختن اوست . از این رو باید در این پیکار سلاح برگیرد و برای مؤمن اسلحه ای جز خواری در پیشگاه خدا و بندگی او نیست که به شکل گریه بر خویشتن بروز می کند. چنان که علی علیه السلام در نیایشی که به کمال آموخت فرمود: و سلاحه البکاء. بنابراین ، کسی که نه بر تنگی لحد می گیرد و نه بر تاریکی قبر اشک می ریزد و نه بر دوری مسافت و کمی توشه و جز اینها گریه می کند که همه دهشت زا و وحشت آفرینند، سلاحی در جنگ با شیطان که در قلب او وسوسه می کند، ندارد. اما اگر سلاح برگیرد مناجات با خدا او را نجات می دهد و گریه وی را رهایی می بخشد، تا به دژ محکم و استوار توحید و ولایت وارد شود و چون داخل گردید، از عذاب ایمن خواهد شد.

تنها شناخت مصیبت بزرگ مرگ ، گریه آور است و مصیبت بزرگ تر پس از مرگ عذاب قیامت و خواری آن که جز با عقل موید به نقل و نقل همدست با عقل شناخته نمی شود، مگر در مواردی که عقل را راهی به آن نیست

از چیزهایی که از اهمیت نماز پرده بر می دارد، روایتی است که درباره حق نماز بر نمازگزار رسیده ، به گونه ای که بر نمازگزار لازم می کند، چنان با اخلاص و حضور نمازگزار که گویا در حال وداع و دیدار آخر با نماز

است ؛ زیرا اقتضای وداع اخلاص و حضور است ، و همان طور که روایت خاص درباره وداع با طواف و روزه رسیده ، درباره عموم نمازها نیز روایت وداع آمده است . پس هر نمازی نماز وداع است ، به علت آن نیز اشاره شد. (۳۰۱)

نیایش پایانی

بار خدایا ما را از نماز گزارانی قرار ده که با تو مناجات می کنند و تو با آنان نجوا می کنی ، با تو به سخن می نشینند و تو با آنان در ژرفای خردهاشان سخن می گویی ، تا بلکه از ناحیه چشمها، گوشها و دلهایمان از نور بیداری و هشیاری روشنایی بگیریم . (۳۰۲)

منزهی تو، ای کسی که نزد هر جاهل شناخته شده ای ؛ معروف عند کل جاهل . (۳۰۳) بلکه هر موجودی به وسیله تو شناخته شد؛ تعرفت لکل شیء ، (۳۰۴) ما را به حق خودت عارف گردان و به سوی خویش مشتاق فرما، و از روآوری به غیر خودت به میل کن ، به حق همه پیامبران و مقربان در گاهت ، به ویژه حضرت محمد و آل اطهار او علیه السلام .

خداوند سبحان بر من منت نهاد که نگارش بیشترین بخش این رساله ، در ماه مبارک خدا، رمضان ۱۴۱۴ هـ . ق ، و بخش کمترین آن در آستانه عید سعید غدیر صورت پذیرفت . هزاران درود و ستایش بر نصب کننده و منصوب شده به خلافت در این روز فرخنده باد.

قم - عبدالله جوادی آملی .

۱۸ ذیحجه ۱۴۱۴ (ه ق)

برابر با ۸ خرداد ۱۳۷۳ (ه ش).